



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های سیاسی

کتاب هفتم



فهرست مطالب

- سوال ۱: می‌گویند: اگر به کاندیدایی رای بدهیم که متمایل به برقراری ارتباط با آمریکا باشد انتخاب اصلح کرده‌ایم. زیرا ارتباط با آمریکا کلید بسیاری از مشکلات ما به ویژه مشکلات اقتصادی است؟ ۳
- سوال ۲: می‌پرسند: با وجود این همه مشکلات چرا باید در انتخابات شرکت کنیم؟ لطفاً پاسخی تحلیلی ارائه فرمایید، نه صرفاً شعارهای سیاسی. ۵
- سوال ۳: از نظر تقوا، اخلاص، مجاهدت و سلامت نظرم با دکتر جلیلی است و از نظر برنامه‌های اقتصادی نظرم با محسن رضایی است، کارشناسان شما کدام شاخصه را ارجح می‌دانند و کدام را اصلح؟ ۸
- سوال ۴: توضیح دهید چگونه انتخابات می‌تواند در امنیت و اقتصاد کشور تأثیر گذار باشد. ۱۰
- سوال ۵: برنامه اقتصادی آقای جلیلی چیست؟ آیا تداوم همان راه احمدی نژاد است؟ چرا موهایش را جلوی پیشانی می‌اندازد؟ اینجا (در سایت‌ها) می‌گویند برای پوشاندن جای مهر است. ۱۲
- سوال ۶: اصلاح‌طلب‌ها همیشه در خصوص ستاره‌دار کردن دانشجویان اعتراض داشتند و هیچ کس هم پاسخ نمی‌دهد؛ چرا؟! ۱۴
- سوال ۷: آیا تبعیت از امام معصوم (ع) و بالتبع ولایت فقیه فقط در اوامر است و یا سایر مباحث چون معارف را نیز شامل می‌شود، در ضمن تمامی بیانات مقام معظم رهبری، سیاق امری ندارند؟ ۱۶
- سوال ۸: ساختار نظارتی بر انتخابات که مانع از تقلب گردد را کامل شرح دهید؟ ۱۸
- سوال ۹: سابقه آقای جلیلی چیست و آیا او می‌تواند اوضاع مملکت را درست کند یا آقای قالیباف؟ بالاخره به کدام رأی دهیم؟ این سؤال را خیلی‌ها می‌پرسند. ۲۰
- سوال ۱۰: مسائل سیاسی (داخلی و خارجی) مبهم است. چگونه می‌توان به رسانه اطمینان کرد؟ چگونه می‌توان حق و باطل را تمیز داد. لطفاً نفرمایید باید از رهبری اطاعت کرد و ۲۳
- سوال ۱۱: موفقیت آقای روحانی و اصلاح‌طلبان در انتخابات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ۲۵
- سوال ۱۲: با توجه به روایتی از امام صادق (ع) که فرموده‌اند: «هر که ریاست خواهد هلاک شود»، دوستانی آن را به ولایت فقیه مرتبط خوانده و دچار شبهه شده‌اند؟! ۲۶
- سوال ۱۳: گفته می‌شود دشمنان هزینه‌های بسیاری جهت خروج از ایمان یا کمرنگ کردن اعتقادات مسلمین صرف می‌کنند، چه فایده‌ای برای آنها دارد؟ ۲۸
- سوال ۱۴: چرا اصولگراها فکر می‌کردند که قطعاً یک اصولگرا برنده انتخابات می‌شود و حدس هم نمی‌زدند که آقای روحانی رأی بیاورد، و چرا ...؟ ۲۹
- سوال ۱۵: می‌گویند در سال ۱۳۶۷ بسیاری در زندان، به حکم امام خمینی (ره) اعدام شدند، می‌گویند: جرمشان مخالفت با اسلام بوده است؟ ۳۲
- سوال ۱۶: نقاط مثبت کاری و انتقادات اساسی نسبت به ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد چیست آیا با توجه ضتبلیغ‌ها و ... امکان برگشت دوباره و پذیرش مردم برای او هست؟ ۳۳
- سوال ۱۷: در یکی از دعاهای ماه مبارک رمضان آمده است «اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ أَسِيرٍ - خدایا همه اسرا را آزاد بگردان»؛ اما در جامعه اسلامی که افراد به خاطر هر بهانه‌ای، اعم از سیاسی، اقتصادی و ... گرفتار ابزار قوه قضاییه می‌شوند، این دعاها فقط لفظ است؟! پاسخ به این دلایل چیست؟ ۳۵

سوال ۱۸: با توجه به شایعه‌ها و شائبه‌ها، چه تضمینی وجود دارد که در دولت آقای روحانی از مواضع عقب‌نشینی نکنیم، دستاوردها را از دست ندهیم، مقابل امریکا کوتاه نیایم و باج ندهیم؟ ۳۶

سوال ۱۹: چرا با این که عوامل فتنه در جلسات خصوصی‌شان می‌گویند تقلبی رخ نداده بود، از ملت عذرخواهی نمی‌کنند؟ ۳۸

سوال ۲۰: چرا نمی‌توانیم از هر چیزی سؤال کنیم؟ چرا نمی‌توانیم انتقاد کنیم، چرا مسئولین بی‌سواد و بی‌تعهد داریم؟ چرا در مقابل آنها رهبر کاری نمی‌کند و...؟ ۳۹

سوال ۲۱: شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی نیز در نظر و عمل به «ولایت فقیه» اعتقاد داشت، اما آیا تفاوت‌های بنیانی در تقریرات ایشان و تقریرات امروزی وجود دارد؟ ۴۰

سوال ۲۲: معنی و منظور از «اعتدال» که شعار رییس جمهور منتخب در دولت تدبیر و امید قرار گرفته چیست؟ ۴۱

سوال ۲۳: اگر آقایان موسوی و کروبی خلافاً و مجرم هستند، چرا محاکمه نمی‌شوند و چرا بدون محاکمه حصر یا حبس خانگی شده‌اند، آیا رژیم واهمه دارد؟ ۴۲

سوال ۲۴: این که امام خمینی^(ره) فرمودند: حفظ جمهوری اسلامی از حفظ يك نفر ولو امام عصر باشد، اهمیتش بیشتر است، یعنی چه؟ آیا ما در حدی هستیم که بتوانیم بگوییم امام عصر را فدای نظام می‌کنیم؟ ۴۵

سوال ۲۵: می‌گویند نوجوانان بین ۱۳ تا ۱۵ سال که به جبهه رفته‌اند، از روی احساس بوده است و نه تعقل، چون عقل در این سن کامل نیست و حکومت از احساس آنان سوء استفاده کرده است ۴۷

سوال ۲۶: در پیگیری اخبار سوریه، ما به واژها و اصطلاحاتی نظیر سلفی، تکفیری، القاعده و ارتش آزاد و ... بر می‌خوریم که عمدتاً آشنا ولی نوظهور هستند. اینها کیانند و به کجا وصل‌اند؟ ۴۹

سوال ۲۷: اساتید دکترای علوم سیاسی می‌گویند: در شأن یک دانشجو دکترای علوم سیاسی نیست که موضعی را با قاطعیت بیان نماید، بلکه اندیشه نوین سیاسی (چنانچه در رسانه‌ها شاهدید) این است که هیچ گاه نباید در آخر جمله نقطه گذاشت، بلکه همیشه باید با علامت سؤال تمام شود؟ چقدر صحیح است؟ با علوم قرآنی چقدر تطبیق دارد؟ ۵۲

سوال ۲۸: در تقابل تمدن غرب با تمدن اسلام می‌گویند: حاکمیت علمی به بهتر از حاکمیت دینی است. پاسخ با توجه به مبانی حاکمیت دینی- اسلامی چیست؟ ۵۵

سوال ۲۹: استاد علوم سیاسی: عصر روشنگری در غرب، با کنار گذاشتن احساسات و رو کردن به عقلانیت شروع شد. در آلمان اگر کسی به دیگر فحش ناموس نیز بدهد، او عکس العملی ندارد، اما در جهان اسلام، از ایران گرفته تا کشورهای عربی، ممکن است کار به درگیری خونین نیز بکشد! پاسخ چیست؟ ۵۸

سوال ۳۰: چرا اسلام به خود حق تبلیغ می‌دهد و به دیگران نمی‌دهد. شهید مطهری گفت: حکومت اسلامی عین آزادی است، اما در جمهوری اسلامی ایران سایر ادیان حق تبلیغ ندارند؟ ۶۱

سوال ۱: می‌گویند: اگر به کاندیدایی رای بدهیم که متمایل به برقراری ارتباط با آمریکا باشد انتخاب اصلح کرده‌ایم. زیرا ارتباط با آمریکا کلید بسیاری از مشکلات ما به ویژه مشکلات اقتصادی است؟
(۱۵ خرداد ۱۳۹۲) (تکرار به دلیل تقاضا)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بپرسید اصلاً رأی می‌دهند، یا اگر نمی‌دهند، هیچ حساسیتی نسبت به استقلال و تمامیت ارضی این کشور دارند، یا آن که هیچ اعتقاد و علاقه‌ای به این کشور، نظام و مردمش ندارند و فقط در اذهان عمومی چنین شایع می‌کنند؟!

در هر حال فرض می‌کنیم که برای عده‌ای ایرانی و ایران دوست چنین توهمی پیش آمده است و به بررسی و نقد این دیدگاه می‌پردازیم:

الف - کشورهای عراق و ترکیه در غرب ایران، افغانستان و پاکستان در شرق ایران، آذربایجان و ارمنستان و گرجستان و ... در شمال ایران و نیز کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج فارس در جنوب ایران، نه تنها هیچ یک با آمریکا قطع ارتباط نیستند، بلکه یا خاکشان تحت اشغال نظامی است و یا دست کم کشورشان به پایگاه نظامی آمریکا مبدل شده و مردم خود را نیز در راه منافع آمریکا و اسرائیل قتل عام می‌کنند، اما نه تنها مشکلات اقتصادی و حتی سیاسی هیچ یک حل نشده است، بلکه هر روز بیشتر درگیر مشکلات نظامی، مرزی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ... می‌شوند.

ب - نه تنها آمریکا مشکلات اقتصادی خودش را نیز نتوانسته حل کند، بلکه دامنه‌ی معضلات خود را به کشورهای اروپایی که اغلب صنعتی هستند و قطب اقتصادی نیز بوده یا هستند تسری داده است. کشورهای ایتالیا، یونان، اسپانیا، پرتغال که عضو اتحادیه نیز هستند به سراشیبی ورشکستگی افتادند و کشورهای بزرگ و قدرتمندی چون انگلیس و فرانسه نیز در آستانه‌ی ورشکستگی قرار گرفته‌اند و نرخ تورم و بی‌کاری نیز رو به افزایش است. مردم حتی بی‌خانمان شده و در پارک و خیابان‌ها چادر زده‌اند و هر روز اعتصاب کرده و با برخورد نیروی انتظامی مواجه می‌شوند.

حال چه شده که برخی گمان کرده‌اند که آمریکا منجی آخرالزمان است و کلید همه‌ی مشکلات ما به ویژه مشکلات اقتصادی ما در دست امریکاست؟!

ج - البته چنان دم از برقراری ارتباط با آمریکا و حل مشکلات می‌زنند که گویی آمریکا از یک سو با کلید طلایی واشنگتن و کاخ سفید نشسته و منتظر برقراری ارتباط است تا آن را به تهران تقدیم کند و از سویی دیگر وعده داده که به محض برقراری ارتباط، مشکلات خود را رها کرده و به حل مشکلات ما می‌پردازد؟! در حالی که اصلاً چنین نیست، بلکه این امریکاست که با ایران قطع ارتباط کرده است و امریکاست که برای برقراری ارتباط مجدد شرط و شروط استعماری وضع کرده است.

د - البته که اغلب مشکلات ما از امریکاست. ما کشوری بزرگ و غنی در قلب خاورمیانه بودیم (و هستیم) با ملتی استوار و حق داشتیم (و داریم) که برای استقلال خود و اسقاط رژیم دست‌نشانده پهلوی و روی کار آوردن نظامی که مطابق فرهنگ، اهداف و منافع ما می‌باشد تصمیم بگیریم و گرفتیم.

اگر آمریکا شاه مخلوع را تجهیز و تحریک به کشتار وحشتناک مردم ایران نمی‌کرد، اگر آمریکا گروهک‌های تروریستی را برای تجزیه‌ی کردستان از خاک ایران برنمی‌انگیخت، اگر آمریکا صدام را برای حمله به ایران تحریک نمی‌کرد، اگر آمریکا هواپیمای مسافربری ما را هدف موشک قرار نمی‌داد، اگر تانک چیفتن انگلیسی، میگ روسی، آواکس امریکایی، بمب‌های شیمیایی آلمانی، موشک‌های کروز فرانسوی، سلاح‌های سبک و افسران و جاسوسان اسرائیلی و پول‌های عربی و رسانه‌های صهیونیستی را در خدمت صدام قرار نمی‌داد و هشت سال جنگ را بر این کشور و این ملت شریف تحمیل نمی‌نمود، اگر آمریکا شخصیت‌های سیاسی، مذهبی و علمی ما و همچنین مردم بی‌گناهان را (مثل عراق، افغانستان و پاکستان امروز) به دست گروهک‌های وابسته در کوچه و خیابان ترور نمی‌کرد، اگر آمریکا تحریم اقتصادی نمی‌کرد و خلاف تمامی کنوانسیون‌های بین‌المللی حتی دارو و مایحتاج سلامتی و ایمنی را در فهرست تحریم قرار نمی‌داد، اگر

امریکا اذتاب مفت‌خور و مزدورش در داخل را برای ایجاد آشوب و فتنه تحریک نمی‌کرد و ...، وضعیت ایران که هم اکنون به مراتب بهتر از تمامی کشورهای منطقه است، از این هم بهتر بود.

حال بگوییم که برای بالا و پایین شدن نرخ دلار یا قیمت کره و پراید، دست‌ها را بالا ببریم و کشور و خود را دو دستی و با ذلت تمام تسلیم شرایط مستکبرانه‌ی آمریکا کنیم و فرش قرمز برای سلطه‌ی سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی‌اش پهن کنیم؟

مطمناً هر زمانی که آمریکا دست از خوی سلطه‌ی ددمنشانه بردارد و تضمینی دهد که در امور داخلی ایران دخالتی نمی‌کند و برای تمامیت ارضی کشور، استقلال کشور، ثروت کشور و نیز جان، مال و نوامیس مادی و معنوی مردم این کشور تهدیدی نیست، جمهوری اسلامی ایران با تمام قوا از برقراری مجدد این ارتباط استقبال می‌کند.

لذا کاندیداهایی که شعار برقراری رابطه با آمریکا را می‌زنند، دروغ می‌گویند و مردم را فریب می‌دهند، چرا که دست آنها نیست و آمریکا نیز سیاست خارجی خود را به دست کاندیداهای ایرانی نسپرده است و به خاطر چشم و ابروی آنها دست از منافعش در منطقه و اهدافش برنمی‌دارد. پس فریب نخوریم و نگوییم اگر فلانی بیاید، رابطه برقرار می‌شود، دلار ارزان می‌شود، اشتغال زیاد می‌شود و

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲: می پرسند: با وجود این همه مشکلات چرا باید در انتخابات شرکت کنیم؟ لطفاً پاسخی تحلیلی ارائه فرمایید، نه صرفاً شعار سیاسی. (کارشناس سیاسی/تهران) (۸ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر این موضوع مهم را به دور از امیال شخصی و مبتنی بر «حبّ و بغض» های نفسانی که از دو گزینه «شهو و غضب» نشأت می گیرند و خارج از شعارهای ژورنالیستی، جنجالها و هیاهوهای که راه عقل را می بینند و چون موج انسان را با خود می برند، مورد کنکاش قرار دهیم، متوجه می شویم که همه ی امور عالم اختیاری نیست و برخی از امور که در تکوین و خلقت لحاظ و نهادینه شده است، اجباری است و انسان را گریزی از آن نمی باشد.

با تناسب به موضوع سؤال، باید اذعان داشت که دو مقوله ی «انتخاب» و «سیاست» نیز از امور جبری هستند و کسی را یاری گریز از آنها نمی باشد، لذا کسانی که می گویند با سیاست کاری نداریم یا در انتخابات شرکت نمی کنیم، دانسته یا ندانسته خود و دیگران را فریب می دهند.

الف - انتخاب / رأی دادن یا ندادن:

بشر گمان می کند که اختیار تام دارد، در میان مسلمانان نیز گروهی قائل به جبر مطلق هستند و گروهی قائل به اختیار مطلق و شیعیان قائل به «لا جبرَ وَ لا تَفویض بِل امرٍ بین الأمرین»، یعنی: نه جبر مطلق است و نه تفویض مطلق، بلکه امری بین این دو است، می باشند.

اگر به اموری که در آنها دارای اختیار هستیم دقت کنیم، متوجه می شویم که اختیار ما فقط و فقط در حوزه ی «انتخاب» است و وقتی انتخاب کردیم، آثار و نتایج آن نیز جبری است، چرا که خلق خصوصیات و ویژگی های موضوع انتخاب شده در اختیار ما نبوده است.

به عنوان مثال اگر کسی به انتخاب خودش شربتی نوشید، میزان قند بدنش بالا می رود، چراکه خلقت بدن و قند در اختیار او نبوده است و نمی تواند بگوید با نوشیدن شربت، قصد داشتم کمیود نمک را جبران کنم؛ یا اگر کسی به اراده ی خودش سقوط از بلندی را انتخاب کرد، حتماً یا کشته می شود یا مجروح می گردد و نمی تواند بگوید این انتخاب را کردم تا در فضای آزاد پروازی داشته باشم، پس چرا نشد؟! یا اگر کفر، شرک و بی دینی را انتخاب کردم، پس چرا باید هلاک شوم؟! اینها دیگر آثار جبری است.

ذهن ما دائم کنکاش می کند و هر لحظه در کلیات و جزئیات در حال انتخاب هستیم. از انتخاب لباس گرفته، تا شغل، تجارت، همسر، رفتن، نرفتن، خوردن، نخوردن ... و یا رژیم حکومتی و نمایندگان خود. لذا از انتخاب گریزی نیست و مهم موضوع انتخاب و چرایی این انتخاب است.

در عالم سیاست نیز از «انتخاب» و شرکت در انتخابات گریزی نیست. غلط است که برخی گمان کنند و یا القا کنند که اگر به پای صندوق رفتیم و به شخصی رأی دادیم، در انتخابات شرکت کرده ایم و اگر نرفتیم و رأی ندادیم، شرکت نکرده ایم.

خیر؛ انتخابات فقط برگه ی اخذ رأی و صندوق نیست، قبل از آن، انتخاب و رأی کلی تری نیز وجود دارد که رفتن یا نرفتن پای صندوق معلول و نتیجه ی آن است.

همیشه دو جناح متخاصم با یکدیگر (به ویژه در عرصه ی قدرت) وجود دارند. حال یک جناح «خودی» می گوید: باید در تعیین سرنوشت خود مشارکت داشته باشیم، باید نظام سیاسیمان مستقل باشد، باید جمهوریت در چارچوب اسلام محقق شود، باید مقابل دشمنان قوی باشیم و ...، پس همه بیایند و شرکت کنند و رأی دهند. جناح دیگر «غیرخودی» که متخاصم است، می گوید: خیر، شرکت نکنید تا انتخابات کمزنگ و نظام تضعیف گردد.

حال آن که شرکت می‌کند به جناح خودی رأی می‌دهد و آن که از روی خصومت، لجاجت و عناد شرکت نمی‌کند به جناح غیرخودی رأی می‌دهد؛ پس هر دو در انتخابات شرکت کرده و رأی داده‌اند، منتهی آرایشان متفاوت و حتی متضاد است. پس، رأی نمی‌دهیم دروغی عوام‌فریبانه است.

ب - سیاست و مشارکت در آن:

سیاست و مشارکت در آن نیز از موارد گریزناپذیر می‌باشد. هیچ کس نیست که بتواند از سیاست دوری و جدایی گزیند.

این که برخی می‌گویند: ما از سیاست خوشمان نمی‌آید - سیاست پدر و مادر ندارد - ما در سیاست دخالتی نمی‌کنیم و ...، همه دروغ‌های القایی برای تضعیف جناح خودی است که از سوی دشمن و جناح غیرخودی القا می‌شود.

سیاست، یعنی موضع‌گیری. پس اگر کسی در سیاستی مشارکت کند، یک نوع موضع‌گیری است و اگر نکند نیز یک نوع - اگر کسی موافق باشد یک نوع موضع‌گیری است و اگر کسی مخالف باشد نیز یک نوع - اگر کسی فریاد موافق بزند، موضع‌گیری سیاسی است و اگر فریاد مخالف بزند نیز همین‌طور ...؛ و البته سکوت و کناره‌گیری نیز خود نوعی سیاست است.

پس، بر اساس نظام تکوین و تشریح، گریزی از مشارکت سیاسی وجود ندارد، منتهی تفاوت در همان «انتخاب موضع» است. تولی و تبرّی نیز همین است. و سیاست ما عین دیانت ماست و البته باید دقت داشت که سیاست همگان عین دیانتشان است، حتی کفار و منافقین.

ج - انتخابات و مشکلات:

در این بحث باید به دو نکته‌ی مهم توجه شود:

الف - انتخابات را برای عرصه و امور بدون مشکل نگذاشته‌اند که اگر مشکلی پیش آمد یا حتی مشکلات زیاد شد، کسی آن را بهانه‌ی عدم مشارکت و انتخاب قرار دهد. بدیهی است که هر انتخابی خودش مشکلاتی به همراه می‌آورد و مشکلاتی را نیز از سر راه برمی‌دارد.

حتی انتخاب إله، معبود، کتاب، دین، ولایت، امام ... و حتی معشوق نیز بدون مشکل نمی‌باشد، «که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها».

آیا در کشورهای به اصطلاح لیبرال دموکراتی چون: امریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا و ... که مشکلاتشان به مراتب بیش از ماست و تقریباً همگان از وضعیت موجود ناراضی و در فشار هستند، اصل نظامشان را زیر سؤال برده‌اند و یا انتخابات را تعطیل کرده‌اند و یا در آن با جدیت بیشتر شرکت نکرده‌اند؟!

پس این انتخاب اصلح است که مشکلات را کاهش می‌دهد و متقابلاً عدم شرکت و سیاه‌نمایی هیچ نتیجه‌ای جز افزوده شدن بر مشکلات و لاینحل کردن آنها ندارد.

د - سیاه‌نمایی:

هر چند آقای احمدی‌نژاد ضعف‌های بزرگی داشت که به ویژه در دو سال آخر از دور دوم بروز کرد و اغلب آنها به مرید و مرادبازی با آقای مشایبی برمی‌گردد، اما نباید اجازه دهیم که دستاوردهای ملت در این هشت سال که بسیاری از آنها مرهون زحمات و مدیریت ایشان و دولتشان بود را به خاطر دشمنی‌ها، رقابت‌ها، حب مال و جاه و ...، با سیاه‌نمایی به لجن بکشند. این اهانت عده‌ای مفتخور یا مغرض به مردم و رشد و پیشرفت آنهاست.

عزت کشور به ویژه در سیاست خارجی، پس از ذلت تحمیلی در دور گذشته - رشد صنایع زیرساختی در عرصه‌های متفاوتی چون: انرژی هسته‌ای، نانوتکنولوژی، صنایع هوا - فضا، صنایع نظامی، داروسازی و ... - رشد کشاورزی، گسترش زیرساخت‌ها در آب، برق، راه و ... - آبادانی شهرها و روستا با تمرکز زدایی از تهران و ...، همه در همین هشت سال گذشته و تشدید تحریم‌ها و کارشکنی‌های گسترده‌ی کج‌فهم‌های

بدسلیقه و بداخلاص و عنود در داخل بوده است و میزان این پیشرفت نیز بیش از جمع نیم قرن اخیر بوده است.

این کشور نفتی حتی به رغم آن که از سرمایه و تکنولوژی لازم و کافی برخوردار بود، بنزین را وارد می کرد، چرا که پورسانت آن سرسام آور بود - هنوز افرادی از سابق هزاران میلیارد تومان بدهی معوقه بانکی دارند که به قول آقای جلیلی، یازده هزار میلیارد آن فقط در اختیار شش نفر است ... و البته می دانیم که نوسان نرخ دلار، گرانی بی رویه مسکن، تورم اجحاف گونه اقلام ضروری و مایحتاج مردم و ... همه به دولت برنمی گردد و دست های بسیاری در کار هستند. و البته دولت نیز ضعف هایی داشته است.

پس مشکلات بوده، هست و خواهد بود. دولت گذشته نیز کارهای بسیاری انجام داد و لابد امتیازات بسیاری دارد که مقام معظم رهبری فرمودند: دولتی می خواهیم که امتیازات این دولت را داشته باشد، منهای ضعف های آن. لذا مشکلات، ما را ترغیب به مشارکت بیشتر و انتخاب اصلح می نماید، نه این که بهانه ای باشد برای عدم مشارکت در سرنوشت خودمان و چگونگی تحقق اهدافمان و اداره کشور.

پس دقت کنیم که «در سیاست مداخله نمی کنیم» و «در انتخابات شرکت نمی کنیم»، نه تنها دروغ است، بلکه غلطترین نوع موضع گیری سیاسی و بدترین انتخاب است. همیشه باید در مقام انتخاب، اصلح را انتخاب نمود.

مرتبط:

■ یادداشت: کدام یک از نامزدها، از بقیه بهتر است؟ روش حذفی مطمئنتر و سریعتر جواب می دهد.

سوال ۲: از نظر تقوا، اخلاص، مجاهدت و سلامت نظرم با دکتر جلیلی است و از نظر برنامه های اقتصادی نظرم با محسن رضایی است، کارشناسان شما کدام شاخصه را ارجح می دانند و کدام را اصلح؟
(دکترای داروسازی/تهران) (۱۱ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این پایگاه به هیچ وجه قصد ندارد که نظر معینی راجع به نامزد مشخصی به کارشناسان و کاربران گرامی القا کند یا حتی راجع به آنان تبلیغ نماید، منتهی اصول کلی تری وجود دارد که بر آنها تکیه می نماید.

الف - مقام معظم رهبری فرمودند: «شما باید حجت داشته باشید»، یعنی بتوانید در محضر الهی پاسخگو باشید که چرا فلانی را انتخاب کردید. و افزودند اگر شما حجت داشتید، حتی به اصلح رأی نداده باشید، اشکالی ندارد و خوب است.

ب - دقت نمایید که مقایسه نامزدهایی چون «دکتر جلیلی و دکتر رضایی» به لحاظ تقوا و اخلاص و نیز برنامه اقتصادی و یا مقایسه سایر نامزدها به لحاظ ایمان و صداقت و مدیریت اجرایی، کلاً روش غلطی است، چرا که شاخصه های «شخصیت و کار» را منفک نموده و مقابل یکدیگر قرار می دهد، و این غلط است. ما رییس جمهوری می خواهیم که مؤمن، انقلابی و نیز مدیر، مدبر، شجاع، کارآمد، مخلص و مردمی باشد، نه این که یا این خصوصیت را داشته باشد و یا آن را.

ج - بدیهی است که هر یک از نامزدها ویژگی هایی دارند و احتمالاً وجه تمایزهایی نسبت به بقیه دارند، اگر بخواهیم آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم، هیچ گاه نمی توانیم به یک نفر برسیم؛ لذا مقام معظم رهبری شاخصه هایی مطرح نمودند که بیشتر جنبه حذفی دارد. یعنی معیارهای منفی ای بیان نمودند که رییس جمهور نباید دارای آن باشد و نکته ای قابل توجه آن که این معیارها را پس از معرفی نامزدهای تأیید صلاحیت شده بیان نمودند، یعنی در میان این هشت نفر، چنین معیارهای منفی ای وجود دارد؛ لذا لازم است ابتدا آنان را کنار بگذاریم تا انتخاب راحت تر شود.

در این خصوص یادداشتی تحت عنوان «[کدام یک از نامزدها، از بقیه بهتر است؟ روش حذفی مطمئنتر و سریعتر جواب می دهد](#)» در پایگاه خبر و عکس ایران (ایران پی ان) درج شده است که به نکات خوبی از معیارهای منفی اشاره کرده است. ممکن است این یادداشت به یک نفر خاص نظر داشته باشد، اما منظور ما نکات مطروحه است.

د - دقت شود که گاه نامزدها [نه برنامه، بلکه]، وعده های اقتصادی می دهند، در حالی که نقش مجلس شورای اسلامی و همچنین سیاست های کلی داخلی و خارجی، در تبیین برنامه های اقتصادی به مراتب بیش از رییس جمهور و دولت است. یکی می گوید: من یارانه را زیاد می کنم - دیگری می گوید: رابطه با امریکا را اصلاح می کنم تا شرایط اقتصادی مناسب گردد - آن یکی می گوید: یارانه سبز یا دانشجویی می دهم و ...، اما هیچ اشاره نمی کنند که اگر مجلس به شما اجازه ی چنین کارهایی را نداد چه؟! می خواهید بگویند: نگذاشتند من کار کنم؟! یا اگر تحولات و حوادث جهانی به گونه ای شد که نتوانستید شعارها را عملی کنید چه؟! آیا می خواهید همه ی نواقص را به دشمنی امریکا حمل کنید؟!!

امروزه بسیاری سعی دارند که تمامی نواقص و کاستی ها و معضلات اقتصادی را به صورت یکپارچه به گردن دولت بیاندازند، در حالی که آگاهان و کارشناسان سیاسی و اقتصادی (اعم از موافق یا مخالف دولت احمدی نژاد) می دانند که چنین نیست. مگر نه این است که دولت ابتدا اصرار داشت تا اجرای هدمندی یارانه ها دست کم چند ماه به تعویق افتد تا زیرساخت ها آماده شود، اما مجلس نگذاشت و ضرب الاجل تعیین کرد؟ - مگر دولت مدعی نشد که این مقدار یارانه امروز کم است و باید به ۱۵۰ یا ۲۰۰ تومان برسد، اما مجلس اجازه نداد - مگر دولت خواهان پیگیری قضایی معوقات بانکی (۷۲ هزار میلیارد تومان) که به قول آقای جلیلی بیش از ۱۱ هزار میلیارد آن در اختیار شش نفر است نبود و قوه قضاییه یا سایر قوا و نهادها هنوز آن چنان که باید عمل نکردند...؟! آیا اینها هیچ کدام در شرایط اقتصادی حاکم اثر ندارند؟!!

پس، بسیاری از این شعارها اساساً شدنی نیست، لذا مقام معظم رهبری بدین مضمون می فرمایند که به شعارهای نامزدها دقت کنید، بسیاری شعارهایی می دهند که در اختیار آنان نمی باشد.

به خود و همه ی ایرانیان عزیز در سرتاسر جهان توصیه نموده و متذکر می شویم که با لحاظ کردن معیارهایی که مقام معظم رهبری می دهند، انتخاب اصلح، صحیحتر و راحتتر صورت می پذیرد. و البته در روش حذفی باید ابتدا آنان که به دشمنان خارجی علامت می دهند و آنان که با سوءاستفاده از بیت المال یا سرمایه های مشتبه به حرام برای خود تبلیغات می کنند را کنار گذاشت، چرا که از هم اکنون خیانت می کنند، چه رسد بعد از رسیدن به مقام.

مرتبط:

- یادداشت: آن چه در این مناظره مغفول ماند، نقش مافیای اقتصادی در ناسامانی ها بود.
- یادداشت: مناظره ۸ کانیدا/ مجتبی ف.؛ آقای ضرغامی باید از نامزدها و مردم عذرخواهی کند.

www.x-shobhe.com

سوال ۴: توضیح دهید چگونه انتخابات می تواند در امنیت و اقتصاد کشور تأثیر گذار باشد. (۱۴ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

انتخابات در هر کشور و نظامی و از جمله جمهوری اسلامی ایران، دو جنبه دارد، یا بهتر بگوییم دو اصل یا دو محور دارد که عبارتند از «مشارکت مردم در انتخابات» و سپس «اقبال مردم نسبت به یک نامزد معین».

بدیهی است که جنبه، یا اصل و محور اول بر دومی اولویت دارد و از جایگاه ویژه ای برخوردار است. چنانچه فرض برای تداوم یک نظام سیاسی و حکومتی، پایداری آن است و فرض برای مدت مسئولیت یک رییس جمهور یا نماینده مجلس، فقط چهار سال و یا در برخی از ممالک شش سال است.

الف - دامنه «امنیت و اقتصاد» بسیار وسیع است و می توان اذعان نمود که در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی شخص و جامعه گسترانیده شده و نقش آفرین است و هر دو نیز در سایه نوع حکومت و چگونگی اداره و اجرای آن توسط سه قوهی مقننه، مجریه و قضاییه محقق می گردند. از این رو در کلیه کشورهای که نوعی از جمهوریت را به عنوان نظام حکومتی برگزیدند، ابتدا اصل انتخابات بسیار حایز اهمیت است و سپس این که چه شخصی یا چه حزبی رأی می آورد. لذا شاهدیم حتی در کشوری چون فرانسه، پس از چهار سال بحران های مالی، تورم، بی کاری و حتی ناامنی اجتماعی و امنیتی در دوره ی سارکوزی و به رغم تظاهرات های خشونت آمیز و اعلام تنفر عمومی از دولت سارکوزی و سیاست های داخلی و خارجی اش و عملکردهایش، بیش از ۸۴٪ از واجدین شرایط در انتخابات جدید شرکت می کنند.

در جمهوری اسلامی ایران که از سوی داعیه ای استقلال دارد و از سویی دیگر تا کمتر از نیم قرن پیش مستعمره بوده، لذا هنوز مورد طمع استعمارگانش است، انتخابات از اهمیت ویژه تری برخوردار می باشد.

بدیهی است که اگر مردم (در هر کشوری) از اصل نظام و نوع حکومت ناراضی باشند، در انتخابات های تعیین کننده ی آن شرکت نمی کنند و میزان مشارکت مردم، اصل تعیین کننده ای در امنیت داخلی و خارجی و نیز اقتصاد آنها (که به هم پیوسته هستند) دارد. لذا شاهدید که دشمنان خارجی اصرار، ترفندها و توطئه های بسیاری برای عدم مشارکت حداکثری مردم در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری اسلامی ایران دارند. و البته باید اذعان داشت که هیچ کشوری نیز مانند جمهوری اسلامی ایران جرأت ندارد که اصل نظام سیاسی و حکومتی اش را سالی یک بار در تظاهرات سالروز انقلاب و استقرار نظامش در ۲۲ بهمن را به آرای اذهان عمومی مردمش بگذارد و به رخ جهانیان بکشد و همچنین مهمترین مواضع سیاست خارجی اش را که نقش تعیین کننده ای در امنیت و سرنوشت کشور ملتش دارد و اصل بهانه برای دشمنی با اوست را در تظاهرات روز قدس به نمایش بگذارد و در طول عمر کوتاه ۳۴ ساله اش بیش از ۲۵ انتخابات برگزار نماید.

ب - اما حزب یا شخصی که انتخاب می شود نیز تأثیر مستقیمی در امنیت، اقتصاد و سایر شئون و بالتبع سرنوشت کشور و ملت دارد. چرا که طبق قانون اساسی - اصل ۱۳۳، «پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالیترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوهی مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می شود، برعهده دارد».

اجازه دهید کمی مصداقتر بیان نمایم. نوع نگاه و مدیریت رییس قوهی مجریه، که امکانات مادی و معنوی این کشور در اختیارش گذاشته می شود، نقش مستقیمی در تأمین و رشد امنیت و اقتصاد کشور دارد. به عنوان مثال در میان همین هشت نامزد ریاست جمهوری، بسیار فرق است بین نگاه ها، سیاست ها، گرایشات و نقطه نظرات افراد که در شعارهایشان تجلی می یابد. به عنوان مثال:

* - یکی می گوید: تمامی گفته ها و شعارهای تبلیغاتی نامزدها، علامت دادن به خارج و داخل کشور است و من در اینجا تأکید می کنم، مذاکره، مذاکره، مذاکره؛

* - یا می گوید: من چهار تا نماینده می فرستم تا مذاکره کنند و مشکلات مرتفع گردد؛

* - یکی دیگری با نگاهی حزبی و نه حتی ملی، چه رسد به دینی، می گوید: تمامی مشکلات به خاطر حاکمیت یکپارچه اصولگراهاست و البته اینان نانشان در دعواست و در شرایط عادی نمی توانند خود و حزبشان را مطرح کنند و یا به اهداف پنهان و آشکار خود برسند.

* - یا دیگری، سالهاست که بیت المال را منبع اقتصادی تبلیغات خود قرار داده است؛

* - یا کسی که خود را تکنوکرات می داند و عدالت را معلول توسعه و پیشرفت قلمداد می نماید؛

* - یا نامزدی که متکی بر سرمایه های مشتبه به حرام گردن کلفت های اقتصادی به میدان آمده است؛

* - یا آنان که به مردم دورغ می گویند و وعده هایی می دهند که یا عملی نیست و یا اصلاً در اختیار دولت و رییس جمهور نمی باشد.

* - و ...

بدیهی است که همه این گرایشها، سیاستها، دیدگاه های نظری، نحوه عملکرد و ... در مقام اجرا، و آن هم پس از رسیدن به قدرت و در اختیار گرفتن تمامی امکانات و سرمایه های مادی و معنوی کشور، محقق می گردد و نقش مستقیمی در امنیت و اقتصاد کشور دارد.

www.x-shobhe.com

سوال ۵: برنامه اقتصادی آقای جلیلی چیست؟ آیا تداوم همان راه احمدی نژاد است؟ چرا موهایش را جلوی پیشانی می اندازد؟ اینجا (در سایت ها) می گویند برای پوشاندن جای مهر است. (روسیه) (۱۶ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لطفاً به نکات ذیل که به صورت خلاصه بیان می شود، با تأمل و تعمق توجه نمایید:

الف - این که چرا وی موهایش را جلوی پیشانی می اندازد و گاهی نیز نمی اندازد، مسئله ی شخصی است که باید از خودشان سؤال شود و اساساً نوع آرایش مو، از شاخصه های انتخاب اصلح برای ریاست جمهوری و حتی نمایندگی مجلس نیز نمی باشد. اجازه ندهیم که ما را به سطحی نگری بکشاند.

ب - و اما در خصوص «برنامه ی اقتصادی»، توجه داشته باشید که متأسفانه برخی دروغ می گویند و به مردم وعده های توخالی می دهند. به همین دلیل آقا می فرماید مردم به شعارها توجه کنند و نامزدها نیز شعاری که در حیطه ی اختیاراتشان نیست یا قدرتش را ندارند، ندهند. برخی حتی کتاب هایی را تحت عنوان «برنامه ی اقتصادی» تألیف و تبلیغ می کنند!

واقعیت این است که تدوین برنامه ی اقتصادی، چه کوتاه مدت و چه بلند مدت، از اختیارات ریاست جمهوری نمی باشد. رییس جمهور، رییس قوه ی مجریه است و نه سیاست گزار یا قوه ی مقننه.

برنامه های اقتصادی همه در اسناد بالادستی تدوین و تصویب شده است. سند چشم انداز بیست ساله یک برنامه ی کلی است که در شورای تشخیص مصلحت نظام که از زیر مجموعه های نهاد رهبری می باشد، تدوین شده و پس از اصلاح و تکمیل توسط ولایت فقیه به مجلس ارسال شده و با تصویب نمایندگان به صورت یک قانون لازم الاجرا درآمده است.

حال کسی که می گوید: «من برنامه ی اقتصادی دارم» یعنی چه؟ یعنی خودش به جای نهادهای موظف، برنامه ی دیگری نوشته و به تصویب خودش درآورده و می خواهد آنها را عملیاتی نماید؟ مگر قانون چنین اختیاراتی را به ریاست جمهوری داده است و می گذارد که او بر اساس برنامه و مصوبات خودش عمل نماید؟!!

پس بسیاری از این شعارها، دروغ و مردم فریبی است. آقای دکتر جلیلی نیز به همین نکته اشاره نموده و تصریح دارد که رییس جمهور و دولت باید برنامه ای برای اجرای صحیح قوانین داشته باشند، نه این که خودشان برنامه بدهند.

ج - اما راجع به ادامه ی خط آقای احمدی نژاد. دقت کنید که ابتدا یک جو بسیار بدی ساختند که او را منفور نشان دهند و همه ی اشکالات و ضعف های موجود را به گردن او و دولتش بیاندازند (تا از مردم و رأی دهندگان به وی انتقام گرفته باشند) و حالا جو می سازند که آقای دکتر جلیلی، ادامه دهنده ی همان راه است که قبلاً در ذهن شما منفور شده است!

دقت نمایید که در مشکلات موجود همه نقش مثبت و منفی داشته و دارند. مجلس با قوانین یا چگونگی تصویب بودجه و همراهی یا عدم همراهی با رییس جمهور - دولت با اجرای قوانین یا گاه عدم توجه به قوانین مصوب - تحریم های خارجی و شرایط اضطراری و آثار مثبت و منفی آن - باندهای اقتصادی و کلان داخلی و نقش آفرینیشان در بالا بردن نرخ ارز و تحمیل گرانی به مردم و ... همه نقش داشتند، اما عده ای با قدرت و توان بسیار بالا در فرافکنی، سعی کردند تا فضایی ایجاد نمایند که اذهان عمومی، ضمن متنفر شدن از این دولت، گمان کند که اگر فلانی یا فلانی بیاید کار درست می شود و همه ی مشکلات مرتفع می گردد! خُب به این می گویند یک جنگ روانی که بسیار غیرمنصفانه و ناجوانمردانه نیز هست و در واقع خیانت به مردم و هموطنان می باشد.

د - باید دقت کنیم که ادامه ی راه آقای احمدی نژاد یعنی چه؟ بالاخره این دولت کارهایی کرده است که طی دوره های گذشته بی سابقه بوده است - کارهایی کرده است که دولت های قبلی نیز می توانستند به وقتش انجام دهند و نداده اند - در تعاملات خارجی و به ویژه علیه دشمنان، مواضعی اتخاذ کرده که مورد تأیید

و حتی تمجید مقام معظم رهبری بوده است - شرایط را برای رشد علمی ایران در جهان، آن هم در این سطح فراهم نموده است - دستیابی به انرژی هسته‌ای، نانو تکنولوژی، صنایع هوا - فضا، داروسازی، صنایع نظامی، صنعت نفت، کشاورزی و ... در طی این هشت سال صورت گرفته است - آبادانی شهرها و روستاها همه در این مدت انجام گرفته است - موقعیت جهانی ایران، پس از آن سیاست‌هایی که موجب تضعیف شدید گردیده بود، همه در این دوره جبران و تثبیت گردیده است - اگر دقت کنید اغلب نامزدها، همان کارهای مثبتی که ایشان کرده است و اغلب با او مخالف کرده‌اند را به عنوان نظر، نقشه و برنامه‌ی خودشان ارائه می‌دهند. یکی می‌گوید مسکن مهر را چنین و چنان می‌کنم - دیگری می‌گوید سیستم اداره‌ی ایالتی و ولایتی را با قدرت و استقلال بخشیدن به استانداری‌ها پیاده می‌کنم - آن یکی می‌گوید: خام فروشی نفت را کم نموده و پتروشیمی را افزایش می‌دهم - دیگری می‌گوید: یارانه را زیاد می‌کنم و حتی یارانه‌ی سبز و قرمز و آبی می‌دهم و ... - خوب همه‌ی این برنامه‌ها و موقعیت‌ها قبلاً هم بود و حتی از احداث یک پالایشگاه نفت نیز خودداری کردند (چون پورسانت وارداتش زیاد بود) و همه‌ی این کارها در این هشت سال شده است. پس چرا نمی‌گویند که بقیه‌ی نامزدها که چنین شعارهایی می‌دهند، می‌خواهند راه احمدی‌نژاد را ادامه دهند؟!

بدیهی است که قصد اینان صرفاً آقای احمدی‌نژاد نیست، بلکه لجن مال کردن کلیه‌ی دستاوردهایی است که سبب بیشتر آشکار شدن کوتاهی‌ها، تنگ‌نظری‌ها و سوء مدیریت‌های خودشان و فدا کردن کشور و ملت در راه احزاب، اهداف و آقا زاده‌هایشان است.

البته آقای احمدی نژاد نیز (مانند دیگران) ضعف‌هایی هم داشته و دارد. لذا مقام معظم رهبری می‌فرمایند که رییس جمهوری می‌خواهیم دارای امتیازات این دولت، منهای ضعف‌هایش.

پس اگر آقای دکتر جلیلی یا هر نامزد دیگری، این امتیازات ویژه‌ی دولت احمدی نژاد را منهای ضعف‌هایش داشته باشد، بسیار عالی است.

مرتبط (بادداشت‌ها):

- سلیم: کوتاه کردن دست سیاست از فرهنگ، هنر و ورزش/ پاسخی به شعارهای آقای محسن رضایی
- جمعیت زندگی: سؤال از رییس جمهور چه انتظاری دارید و پاسخ‌های طبقات مختلف مردم
- فرهاد: نقدی بر گفتمان تبلیغاتی و وعده‌های آقای محسن رضایی در گفتگو با جام جم
- نکته گو: من نیز می‌توانم در سطح یک نامزد ریاست جمهوری مصاحبه کنم/ بخوانید و قضاوت کنید.
- سلیم: آنچه در این مناظره مغفول ماند، نقش مافیای اقتصادی در نابسامانی‌ها بود.
- مرتضی.ح: مواضع آقای قالیباف در سیاست خارجی ضعیف است یا مبهم؟

سوال ۶: اصلاح طلب ها همیشه در خصوص ستاره دار کردن دانشجویان اعتراض داشتند و هیچ کس هم پاسخ نمی دهد؛ چرا؟! (دانشجوی سال آخر/تهران) (۱۸ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر می خواهیم از مسائل اطرافمان نامطلع نباشیم و دیگران ما را به خاطر بی اطلاعی اسیر جَوّها و طعمه های اهداف خویش ننمایند، باید درست تحقیق کنیم، اخبار صحیح را به دست آوریم سپس درست و با بصیرت تحلیل و قضاوت کنیم.

روش اصلاح طلب ها با اقتباس از غربی ها [که قاعدتاً در اصول نظری و حتی تاکتیک ها تابع آنها هستند]، همیشه این گونه بوده که هر خطایی که می کنند، به گردن دیگران انداخته و همان را محکوم می نمایند. چنانچه در دهه های اول انقلاب به خاطر تندروی های فراوان در تمامی عرصه ها به جناح «چپ» معروف شدند و سپس با گذشت چند نسل به نام اصلاحات آمدند و کارهای کرده ی خود را به گردن دیگران انداخته و با محکوم کردن تندروی شعار آزادی دادند و البته نسل جدید که که بالتبع از تندروی متنفر بود و بالفطره طرفدار آزادی بود، گمان کرد که واقعاً چنین است، لذا دوم خرداد پدید آمد.

اگر مطالعات جریان شناسی در این سه دهه کمی متقن صورت گیرد، معلوم می شود که ما تندروتر و قانون شکنتر از امثال آقایان: موسوی، کروبی، خاتمی، حجاریان، عطریانفر، امید نجف آبادی (رییس دادگاه انقلاب که به خاطر ظلم هایش اعدام شد)، محتشمی، عبدالله نوری، سید مهدی هاشمی (معدوم) و باندش در بیت آقای منتظری و ... نداشتیم و هنوز هم نداریم. اما پس از مدتی که کنار گذاشته شده بودند، به نام اصلاحات به میدان آمده و با نشان دادن دیگران به عنوان مقصر، کرده های خودشان را محکوم کردند.

الف - موضوع ستاره دار کردن دانشجویان نیز از همین تندروی های اصلاحات است که با کمال پُرویی سعی دارند به گردن دیگران بیاندازند. خوب اگر کار بدی بوده و اینها هم اصلاحاتی هستند، بهتر است بگویند کار بدی بوده است که انجام دادیم و اکنون پشیمانیم و خود را اصلاح می کنیم و قول می دهیم دیگر از کارها نکنیم.

این موضوع در مباحثه بین آقایان موسوی و احمدی نژاد نیز مطرح شد. موسوی با این که اطلاع کامل داشت، خواست با طرح این موضوع دانشجویان و اذهان عمومی را علیه رقیبش تحریک کند.

موسوی در مناظره ی سال ۸۸ گفت:

«ما چه کار داریم می کنیم، چه بلایی سر دانشگاه هایمان و محیط های جوانان و مردم آوردیم که بنده هر جا می روم اعتراض است هر جا می روم می گویند به ما اهانت شده است. این دانشجو را ستاره دار کردیم آن را دستگیر کردیم آن یکی را دستگیر کردیم آن را از دانشگاه بیرون کردیم». درست عین حرف های امروز دکتر عارف!

احمدی نژاد نیز در پاسخ گفت:

«آقای موسوی من بعضی وقت ها دلم می سوزد یک اطلاعاتی را شما مطرح می کنید که می دانم از روی بی اطلاعی است.

من یک موردش را باز می کنم برای این که معلوم بشود که اطلاعات شما از کجاست. دانشجویان ستاره دار از کجا درآمد که آقای موسوی امروز می گوید در کله این دولت و استنادش هم به حرف یک عده ای است که من نمی دانم این عده کی هستند.

موضوع ستاره دار در زمان آقای معین درست شد سال ۸۰ یعنی زمان دوست جناب آقای موسوی که امروز هم حمایت می کند از آقای موسوی.

آنها آمدند از کارشناسی ارشد در برابر قبولی‌ها یک ستاره می‌زدند یک ستاره یعنی شما در آموزش مشکل دارید، پرونده کم است نقص دارد برو برطرف کن، دو ستاره یعنی شما یک مشکلی در کمیته انضباطی داشتید تخلفی داشتید مراعات کنید.

این در زمان جناب آقای معین وضع شد در همان سال اول این دولت منتفی شد. ما نفی کردیم گفتیم این توهین به دانشجو است وزیر علوم ما این را برداشت؛ آن وقت جالب است آقای موسوی به جای این که به دوستانش انتقاد بکند به ما انتقاد می‌کند. من واقعاً متأسفم چه طور اینجور شما قاطع قضاوت می‌کنید.»

ب - همین روش زشت را دکتر عارف پس از گذشت این همه مدت و به رغم اطلاع دقیقش دوباره مطرح کرد تا اذهان عمومی را فریب دهد(!؟) لذا دکتر جلیلی در پاسخش گفت:

«حالا که بحث دانشجوی ستاره‌دار را مطرح می‌کنید، دانشجوی ستاره‌دار از کی مطرح شد؟ وزیر اسبق علوم، آقای توفیقی، فروردین ماه امسال مصاحبه کردند و گفتند: این مال زمان ما بود. فراتر از آن این خیلی بی‌سابقه است که وزیر علوم وقت آقای معین نامه‌ای به رییس‌جمهور می‌نویسد که ۵۰ دانشجویی که از یک انجمن اسلامی مستقل جلوی وزارت علوم رفته‌اند و اعتراضی کرده‌اند با آنها برخورد امنیتی، قضایی، اطلاعاتی و سیاسی و حقوقی شود.»

ج - پس مشاهده می‌فرمایید که «ستاره‌دار کردن دانشجویان» و برخورد پلیسی و امنیتی با آنان در دولت اصلاحات انجام گرفت و در دولت احمدی‌نژاد ملغی شد. اما امروز باید بپرسیم: شما که خود چنین کردید و خود نیز می‌دانید که چه کردید، چرا دوباره مطرح می‌کنید، آن هم به نوعی که اذهان عمومی گمان کنند، دیگران چنین کردند و اصلاح‌طلب‌ها مخالفند؟! چرا همیشه نان شما در دعوا است؟ آن هم به این شکل؟! چرا هر وقت هر کجا وارد می‌شوید، بین مردم تفرقه و بدبینی راه می‌اندازید و همه را به جان هم می‌اندازید و دیگران را مقصر کرده‌های خودتان نشان می‌دهید؟ آیا این اصلاح است یا افساد؟!

چرا سخن از برخورد جناحی می‌گویید تا دکتر حداد بگوید: شما پس از دوم خرداد مملکت را مثل یک گونی تکاندید و هر کس به خاتمی رأی نداده بود را اخراج کردید و بنده را که رأی آورده بودم ۵ ماه در مجلس لنگ در هوا نگه داشتید و اعتبارم را تصویب نکردید و ... - و البته کسی هم جواب نداشت. فقط گفتند: خوب حالا یک ایراداتی هم بوده، ما آمده‌ایم تا آنها را برطرف کنیم! خب این خیلی ناجوانمردانه است که شما خطایی را بر مملکت و ملت تحمیل کرده باشید - سپس با دیدن نارضایتی مردم و کنار زدنتان، آن را به گردن دیگران بیاندازید و پس از معلوم شدن نقش خودتان بگویید: ما آمده‌ایم تا این اشکالات را برطرف کنیم و فراجناحی کار کنیم(!؟) این نشان می‌دهد که هنوز هم بر همان بداخلاقی‌ها و روش‌های جناحی صرف پابرجا هستید و هیچ اصلاحاتی در شما انجام نگرفته است.

سوال ۷: آیا تبعیت از امام معصوم (ع) و بالتبع ولایت فقیه فقط در اوامر است و یا سایر مباحث چون معارف را نیز شامل می‌شود، در ضمن تمامی بیانات مقام معظم رهبری، سیاق امری ندارند؟
(دانشجوی پزشکی) (۱۹ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

وقتی شخصیت و جایگاه امام معصوم^(ع) و بالتبع فقیه، مجتهد، مرجع و ولایت فقیه شناخته شود، معلوم می‌شود که تبعیت از آنان در همه‌ی امور لازم است. لذا امام زمان، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در خصوص کسب علم و معرفت نیز می‌فرمایند:

«طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا اَهْلُ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِانْكَارِنَا»

ترجمه: جستجوی معرفت از غیر طریق ما اهل بیت، به انکار ما می‌انجامد (سوق داده می‌شود).

بدیهی است که تمامی انحرافات نظری و عملی در میان مسلمانان و البته همه‌ی انسان‌ها، ابتدا به خاطر همین پیروی نکردن در «معارف» ایجاد شده و سپس به پیروی نکردن در اوامر انجامیده است. شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ - كِتَابُ خُدا بَرای ما کافیت» که در مخالفت با کسب علم و معرفت قرآنی از وارث قرآن، قرآن مجسم و ناطق، مخزن وحی، معدن و باب علم، حضرت امیرالمؤمنین^(علیه السلام) داده شد و امروزه نیز تحت عنوان شعارهای غلطی چون: مگر قرآن آسان نیست، مگر قرآن برای هدایت همگان نیست، مگر خودمان عقل و شعور نداریم، پس چه نیازی به حدیث، تفسیر، مجتهد و فقیه داریم و ... مطرح می‌شود، همان انحراف معرفتی و شناختی است که سرنوشت اسلام و مسلمین را تغییر داده است.

الف - اما «اوامر»، گاه «ارشادی» است، یعنی به حکمت حکم اشاره دارد، مثلاً گفته می‌شود «نماز معراج مؤمن است». و گاه اوامر «مولوی» است، یعنی دستور ولایت است که باید انجام شود. مثل «نماز بخوانید». بدیهی است وقتی بیان می‌شود که «نماز معراج مؤمن است»، عقل درک می‌کند که انسان برای رشد و ارتقا نیاز به معراج و سیر در مراتب بالاتر وجود و شناخت آنها دارد، پس برای رسیدن به این مدارج باید نماز بخواند، اما در خود کلام، «امر» وجود ندارد. اما گاه فقط حکم داده می‌شود، مثل «نماز بخوانید»، این امر مولوی (ولایی) است که باید اطاعت شود، چه، کسی از حکمت‌ها و آثار و جوب آن بداند و چه نداند.

ب - ولایت فقیه نیز گاهی دستور داده و حکمی صادر می‌کنند که در اصطلاح مشهور به «حکم ولایی - یا حکم حکومتی» است، در اینجا اطاعت و تبعیت بر همگان واجب است، حتی بر سایر مراجع معظم، اگرچه نظر و رأیشان متفاوت باشد. اما گاه «امر ارشادی» صورت می‌گیرد و دلیلی ندارد که هر رهنمود و یا دستوری الزاماً سیاق امر «مولوی» داشته باشد. به عنوان مثال نزدیک، به رهنمودهای معظم له در خصوص انتخابات اشاره می‌شود. مثلاً می‌فرمایند:

*** -** انتقاد حق نامزدهاست، اما سیاه نمایی نکنند، دستاوردها را انکار نمایند (مضمون). بدیهی است که این رهنمود، یک دستور نیز هست، هر چند که سیاق کلام مانند صدور حکم حکومتی نمی‌باشد، اما عقل حکم می‌کند که باید تبعیت شود.

*** -** یا برای انتخاب اصلح چند معیار بیان می‌دارند، صفات و ویژگی‌های سلبیه‌ای را برمی‌شمرند، مثلاً می‌فرمایند: مرز با دشمن را کمرنگ نکنند که دشمن از همین‌جا وارد می‌شود - به دشمنان خارجی چراغ سبز نشان ندهد - از بیت المال برای تبلیغات خود سوءاستفاده نکند - به سرمایه‌های مشتبه به حرام (یعنی اگر قطعیتی به حرام بودنشان نیست، دست کم شبهه‌ناک به حرام هستند) متکی نباشد و ...

یعنی اگر در میان این هشت نفر چنین افرادی بودند و به صورت علنی چنین مواضع یا عملکردهایی داشتند و یا شما اسناد، شواهد و معلوماتی در این خصوص داشتید، به آنها رأی ندهید.

شاید این بیانات همه احکام و اوامر ارشادی تلقی گردند، اما بیان حکمت‌هایی است که عقل حکم به درستی و ضرورت تبعیت از آنها را می‌نماید و الزامی ندارد که ایشان از اشخاصی نام ببرند و بگویند به اینها رأی ندهید و یا از شخصی نام ببرند و بگویند به این آقا رأی بدهید و این یک امر حکومتی است.

خیر. بلکه اصل شرکت در انتخابات یک امر مولوی است، لذا می‌فرمایند شرعاً و عقلاً بر همگان واجب است. اما این که کدام نامزد اصلح شمرده شود، دیگر امر مولوی نیست، ولی ارشاد و رهنمود روشن و قاطع وجود دارد و انسان مؤمن و عاقل تبعیت می‌کند و اگر نکند، دیگر برای اشتباهش حجتی نزد خدا ندارد. نمی‌تواند بگوید: نمی‌دانستم، نفهمیده بودم، کسی مرا راهنمایی نکرده بود و اینجا دیگر کسی نمی‌تواند بگوید که من می‌دانم فلان نامزد بیت‌المال را صرف تبلیغات می‌کند، یا مرتب به دشمنان خارجی چراغ سبز نشان می‌دهد یا اهل فتنه و دنبال براندازی است، اما چون ولایت فقیه دستور و امر مولوی نداده‌اند که به او رأی ندهم، من به او رأی می‌دهم.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۸: ساختار نظارتی بر انتخابات که مانع از تقلب گردد را کامل شرح دهید؟ (۲۱ خرداد ۱۳۹۲) (یک تذکر مهم)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قانون اساسی، شورای نگهبان را مرجع نظارت بر انتخابات قرار داده است. در اصل شش آمده است: «در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد» و در اصل ۹۹ آمده است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد.»

شورای نگهبان نیز بر اساس اختیارات قانونی، نظارت خود بر انتخابات را از طریق هیئت‌های نظارت اعمال می‌نماید، چرا که نظارت عام، گسترده و جاری در کلیه امور مربوط به انتخابات، مستلزم ابزارها و نیروهایی متناسب است.

بدیهی است که نهاد شورای نگهبان که دوازده عضو دارد، قادر نخواهد بود در انتخابات‌ها بر تمامی حوزه‌های انتخابیه نظارت داشته باشد. از این رو، قانون به این نهاد اجازه داده است که هیئت‌هایی را برای نظارت راه‌اندازی نماید.

این هیئت‌ها در انتخابات مجلس شورای اسلامی و بر اساس قانون نظارت شورای نگهبان بر انتخابات مجلس شورای اسلامی مصوب ۱۳۶۵/۹/۵ بر سه نوع هستند:

الف. هیئت مرکزی نظارت؛ ماده‌ی ۱ قانون مذکور می‌گوید: «پیش از شروع انتخابات، از سوی شورای نگهبان پنج نفر از افراد مسلمان و مطلع و مورد اعتماد (به عنوان هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات) با اکثریت آرا انتخاب و به وزارت کشور معرفی می‌شوند.»

ب. هیئت‌های استانی نظارت؛ ماده‌ی ۵ قانون مذکور مقرر می‌دارد: «هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات باید در هر استان، هیئتی مرکب از پنج نفر با شرایط مذکور در مواد ۱ و ۲ جهت نظارت بر انتخابات آن استان تعیین کند...»

ج. هیئت‌های نظارت حوزه‌ای (حوزه‌ی انتخاباتی)؛ ماده‌ی ۶ همین قانون می‌گوید: «هیئت نظارت استان با موافقت هیئت مرکزی باید برای هر حوزه‌ی انتخابیه، هیئتی مرکب از سه نفر با شرایط مذکور در مواد ۱ و ۲ جهت نظارت بر انتخابات حوزه‌ی مربوطه تعیین کند». در ماده‌ی ۷ این قانون نیز مقرر شده که هیئت‌های سه نفره‌ی مزبور، افرادی را جهت نظارت بر حوزه‌های فرعی انتخاب کنند. بدین ترتیب، در تمام مدتی که انتخابات برگزار می‌شود، هیئت مرکزی نظارت، هیئت‌های پنج نفره‌ی استان‌ها و هیئت‌های سه نفره‌ی حوزه‌های انتخابیه بر کیفیت انتخابات نظارت کامل دارند.

***- قانون نظارت شورای نگهبان بر انتخابات ریاست جمهوری مصوب ۱۳۶۴/۴/۹ ترکیب هیئت‌های نظارت بر انتخابات را در مواد ۲ و ۵ به شرح زیر مقرر کرده است:**

«شورای نگهبان قبل از شروع انتخابات، دو نفر از اعضای خود و پنج نفر از افراد مسلمان و مطلع و مورد اعتماد دارای حُسن سابقه را با اکثریت مطلق آرای اعضای شورای نگهبان به عنوان هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری و سه نفر به عنوان عضو علی‌البدل انتخاب و به وزرات کشور معرفی می‌نماید.»

***- «هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات باید برای هر شهرستان، ناظر یا ناظرین با شرایط مذکور در ماده‌ی ۲ جهت نظارت بر انتخابات تعیین کند.»**

حیطه‌ی عملکرد هیئت نظارت یا به عبارت دیگر موضوعات مشمول نظارت شورای نگهبان در ماده‌ی ۳ قانون نظارت شورای نگهبان بر انتخابات مجلس شورای اسلامی به شرح زیر است:

***- «هیئت مرکزی نظارت بر کلیه مراحل و جریان های انتخاباتی و اقدامات وزارت کشور در امر انتخابات و هیئت های اجرایی و تشخیص صلاحیت نامزدهای نمایندگان و حُسن جریان انتخابات نظارت خواهد کرد.»**
در همین خصوص به بیانی مشابه، در ماده ی ۷ قانون نظارت شورای نگهبان بر انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران تصریح شده است:

***- «هیئت مرکزی نظارت، بر کلیه مراحل انتخابات و جریان های انتخاباتی و اقدامات وزارت کشور و هیئت های اجرایی که در انتخابات مؤثر است و آنچه مربوط به صحت انتخابات می شود، نظارت خواهد کرد.»**
***- همچنین به هر نامزدی اجازه داده شده تا ناظران خود را در هر حوزه ی انتخابی بگمارد، تا اگر خلافی دیدند گزارش نمایند.**

بر اساس شکایت هر نامزد انتخاباتی برای هر حوزه، صندوق قابل بازشماری می باشد و در صورتی که تقلب تثبیت شود، ابطال خواهد شد. البته ممکن است که تقلب تثبیت شده به حدی باشد که هیچ تأثیری در مجموع آرای آن حوزه یا نامزد نگذارد.

تذکر:

پس از ماجرای فتنه، سعی شده است تا همیشه جوّ تردید و تشکیک نسبت به هر موضوعی و از جمله انتخابات را ترویج دهند، که البته اختصاص به ایران ندارد. چنانچه شاهدیم در هر کجا که انتخابات به نفع امریکا و متحدانش نشد، جوّ «تقلّب شده است» قوت گرفت.

حداقل تأثیر این جوّ می تواند ایجاد و دامن زدن به بی اعتمادی باشد و حداکثر آن نیز فتنه و اغتشاش و در نهایت تضعیف و در برخی مناطق درگیری های کوتاه یا بلند مدت است.

زمزمه ی انتخابات سالم و در مقابل آن موضوع تقلب، شش ماه پیش کلید خورد و همچنان ادامه دارد. لذا اگر جریانان سازان رأی بیاورند، رأی اکثریت لازم الاحترام شناخته و با اتکای به آن جوّ های دیگر را آغاز می کنند تا به اهداف نهایی نزدیک شوند و اگر رأی نیاورند، مدعی خواهند شد که تقلب شده است. از این رو مقام معظم رهبری تأکید دارند که نامزدها و هر کسی که رأی می آورد، قول دهد حاشیه سازی نکند. لذا ما باید از ابتدا به کسانی که حاشیه ساز هستند رأی ندهیم.

سوال ۹: سابقه آقای جلیلی چیست و آیا او می تواند اوضاع مملکت را درست کند یا آقای قالیباف؟ بالاخره به کدام رأی دهیم؟ این سؤال را خیلی ها می پرسند. (۲۳ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به هر کدام از نامزدها که می خواهید رأی دهید، مهم این است که با شعور و بصیرت او را انتخاب کرده باشید و به قول مقام معظم رهبری برای انتخاب خودتان **حجت** داشته باشید.

نه آقای دکتر جلیلی می تواند با معجزه ای به نابسامانی ها پایان بخشد و نه آقای دکتر قالیباف و نه هیچ آقای دکتر دیگری؛ و هر کس هم که به این شعارها تکیه کند، مردم را احمق فرض کرده و دروغ می گوید.

کاستی ها، ضعف ها و مشکلات در یک مملکت، نیمرو یا ماست و خیار نیست که بگوییم کدام می توانند سریعتر و بهتر درست کنند. و لازم است از آقایان و عده ای پرسید: اگر به این راحتی بود، چرا تا به حال نکردید؟ چرا بخل ورزیدید؟ چرا به جای همکاری، کارشکنی کردید؟ آیا حتماً باید رییس جمهور شوید تا نبوغتان را بیرون ریخته و یا کاری کنید؟

پیشنهاد اعزام برخی از نامزدها به امریکا و اروپا:

پیشنهاد ما این است که با امریکا و اروپا مذاکره ای شود تا بسیاری از این نامزدهای انتخاباتی را در قبال دریافت امتیاز و یا وجه کلانی به نفع ملت، برای دوره ای کوتاه اعزام کنند - هم آنها خوشحال می شوند و هم ما راحت می شویم. چرا که دولت های قدری چون امریکا، آلمان، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و ... نه تنها نتوانستند مشکلات اقتصادی خود را حل کنند، بلکه هر روز عمق و دامنه ی آن گسترده تر و مردم ناراضی تر می گردند.

آنها با آن همه سرمایه، مالکیت اقتصادی بر دنیا، سیستم های قدرتمند بانکی، سلطه ی نظامی و سیاسی بر جهان و ...، نتوانستند مشکلی از مشکلات اقتصادی خود را مرتفع کنند و هیچ کدام نیز تحت فشار تحریم اقتصادی یا تهدید نظامی و سیاسی خارجی نیستند؛ بعد آقایان می آیند و شعار می دهند که شش ماهه، صد روزه و حتی دو ماهه همه ی نوسانات را تثبیت می کنند و دو ساله همه مشکلات را مرتفع می کنند؟!

و اگر از آنها پرسید چگونه؟

می گویند: من برنامه دارم یا کلید توی جیب من است.

و اگر بگویید: یکی از آن برنامه ها را بیان دارید؟ می گویند: در امریکا ۲۰ میلیون گردشگر پرنده وجود دارد، ما ده میلیون آنها را به ایران می آوریم و نفری یک میلیون هم از آنها گرفته و به فقرایمان می دهیم!!!

با خودشان نمی توانند ارتباطی سالم برقرار کنند و شعار می دهند که ارتباط را با دشمنان خارجی برقرار می کنیم!!

ساختار نظام اقتصادی کشور، پل سازی نیست:

الحمدلله در این مملکت طی ۳۴ سال گذشته، پل، تونل، سد، جاده، بزرگراه، فرودگاه و برج های چند طبقه کم ساخته نشده است که مردم ندیده ی آنها باشند، به ویژه در این هشت سال اخیر که چندین برابر مجموع دهه های گذشته ساخت و ساز صورت گرفته است.

رشد علمی و اقتصادی کشور طی سه دهه ی گذشته و به ویژه در هشت سال اخیر به حدی بوده که در برخی از صنایع جزو ده، هشت و حتی پنج کشور جهان قرار گرفته ایم.

در برخی از صنایع، تک انحصاری امریکا یا یک کشور اروپایی را شکستیم و در صنایع هسته ای، نانو، هوا - فضا، داروسازی و ...، نیز جهانیان را مبهور کرده ایم.

به ویژه آن که عمده‌ی این پیشرفت‌ها در اوج دشمنی‌ها، تهدیدها، ترورها و تحریم‌های خارجی و لجبازی و کارشکنی حسودهای بداخلاق داخلی صورت گرفته است.

پس اگر مشکلاتی وجود دارد که دارد و باید مرتفع شود، سطحی و شعاری نیست که بگویند: من یک میلیون کار ایجاد می‌کنم - من جلوی تحریم را می‌گیرم - من چرخه‌ی سانتریفیوژ را از کار می‌اندازم تا چرخه‌ی بقیه کارخانجات بگردد - مملکت ما غنی و چهار فصل است - من جوانان را به کار می‌گیرم - من وام می‌هم - من پارانه می‌دهم - من خیابان و جاده می‌سازم و

اینها اغلب دروغ می‌گویند و برای فریب مردم شعار خوش می‌دهند، اما یک فکور می‌فهمد که مشکلات در ساختار اقتصادی وجود دارد.

بخشی از مشکلات از ناحیه‌ی دشمنان خارجی است که با «من - من» یا لیخند زدن، یا چراغ سبز نشان دادن و ...، نه تنها حل نمی‌شود، بلکه با هر یک گام عقب‌نشینی به مراتب بدتر می‌شود تا ایران، عراق و افغانستان گردد.

برخی دیگر، از مشکلات داخلی است که باید با برنامه‌ریزی ساختاری، حذف رانت‌خواری، پایان دادن به فرهنگ منحط رشوه و ربا، مخالفت جدی با ظلم و نگاه تکنوکراتی و طبقاتی ... و در نهایت همکاری کلیه قوا و نهادها و کارشناسان خبره حل شود.

سابقه‌ی اجرایی:

آنان که سابقه‌ی کاری دارند، به وقتش شعار - نیروی جوان - می‌دهند و به وقتش می‌گویند - سابقه‌ی کار - اصل است.

کدام یک از این آقایان وقتی پست‌های کلان مملکتی را گرفتند سابقه‌ی کار داشتند؟!

و اکنون سابقه‌ی کار اجرایی کدام یک خیلی درخشان است؟!

و اساساً چه کسی گفته است که «سابقه‌ی کار اجرایی» اصل است؟!

اهل کدام اندیشه و نظریه هستند؟! اگر تابع فرهنگ اسلام هستند، کجا پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه‌السلام) به سابقه‌ی کار اجرایی اصالت بخشیدند؟

اسامه‌ی جوان سابقه‌ی کار اجرایی داشت که پس از شصت جنگ طی ده سال و برخورداری از افراد با سابقه و کارآزموده، به فرماندهی سپاه منصوب شد؟

مالک اشتر سابقه‌ی کار داشت که به ولایت مصر منصوب شد؟

آن کشاورزی که به ولایت مدائن منصوب گردید چطور؟

سابقه‌ی کار در این فرهنگ، برخورداری از ایمان، توکل، اراده، استعداد، پشتکار، بصیرت، هوش و خلوص در کار است و نه تعداد سنوات اشتغال در پست‌های متفاوت.

اگر پیرو الگوهای غربی هستند، بگویند که سابقه‌ی کار امثال ابواما، سارکوزی، مرکل و ...، به جز عضویت در حزب خودشان چه بوده است؟

و در خاتمه بفرمایند: سابقه‌ی کار کدامشان آن قدر طولانی و درخشان است که باید در قبالش ریاست جمهوری را مطالبه کنند؟!

آقای محسن رضایی خیلی موفق و درخشان بوده یا آقای قالیباف، چه در زمان فرماندهی نیروی انتظامی و چه در دوران شهرداری که وارد بحثش نمی‌شویم؟

آقای حسن روحانی سابقه‌ی کار درخشان دارد؟!

یا آقای ولایتی به غیر از عرصه دیپلماسی سابقه‌ی کار اجرایی دارد و در آن عرصه چقدر موفق بوده است؟

همه محترم، همه کار کرده اند، اما هیچ کدام بدون مشکل و مسئله‌ی جدی نبوده و نیستند.

این شد سابقه؟!

انتخاب:

پس باید به دور از جوّزدگی و اسارت امواج تبلیغاتی و شایعات، با عقل، درایت و بصیرت و در نظر گرفتن معیارهای درست، اصلح را انتخاب کرد.

چه ضرورتی دارد که خود را فریب دهیم؟!

اگر فقط چهار معیار بیان شده توسط مقام معظم رهبری که هم بر مشکلات مملکت اشراف دارند - هم به توطئه‌های دشمنان خارجی و اذتاب داخلی بصیرت دارد - هم راه حل‌ها را بهتر از این آقایان و بقیه می‌دانند و هم تمامی این نامزدها و احزاب و نیز جریان‌ها و اهدافشان را بسیار بهتر و عمیقتر می‌شناسد توجه کنیم، اصلح مشخص است:

الف - به دشمن چراغ سبز نشان ندهد، منافع دشمنان را به منافع ملت ترجیح ندهد، عزت کشور را هدف بگیرد؛

ب - از بیت‌المال برای تبلیغات خود سوء استفاده نکند؛

ج - به سرمایه‌های مشتبه به حرام دیگران متکی نباشد؛

د - سیاه‌نمایی نکند، دستاوردهای این کشور را انکار ننماید؛

ه - شعارهای دروغ و نشدنی ندهد.

دیگر از این روشن‌تر و ساده‌تر می‌شود؟!

بدیهی است هر کس در انتخابش به این چهار معیار بی‌توجهی کند، بر اساس هوای نفس عمل کرده و حجت ندارد. لذا در مقابل خدا، مردم، کشور و نظامش، در دنیا و آخرت پاسخگو خواهد بود.

سوال ۱۰: مسائل سیاسی (داخلی و خارجی) مبهم است. چگونه می توان به رسانه اطمینان کرد؟ چگونه می توان حق و باطل را تمیز داد. لطفاً نفرمایید باید از رهبری اطاعت کرد و ... (۳۶ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

وقتی سخن از «سیاست و مسائل سیاسی» به میان می آید، باید توجه داشت که از کدام منظر مورد بررسی قرار گرفته است. یک موقع منظور «مواضع سیاسی» است که معطوف به جهت گیری هاست. هر حکومتی، هر دولتی و کلاً هر شخصی برای خود اهداف و منافعی در نظر گرفته است و به تناسب آن نسب به هر امری و از جمله مسائل سیاسی موضع گیری می نماید. اما یک موقع سخن از «گزاره ها»ی سیاسی است که از طریق اخبار و گزارشات در رسانه ها اطلاع رسانی می گردد و سپس در اذهان مورد تحلیل و نتیجه گیری تأثیرگذار در موضع گیری قرار می گیرد.

الف - مواضع سیاسی همگان در این عالم، به جهان بینی و اعتقادات آنها برمی گردد و منطبق با آن است. خواه جهان بینی آنها الهی باشد یا مادی، خواه عالمانه باشد یا جاهلانه و خواه عادلانه باشد یا ظالمانه. لذا فرمود: «سیاست ما عین دیانت ماست»؛ و در واقع باید گفت که سیاست همگان عین دیانت آنهاست.

سیاست [موضع گیری در مقابل هر امری و از جمله امور مربوط به حکومت که اصطلاحاً به آن سیاست گفته می شود] دقیقاً منطبق با دیانت هر کسی است. چه موضع گیری مقابل اصول اعتقادی باشد - چه مقابل پدر، مادر، همسر - چه مقابل پول، ثروت و فقر - و چه در قبال حکومت، دولت و سیاست مسلمان عین دیانت اوست، سیاست امریکا عین دیانت اوست، سیاست منافق عین دیانت اوست، سیاست مالپرست و مترف عین دیانت اوست و

ب - با توجه به همین مهم، نباید گفته شود «لطفاً نگویند از رهبری اطاعت کنید و ...»، چرا که هر نگاهی، هر موضعی، هر دینی، هر سیاستی و ...، رأس و رهبری دارد که دوست و دشمن و تحركات آنان و نیز منافع و مضار را رصد می کند و امتش را مطلع، روشن و هدایت می نماید. لذا امت های غربی و غرب زده، از رهبری خود اطاعت می کنند، امت های دنیاگرا و شهوت پرست از رهبری خود اطاعت می کنند و امت اسلامی نیز باید از رهبری خود اطاعت کند. و اتفاقاً مهمترین شاخص شناخت و تمیز حق و باطل همان امام (پیشوای امت) است و به همین جهت در بیان قرآنی «میزان، ولی و امام» خوانده شده است و تأکید شده که اخبار را از آنها بگیرید، از آنها اطاعت کنید و در اختلافات نیز به آنان رجوع کرده و هر چه گفتند اطاعت کنید.

ج - اما در مورد گزاره هایی که در قالب اخبار و گزارشات و توسط رسانه ها منتقل می گردد نیز باید توجه داشت که تشخیص، تمیز و اتخاذ مواضع شخص مخاطب، سبب چگونگی تمیز و تأثیرپذیری او از آن اخبار و گزارشات می گردد.

دقت شود که خداوند متعال در قرآن کریم به ما می آموزد که «اطلاع و خبر» ریشه و علت «صبر و استقامت» است و هر کس به میزان اطلاعات و اخبار صحیحی که دارد استقامت می نماید. چنانچه حضرت خضر^(ع) به حضرت موسی^(ع) گفت: تو طاقت استقامت و صبر با من را نداری، به آن دلیل که اطلاعات و اخبار من را نداری:

«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (الكهف، ۶۷ و ۶۸)

ترجمه: گفت: تو طاقت صبر (استقامت) با من را نداری * و چگونه می توانی استقامت کنی بر چیزی که به آن احاطه ی خبری نداری؟!

اما، خبر که بیان یک واقعه یا یک حادثه و یا گزارش از یک جریان است، از دو حال خارج نمی باشد؛ یا دروغ است و یا راست. بدیهی است که خبر دروغ غیرمستند است، لذا به صورت شایعه رایج می شود و قرآن کریم به ما آموخته است که هیچ حرف غیرمستند، از منبع غیرموثق را قبول نکنیم و تا برای ما یقین حاصل نشده، آن را به دیگران منتقل ننماییم.

اما، خبر راست نیز الزاماً به قصد خیر بیان نمی‌گردد و چه بسا هدف از انتشار و بیان آن شرّ و به نفع دشمن باشد. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «کلمة الحق و یراد به الباطل» - یعنی: کلمه‌ی گفته شده حق است، اما اراده و هدف از بیان آن باطل است.

به عنوان مثال: ممکن است دوست و دشمن خبر از یک واقعه یا گزارش از یک جریان بدهند که به لحاظ خبری درست است. مثلاً بگویند: در ایران نرخ بی‌کاری یا تورم بالا رفته است. خب این خبر درست است و کسی نمی‌تواند تکذیب یا انکار نماید، اما باید دید که چه کسی به چه قصدی این خبر را بیان می‌دارد؟! مثلاً اگر بی‌بی‌سی خبر از رشد نرخ بی‌کاری و تورم در امریکا و کشورهای اروپایی و تظاهرات مردم می‌دهد، به همان سیاق، صیغه و هدفی است که راجع به جمهوری اسلامی ایران خبر یا گزارش می‌دهد؟ در صورتی که هر دو خبر درست است.

در اینجا است که از سوئی اطلاعات کلی و قبلی، فهم، شعور و بصیرت مخاطب کارساز است و از سوئی دیگر، همان اطاعت از امام و رهبر عامل مهم تشخیص و تمیز می‌باشد.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۱: موفقیت آقای روحانی و اصلاح طلبان در انتخابات را چگونه ارزیابی می کنید؟

(دکتر/اسیدنی) (۲۸ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مردم همیشه بهتر از همه مسئولین ذیربط مصلحت‌های کشور و نظام را تشخیص داده اند و بدیهی است که اگر شخص یا گروهی بر مسند قدرت بنشینند، موافقان و هواداران خوشحال و مخالفان و جناح‌های دیگر ناراحت می‌شوند. اما لازم است همگان و به ویژه جوانان که در دهه‌های گذشته حضور فعالی در میادین نداشتند، به چند نکته‌ی بسیار مهم توجه نمایند:

الف - این ملت در طول ۳۴ سال از عمر خود، دولت‌های متفاوتی دیده است که به ترتیب عبارتند از: بازرگان، بنی‌صدر، رجایی و باهنر، موسوی (در دوره‌ی ریاست جمهوری آیت الله خامنه‌ای)، هاشمی، خاتمی و احمدی‌نژاد.

به نظر می‌رسد حتی مسئولین و دولت‌ها نیز اذعان دارند که مردم از هیچ کدام آنها رضایت کامل نداشته‌اند و این نارضایتی جنبه‌های مثبت و منفی دارد. جنبه‌ی مثبتش آن است که مردم هیچ‌گاه نباید که راضی باشند، چرا که آن وقت درجا زده و رشد نمی‌کنند و بالتبع به عقب نیز برمی‌گردند. جنبه‌ی منفی‌اش نیز به عملکردهای سوء دولت‌ها و جناح‌ها (هر دو جناح حاکم) در طی قدرت برمی‌گردد.

ب - اگرچه به ظاهر سعی در القای موفقیت اصلاح طلب‌ها در انتخابات می‌شود، اما همگان و از جمله خود آنها نیز می‌دانند که جناح، طیف و مواضع آقای هاشمی کاملاً با اصلاح طلب‌ها متفاوت است. اگر به تاریخ جریان‌ها نظری بیاندازیم، اذعان خواهیم داشت که تا امروز هیچ طیف و جریانی به اندازه‌ی اصلاح طلب‌ها (از دوم خرداد به بعد)، علیه آقای هاشمی شعار ندادند و در تخریب وجهه‌ی ایشان نکوشیده‌اند. واژه‌هایی چون «عالیجنابان سرخ پوش - آقازاده‌ها - نظام شیخوخیتی - سرمایه‌داران رانت‌خوار و ...» همه در آن زمان و توسط اصلاح طلبان تولید و ترویج گردید. به همین دلیل اگر اصلاح طلب‌ها مستقل وارد می‌شدند، همچنان رأی نمی‌آوردند و به همین دلیل آقای عارف از اصلاح طلب‌ها به نفع آقای روحانی از طیف هاشمی کنار رفت. هر چند که در ظاهر خود را یک جریان می‌نامند.

ج - هر دولتی که بر سر کار بیاید، در چارچوب این نظام بر سر کار آمده است و اعتماد مردم نیز به همین چارچوب است، پس نه خود می‌تواند از آن خارج شود و نه اگر بخواهد خارج شود، مردم اجازه می‌دهند. منتهی سلايق در مدیریت و اجرای امور متفاوت است و هر دوره‌ای به تناسب شرایط داخلی و خارجی، نحوه‌ای از سلايق و مدیریت‌ها را ایجاب می‌کند و یا می‌پسندد.

در هر حال ملت، دولتی می‌خواهند که «برخوردار از امتیازات دولت فعلی، منهای ضعف‌های آن» باشد و دولت آقای روحانی باید سعی نماید که چنین دولتی باشد.

ج - اگر آقای حسن روحانی و دولت‌ش به وعده‌هایی که داده شد و بر آن اساس اعتماد و رأی عمومی جذب شد عمل نمایند، به ویژه وعده‌های مبتنی بر کنار زدن بداخلاقی‌ها - کنار گذاشتن برخوردهای جناحی و متعصبانه - باز کردن فضای امنیتی و پلیسی - به کارگیری همه‌ی سلايق و اشخاص دلسوز، متخصص و مخلص (صرف نظر از گرایش جناحی آنها) - تثبیت نرخ ارز - مهار تورم - اشتغال‌زایی و کوتاه نیامدن در مقابل دشمنان خارجی و حل معضلات فی مابین با حفظ عزت و امنیت کشور و ... امید است دولت موفق‌تری باشد.

خواست عموم مردم، چه کسانی که به ایشان رأی داده‌اند و چه کسانی که رأی نداده‌اند، باید موفقیت دولت جمهوری اسلامی ایران باشد و هست.

سوال ۱۲: با توجه به روایتی از امام صادق(ع) که فرموده‌اند: «هر که ریاست خواهد هلاک شود»، دوستانی آن را به ولایت فقیه مرتبط خوانده و دچار شبهه شده‌اند؟! (کارشناس حسابداری/مشهد) (۳۱ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چرا دوستان گرامی فکر نکردند که شاید این دسته از آیات و روایات مربوط به حکام جور و ظلم و شیفتگان قدرتی چون اوباما یا فراماسون یا صهیونیسم بین‌الملل است و زود آن را به ولایت فقیه مرتبط دانسته و دچار شبهه شده‌اند؟!

الف - البته که هر کسی حبّ ریاست داشته باشد، هلاک می‌گردد، چرا که دنیا فانی است؛ لذا نه مالی در آن باقی می‌ماند، نه اولادی و نه ریاستی. همه چیز ذاتاً هالک (نابود شدنی) است، جز او و هر چه برای او باشد و از جمله حکم و حکومت است:

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (القصص، ۸۸)

ترجمه: و با خدا معبودی دیگر مخوان خدایی جز او نیست جز ذات او همه چیز نابودشونده است فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می‌شود.

ب - حبّ قدرت و ریاست نیز در قیاس با حب مال، حب شهوت، حب اولاد و ...، از شدیدترین محبت‌های نفسانی است که در انسان وجود دارد که اگر وجود نداشت، انسانی علاقمند به مقام خلیفه الهی و قرب به مقام محمود نمی‌گردید، پس این کشش نیز باید مانند سایر کشش‌ها کنترل شود تا به امر خدا و در راه خدا باشد، وگرنه هلاک کننده است، به ویژه آن که ریاست دنیوی به جز از راه ظلم به دیگران به دست نمی‌آید و دوام نمی‌یابد.

ج - پس وقتی بیان گردید «حب ریاست»، یعنی محبتی مستقل و در عرض محبت الهی، نه محبتی در طول محبت الهی و به امر او و برای او. حب مال یا اولاد نیز چنین است.

آیا خداوند متعال (الیعاذ بالله) مسلمانان را امر به تنبلی، سستی، ذلت و بندگی دیگران کرده است یا دعوت به قیام برای قسط، دعوت به اجرای احکام الهی، دعوت به رشد و عزّت، دعوت به نظم در امور و ...، و آیا تحقق این اوامر بدون نظم حکومتی که لازمه‌اش رهبری است ممکن است؟!

د - آیا دوستان عزیز آیات مربوط به وجوب اجرای احکام فردی و اجتماعی خداوند متعال را نخوانده‌اند و از خود نپرسیده‌اند که بدون استقرار یک حکومت اسلامی که تابع فقه اسلام باشد، چگونه ممکن است که چنین احکامی به اجرا درآید یا دست کم برای اجرا تلاش شود؟ و آیا نپرسیده‌اند که در رأس یک حکومتی مبتنی بر احکام و فقه اسلام، چه شخصیتی به جز یک فقیه می‌تواند قرار گیرد؟

ه - حب ریاست همان است که حضرت علی^(علیه السلام) می‌فرماید: ارزش ریاست و حکومت بر شما برای من از فضولات عطسه‌ی یک بز هم کمتر است. و البته می‌افزاید: مگر آن که حقی را جاری کنم، جلوی ظلمی را بگیرم و ... - یعنی برای خدا و اجرای احکام خدا باشد.

پس اگر ایشان از حق حکومتی خود دفاع نمود، حکومت کرد و در همین راستا نیز ترور شد و به شهادت رسید، «حب الله» است و نه «حب ریاست».

و - در زمان امام علی، امام حسن، امام حسین و سایر ائمه علیهم‌السلام نیز شایع می‌کردند که آنها حب ریاست دارند، وگرنه چرا حکومت را به جباران نمی‌سپارند و برونند یک گوشه‌ای به عبادت بنشینند؟!

آیا یازده امام معصوم^(ع) برای خداپرستی یا احکام طهارت مورد غضب حکام قرار گرفته و ترور شدند؟ یا آن که همیشه برای حکومت ظلم خطر و تهدید قلمداد می‌شدند؟! آیا این حبّ ریاست است؟!

حبّ مال هم، بد و محکوم به هلاکت و فناست. حال آیا دزد می‌تواند بگوید که بگذار اموالت را ببریم و یا اصلاً خودت دو دستی تقدیم کن و اگر در حفظ آن بکوشی یا از آن دفاع کنی، معلوم است که حبّ مال داری؟! این منطق ظالمین، دزدان و جباران است، نه منطق الهی و عقلانی.

ز - اجتهاد، فقاہت و قضاوت یک تکلیف است و نه یک مقام که مجتهد حبّی به آن داشته باشد و یا نداشته باشد و اگر حبّی نفسانی داشته باشد که به صورت خودکار از صیانت نفس، حفاظت دین، اطاعت امر مولا و عدالت که از شرایط اجتهاد، امامت و قضاوت است ساقط می‌گردد. حتی نمی‌تواند امام جماعت باشد، چه رسد به امام امت.

ولایت فقیه نیز ریاست دنیوی نیست. یک تکلیف الهی است که به اهلش واجب می‌گردد. همه‌ی فقها مکلف هستند که برای استقرار نظام حکومت الهی به پا خیزند و انجام تکلیف کنند. اما رهبری همگان ممکن و مفید به فایده نیست. لذا در یک ساختار حکومتی، عده‌ای کارشناس (فقیه) جمع می‌شوند و از بین فقهای موظف یکی را که دارای شرایط مناسبتری هست می‌شناسند و از آن پس انجام این امر بر آن فقیه تکلیف و واجب می‌شود. چه خودش مایل باشد یا نباشد و اگر نپذیرد در پیشگاه الهی مسئول و مأخوذ خواهد بود.

آیا به خاطر نداریم که در آن مجلس خبرگان، بیشترین مخالفت با این تکلیف از سوی شخص آیت الله خامنه‌ای صورت گرفت و دست آخر آیت الله حائری به ایشان گفت: پس از این نتیجه‌گیری این دیگر یک تکلیف است؟ و آیا خود ایشان مکرر فرمود: نمی‌خواستم بپذیرم، ولی حال که تکلیف شد، با قوت اتخاذ می‌کنم و از آن دفاع می‌کنم؟

پس، بنابراین:

- اولاً حب ریاست هلاک کننده است.
- ثانیاً مصداق آن حکام ظلم و جور هستند نه ائمه (علیهم‌السلام) و در همان امتداد ولی فقیه.
- ثالثاً قیام برای استقرار نظام اسلامی و اجرای احکام بر همگان واجب است.
- رابعاً اجرای احکام الهی بدون برخورداری از حکومت اسلامی و مبتنی بر فقه اسلام ممکن نیست.
- خامساً رأس حکومت فقاہتی باید یک فقیه باشد.
- سادساً ولایت فقیه ریاست نیست، یک تکلیف است و شخص ولی فقیه نیز به زحمت می‌افتد نه این که به ریاستی می‌رسد.

سوال ۱۲: گفته می‌شود دشمنان هزینه‌های بسیاری جهت خروج از ایمان یا کمرنگ کردن اعتقادات مسلمین صرف می‌کنند، چه فایده‌ای برای آنها دارد؟ (لیسانس ادبیات/ری) (۴ تیر ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مسئله فقط در حد «گفته می‌شود» نمی‌باشد، بلکه پارلمان و دولت آمریکا سالانه مبلغ هنگفتی جهت ترویج اسلام‌هراسی از یک سو و مقابله، تهاجم یا شبیخون فرهنگی علیه اسلام و به ویژه اسلام ناب محمدی (صلوات الله علیه و آله) که در اسلام ولایتی و در ایران اسلامی تجلی و ظهور یافته است، رسماً تصویب و اعلام می‌کند و آن را جهت هزینه در اختیار گروهک‌ها، رسانه‌ها، شبکه‌ها و ... قرار می‌دهد.

البته این مبلغ بسیار کمتر از مبلغی است که در بودجه‌ی سازمان‌ها، نهادها، ارگان‌ها و مجموعه‌های رسمی و غیررسمی منظور شده است.

الف - مقوله‌ی «فرهنگ» در جهت‌گیری‌های اخلاقی و رفتاری ملل و اقوام [چه مسلمان و چه غیرمسلمان]، نقش اصلی را ایفا می‌نماید و به همین دلیل شاهدیم که حتی در نیروی متحد نظامی ناتو، بخش عمده‌ای تحت عنوان «ناتوی فرهنگی» تاسیس شده است و بخش عمده‌ای از فعالیت‌های سازمان‌های جاسوسی و امنیتی داخلی و خارجی قدرت‌ها نیز به فعالیت‌های فرهنگی اختصاص یافته است.

دشمنی با فرهنگ ملل و اقوام و تلاش در جهت فرهنگ‌سازی در راستای اهداف جهانی‌سازی آمریکا، اختصاصی به اسلام و جمهوری اسلامی ایران ندارد، بلکه عین همین رفتارها و عملکردها را با ملل و فرهنگ‌های متفاوت و حتی ملت خودشان (غرب) دارند.

اصرار در اشاعه‌ی فحشا، ترویج همجنس‌گرایی، قانونی کردن آن در نیروی نظامی آمریکا، تلاش برای قانونی کردن ازدواج همجنس‌گرایان، قانونی کردن همخوابی نیروهای نظامی با حیوانات و ... که از افتخارات شخص اوباما به عنوان رییس جمهوری آمریکا می‌باشد و همچنین سرمایه‌گذاری‌های کلان در سینمای دولتی و سیاسی هالیوود و نیز زنجیره‌ی قدرتمند رسانه‌های خبری و تبلیغاتی غرب (فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل) همه در همین راستا است که همه‌ی ملل و اقوام را هدف و مخاطب گرفته‌اند.

ب - فرهنگ مردم، مستقیماً در تمامی عرصه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی نقش‌آفرین است. یک باور یا یک رفتار می‌تواند بازاری را در یک کشور ایجاد کرده و رونق بخشد و یا به ورشکستگی بکشاند، می‌تواند موج گرایشی علیه نظام حاکم ایجاد نماید. به عنوان مثال فروش لوازم آرایشی که عمدتاً تولید فرانسه می‌باشد، در کشورهای مسلمان و از جمله (متأسفانه) در جمهوری اسلامی ایران به مراتب بیشتر از داخل فرانسه و سایر کشورهای اروپایی می‌باشد و همین یک رفتار ضمن قدرتمند کردن اقتصاد فرانسه، می‌تواند وابستگی کشورهای مصرف‌کننده را به دنبال داشته باشد، مضافاً بر این که همین یک رفتار به ظاهر ساده، می‌تواند در تمامی تعاملات اجتماعی، فرهنگ‌سازی و حتی مواضع سیاسی مؤثر و تعیین‌کننده واقع گردد.

ج - بدیهی است اگر فرهنگ مردمی مبتنی بر اعتقادات اسلامی بود و آنها به توحید و معاد ایمان داشتند، اگر باورهای ملتی بر «لا اله الا الله» و «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» استوار بود، اگر ملتی خدا را حاکم، کتاب خدا را ملاک و رهبران دینی را الگو و اسوه گرفتند، اگر امتی احکام الهی در هر مقوله‌ای را به جای احکام صادره از طواغیت نصب العین قرار دادند و اگر دینی دستور به عدم پذیرش ذلت و بردگی و نیز قیام علیه ظلم داد، همه‌ی منافع آنها را به خطر می‌اندازند و آنها را برای استعمار و استثمار آن ملت با مشکلات لاینحل مواجه می‌نمایند.

بدیهی است که دست کم ۲۴ سال مقاومت مردم ایران که به استحکام و رشد روزافزون جمهوری اسلامی ایران انجامیده و سبب پیدایش موج بیداری اسلامی در میان ملل مسلمان جهان گردیده است، نه متکی به پول و ثروت بوده و نه متوسل به تسلیحات نظامی و نه قدرت دیپلماسی، بلکه همه و همه به خاطر غنای این فرهنگ است. لذا دشمن «تهاجم فرهنگی» را در اولویت برنامه‌های خود قرار می‌دهد و حتی حاضر است به مقدار یک جنگ تمام عیار برای آن هزینه نماید.

بدیهی است که «جنگ روانی»، «جنگ تبلیغاتی»، «جنگ سایبری» و یا در یک کلام «جنگ نرم» بسیار مهمتر و مؤثرتر از جنگ سخت (گرم) با نیرو و سلاح نظامی می‌باشد.

خبر جدید و مرتبط:

■ سخنرانی آنجلینا جولی در شورای امنیت برای مقابله با تجاوزات جنسی در جنگ‌ها

سوال ۱۴: چرا اصولگراها فکر می‌کردند که قطعاً یک اصولگرا برنده انتخابات می‌شود و حدس هم نمی‌زدند که آقای روحانی رأی بیاورد، و چرا...؟ (۴ تیر ۱۳۹۲)

در ادامه‌ی این سؤال آمده است: و چرا انقدر نتایج نظرسنجی با واقعیت فاصله داشت؟ و آیا انتخاب آقای روحانی یعنی اینکه مردم از مقاومت و ایستادگی خسته شده‌اند؟ عواقب انتخاب ایشان بر انرژی هسته‌ای و بیداری اسلامی و مقاومت چه خواهد بود؟ چرا امریکا برخلاف همیشه نتیجه انتخابات ما را پذیرفت و به مردم تبریک گفت؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اصولگرا - اصلاح طلب:

هر کس نقطه نظرات و یقیناً گرایشاتی دارد. ما به نوبه‌ی خود هیچ یک از این نامگذاری‌ها را قبول نداریم و تجربه ثابت کرده است نه آنان که مدعی اصلاح‌طلبی هستند، دست به اصطلاحاتی اساسی حتی در نواقص خود زده‌اند و نه آنان که مدعی اصولگرایی هستند، واقعاً پایبند به اصولی خدشه ناپذیر هستند. اینها همه اسم‌هایی هستند که افراد و جریان‌ها روی خود می‌گذارند و معلوم هم نیست که مسمی داشته باشند. به عنوان مثال: قطعاً نه آقای دکتر عارف مصداق یک اصلاح طلب به نفع این دین، نظام، مملکت و مردم است و نه آقای دکتر باهنر مصداق یک اصولگرای واقعی می‌باشند. نه آقای خاتمی اصلاح طلب است و نه آقای احمدی‌نژاد اصولگرا. نه اصلاح‌طلبان اصطلاحی با آقای هاشمی هستند و نه وی خود را از آنان می‌داند و... (با حفظ احترام برای همه‌ی آنها و امثال آنها)

مقام معظم رهبری نیز این دسته‌بندی‌ها را قبول ندارند، چنانچه می‌فرمایند:

«بنده دعوی اصلاح طلب و اصولگرا را هم قبول ندارم؛ من این تقسیم بندی را غلط می‌دانم. نقطه‌ی مقابل اصولگرا، اصلاح طلب نیست؛ نقطه مقابل اصلاح طلب، اصولگرا نیست. نقطه‌ی مقابل اصولگرا، آدم بی اصول و لایبالی است؛ آدمی که به هیچ اصلی معتقد نیست؛ آدم هرهری مذهب است. يك روز منافع او یا فضای عمومی ایجاب می‌کند که بشدت ضد سرمایه‌گذاری و سرمایه‌داری حرکت کند، يك روز هم منافعش یا فضا ایجاب می‌کند که طرفدار سرسخت سرمایه داری شود؛ حتی به شکل وابسته و ناباش! نقطه‌ی مقابل اصلاح طلبی، افساد است. بنده معتقد به اصولگرای اصلاح طلبیم؛ اصول متین و متقنی که از مبانی معرفتی اسلام برخاسته، با اصلاح روش‌ها به صورت روز به روز و نو به نو.

ما باید روش‌ها را اصلاح کنیم. در روش‌ها اشتباه و نقص وجود دارد. گاهی به مرحله‌ای می‌رسیم که امروز دیگر جواب نمی‌دهد؛ باید مرحله‌ی دیگری را شروع کنیم. حفظ اصول و اصلاح روش‌ها، معنای اصلاح طلبی است.» (در دیدار جمعی از دانشجویان - ۱۳۸۴/۲/۱۹) - [لینک منبع](#)

پیش‌بینی غلط اصولگرایان:

همان‌طور که همگان می‌دانند اصولگرایان، خود نیز مانند اصلاح‌طلبان به شاخه‌های مختلف و گاه مخالف منشعب شدند. لذا از یک سو وحدت نظر و رویه نداشتند و از سوی دیگر گمان می‌کردند که بالاخره جریان‌های حاکم همین‌ها هستند. چه اذهان عمومی طرفدار آقای احمدی نژاد باشد و چه آقایان لاریجانی، باهنر، قالیباف یا ولایتی و چه محسن رضایی، بالاخره از این دایره بیرون نیستند. در حالی که دلیلی وجود نداشت که مردم گرایش حزبی داشته باشند، هر چند که ممکن است در دوره‌ای به اصحاب یک جریان رأی دهند و در دوره‌ای به اصحاب جریان دیگر. پس تحلیل‌هایشان غلط بود.

حدس رأی آوردن آقای روحانی:

شاید عده‌ای سر در لاک سیاسی خود فرو برده بودند و حتی حدس هم نمی‌زدند که با توجه به گرایش عده‌ی کثیری به آقای قالیباف و هزینه‌های تبلیغاتی سرسام‌آور و نیز سازماندهی پیچیده و گسترده‌ی او، و

گرایش عده‌ای دیگر به آقای محسن رضایی و شعارهای اقتصادی او، و عده‌ای دیگر به سابقه‌ی آقای دکتر ولایتی و چهره‌ی موجه و بین‌المللی او، و عده‌ای دیگر به آقای جلیلی و مواضع انقلابی او، آقای حسن روحانی رأی بیاورد، و نظرسنجی‌ها نیز ابتدا حاکی از همین معنا بود، اما اهل فن می‌دانستند که آقای روحانی به ویژه با وابستگی به دو جریان اصلاح طلب و آقای هاشمی از یک سو و ارتباط تنگاتنگ اغلب رقبا با آقای هاشمی از سوی دیگر، به احتمال قوی آقای روحانی رأی خواهد آورد.

در میان سایر نامزدها، بیشترین رأی متوجه آقای قالیباف بود که از سویی تبلیغات بی‌رویه و گسترده‌اش نتیجه‌ی معکوس داد و به ضررش تمام شد و از سوی دیگر بیان آقای روحانی در مناظره‌ی سوم مبنی بر «حمله‌ی گاز انبری به دانشجویان» کار او را تمام کرد. لذا اغلب تغییر آرا که از بعد از ظهر انتخابات شکل گرفت، تغییر نظر طرفداران آقای قالیباف بود و نه سایر نامزدها. لذا اکثریت آقای روحانی را به او ترجیح دادند و طبیعی بود.

خستگی مردم از مقاومت:

اگر کسی مدعی شود که رأی آوردن آقای روحانی به خاطر خستگی مردم از مقاومت بوده است، آقای روحانی را ضد مقاومت شناخته است که امید است چنین نباشد و این بدترین توصیف ممکن از ایشان است. بالاخره کسی که نامزد ریاست جمهوری اسلامی ایران شده است، لابد می‌داند که این نظام و این کشور با دشمنی‌های گسترده‌ی خارجی و اذتاب داخلی مواجه است و بدون مقاومت راه به جایی نمی‌برد.

رسانه‌های صهیونیستی و اذتاب داخلی بسیار ضد تبلیغ می‌کنند که این اجماع آرا به خاطر خستگی مردم از مقاومت بوده است، در حالی که مردم ما نیز بصیر هستند و حتی بصیرتر از مسئولین، لذا اگر چنین احساسی داشتند، اصلاً رأی نمی‌دادند.

تبریک امریکا:

امریکایی‌ها می‌دانند، مردم ما نیز می‌دانند و ای کاش همه‌ی مسئولین نیز بدانند و از عمق جان درک کنند که امریکا عاشق چشم و ابروی هیچ یک از آنان و جریان‌های موافق در این نظام نمی‌باشد که هیچ، دشمنی سرسختانه‌ای با همه‌ی آنها دارد و حتی مخالفین مدعی این نظام را نیز قبول ندارد، بلکه از آنها به عنوان ابزار استفاده می‌کند.

امریکا و انگلیس همان قدر با جریان اصولگرای انقلابی مخالف هستند که با جریان اصلاح طلب انقلابی مخالف هستند و حتی جریان اصلاح طلب مخالف نظام (مقیمین خارج) و اصلاح طلب مشروط (جبهه‌ی میانه‌ی داخلی) را نیز قبول ندارد، چه رسد به اصلاح طلب موافق (مشارکت کنندگان). لذا خوش‌رقصی‌های احتمالی ساده‌انگارانه و ابلهانه است. هیچ کدام جایگاهی بهتر از اردوغان در ترکیه نخواهند داشت.

اما انگلیس و امریکا اهل سیاست هستند، لذا هم تهدید منافقانه دارند و هم تبریک منافقانه. باید اذعان نمود که متأسفانه برخی در کوران تبلیغات انتخاباتی و ضد تبلیغ علیه رقبا و دولت نهم و دهم، شعارهایی دادند که اکنون به ضررشان [و اگر دقت نکنند به ضرر کشور] تمام می‌شود. اینها گناه تمامی دشمنی‌های امریکا و انگلیس را به گردن همسنگران داخلی خود انداختند و تیرگی روابط را ناشی از بد اخلاقی‌های مسئولین ما و یا برخورداری آنها از روح تهاجمی که مورد تأیید بود برشمردند و مدعی شدند که ما همه چیز را درست می‌کنیم.

حالا امریکایی‌ها توپ را به زمین این اهل سیاست (!؟) انداخته‌اند و می‌گویند: منتظریم ببینیم دولت جدید ایران چه موضعی اتخاذ می‌کند و چه می‌کند؟! بدیهی است که آنان در این سیاسی‌بازی‌ها بسیار زرنگتر و کپیستر از این آقایان هستند و همان گونه که امام خمینی^(ع) می‌فرمودند اگر اینها بخواهند با سیاست آنها بازی کنند، حتماً شکست می‌خورند.

تکلیف انرژی هسته‌ای یا بیداری اسلامی و مقاومت:

هر چند دولت نقش مؤثری در تحقق سیاست‌های کلان دارد، اما باید توجه داشت که این نقش اجرایی است و تبیین سیاست‌های کلان، طبق قانون اساسی با مقام معظم رهبری (ولایت فقیه) است که از ساز و

کارهایی چون سه قوه، تشخیص مصلحت ... و پشتوانه‌ی مردمی برخوردار است. چنانچه در دولت آقای خاتمی عقب نشینی نامطلوبی صورت پذیرفت تا آن که ایشان فرمودند اگر مجبور شوم، خودم مداخله می‌نمایم و چنین نیز نمودند و در آخر فرمودند تعلیق باید در همان دولتی که صورت گرفته شکسته شود و همین‌طور هم شد.

لذا انتظار نمی‌رود که آقای روحانی (با تکیه به آقای هاشمی)، سیاست‌های متفاوتی داشته باشند و مصاحبه‌های ایشان در موارد مذکور نیز حاکی از همین معناست.

در هر حال ما امیدواریم چنانچه مقام معظم رهبری فرمودند، نه تنها رییس جمهور و قوه‌ی مجریه، بلکه هیچ یک از دستگاه‌ها و مسئولین به دشمن چراغ سبز نشان ندهند، مرز بین ما با دشمن را کمرنگ نکنند، توپ را به زمین خودی شلیک نکنند و عزت کشور و رشد روزافزون آن را هدف بگیرند. اما شکی نیست که ذوق‌ها، سلیقه‌ها و راه‌کارها می‌تواند متفاوت باشد. امید است این تفاوت‌ها به نفع تمام شود و در تمامی زمینه‌ها اصلاحاتی اصولگرایانه (به معنای واقعی) صورت بگیرد. دولتی برخوردار از نقاط قوت دولت فعلی منهای ضعف‌هایش.

مرتبط:

سوال - چرا مقام معظم رهبری اصلاحات را قبول ندارند؟

سوال ۱۵: می‌گویند در سال ۱۳۶۷ بسیاری در زندان، به حکم امام خمینی (ره) اعدام شدند، می‌گویند: جرمشان مخالفت با اسلام بوده است؟ (لیسانس نرم افزار/نیشابور) (۱۴ تیر ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

می‌گویند همیشه بسیار بوده و خواهد بود و به تعبیر خداوند متعال در کلام وحی، عده‌ای نیز همیشه به داد و ستد و تجارت «حرف مفت» اشتغال دارند تا مردم را گمراه کنند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان، ۶)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را می‌خرند تا [مردم را] بی‌هیچ دانشی از راه خدا گمراه کنند و آیات الهی را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود.

پس، ما باید عادت کنیم که اولاً هر حرفی را نپذیریم و ثانیاً از آقا یا خانم «می‌گویند» دلیل یا سند بخواهیم، تا زمینه و فرصت را برای تجارت حرف مفت و فروش آنها به اذهان عمومی مساعد نبینند، نه این که حرف را به سادگی و راحتی بپذیریم یا تحویل بگیریم و بعد به دنبال پاسخ یا دلایل ردش بگردیم.

الف - از سال ۱۳۶۷ تا کنون ۲۵ سال گذشته است. اگر نسل را ۵ سال قلمداد کنیم، پنج نسل گذشته است و طبیعی است که جوانان امروز ندانند که در آن روزگار چه گذشت و بدیهی است که با ناکارآمدی رسانه‌های ما و گسترش تهاجم خبری دشمنان، دچار شک و شبهه نیز بشوند و یا دست کم هاله‌هایی از ابهام دور آنها را فراگیرد.

ب - در این مملکت، چه در طول تاریخ، چه قبل از انقلاب و چه پس از انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، بسیاری از مسلمانان ایرانی، فقط به خاطر اعتقاد به اسلام، تحت آزار، حبس و شکنجه قرار گرفتند و بسیاری نیز در همین راه کشته و شهید شدند. کسانی که هیچ گناهی به جز اعتقاد به «لااله الاالله» نداشتند و تقصیری به جز آن که ربوبیت غیر الله را نمی‌پذیرفتند، متوجه آنان نبوده است و اگر چنین نمی‌کردند، امروز ما نبودیم و نامی هم از اسلام باقی نمانده بود:

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحج، ۴۰)

ترجمه: آنان که از خانه‌های خود به ناحق اخراج شدند (و جرمی نداشتند) جز آن که می‌گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست. و اگر خداوند برخی از مردم را با برخی دیگر دفع نمی‌کرد (در هر عصری کفار را از مجتمع دینی و امکانی مذهبی به وسیله مؤمنین دفع نمی‌کرد) البته دیرهای راهبان و کلیساهای ترسایان و کنش‌های جهودان و مسجدهای مسلمانان که بسیاری از اوقات نام خدا در آنها ذکر می‌شود ویران می‌گردید. و بی‌تردید خدا هر که را که او را یاری می‌کند یاری خواهد کرد، همانا خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است.

ج - اما تا کنون کسی در این مملکت به جرم مخالفت با اسلام به زندان هم نیافتاده است، چه رسد به این که اعدام شود!

آری، در سال ۱۳۶۷، تعدادی از زندانیان اعدام شدند، اما جرمشان مخالفت با اسلام نبود. بلکه جرمشان کشتن سبزی فروش و آجیل فروش مذهبی (امیرآباد)، قتل عام رهگذران (میدان ولی عصر)، انفجاری که منجر به کشته شدن صدها تن از مردم عادی شد (میدان توپخانه)، درست کردن خانه تیمی برای شکنجه دادن جوانان مذهبی و اتو کردن آنها و زنده بگور کردنشان (خیابان بهار شمالی)، بمب‌گذاری در مسجد (ابوزر)، قتل عام ۷۲ تن از خادمین مسلمان و انقلابی مردم (انفجار حزب جمهوری)، ترور رییس جمهور و نخست‌وزیر منتخب مردم (رجایی و باهنر)، ترور ائمه‌ی جمعه و اساتید حوزه و دانشگاه (مثل شهید مفتاح، مطهری و ...)، قربانی کردن بسیجی جلوی پای عروس و داماد کومله (کردستان)، ربایش کودکان سپاهیان و تکه تکه کردن آنها و قرار دادن در گونی مقابل خانه‌ی آنها (تهران)، اقدام به تجزیه‌ی کشور (کردستان)، ستون پنجمی دشمن (جنگ با عراق) ... و هزاران جنایت دیگر بود.

معلوم نیست که چرا در آن هنگام دادگاه‌های انقلاب نسبت در اعدام این جنایتکاران تعلل می‌کردند و البته به غیر فشارهای خارجی، برخی از ترسوها و فتنه‌گران داخلی نیز برایشان دلسوزی و گریه می‌کردند، تا آن که ماجرای کودتای نوزدهم پیش‌آمد و رأفت اسلامی نسبت به تعدادی از جانبیان و تروریست‌های دستگیر شده به پایان رسید. البته تعداد فقط قربانیان آنها در خیابان‌های تهران، به مراتب بیش از تعداد اعدامی‌هایشان در زندان بود.

سوال ۱۶: نقاط مثبت کاری و انتقادات اساسی نسبت به ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد چیست آیا با توجه ضدتبلیغ‌ها و ... امکان برگشت دوباره و پذیرش مردم برای او هست؟ (الهیات/مشهد) (۳۰ تیر ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تیین عملکرد هشت ساله‌ی دولت‌های نهم و دهم، نه تنها برای این پایگاه مقدور نیست، بلکه اساساً موضوع آن نمی‌باشد. الحمدلله دوره‌های تبلیغات غیرمستقیم و مستقیم ریاست جمهوری و انتخاب دولت جدید به پایان رسید و ضرورت جوسازی، شایعه‌پراکنی، تخریب، سیاه‌نمایی و حتی خودزنی نیز از بین رفت. لذا تمامی کسانی که برای عقل و شعور خود ارزش و حرمتی قائلند و نیز برای کشور، رشد و پیشرفت آن مترصد و نگران و امیدوار هستند، می‌توانند و باید که بفهمند دولت‌های منتخب آنها برای خدمت‌گزاری چه کرده‌اند و چقدر نسبت به دولت‌های قبلی از یک سو و اهداف و ضرورت‌های آینده از سوی دیگر کار کرده‌اند.

الف - دولت آقای احمدی‌نژاد، که از همان روز اول با تشدید دشمنی‌های خارجی و نیز لجاجت، عناد، قهر و دشمنی‌های داخلی اکثر قریب به اتفاق کلیه‌ی جریان‌های چپ و راست مواجه شد، منتخب همین ملت بود. مردم وقت پیروزی انتخاباتی وی همان قدر خوشحال شدند که در این انتخابات جدید خوشحال شدند، منتهی دشمنان داخلی، خوارج و ناآگاهان و طماعان سعی کردند که شیرینی آن را به کام ملت تلخ کنند. از آن پس نیز شاهد بودیم هیچ شخص و جریانی این دولت را کمک نکرد و حتی می‌توان اذعان نمود در طول انقلاب نیز هیچ مجلسی به اندازه‌ی مجلس فعلی دولت را با مشکل و چالش مواجه ننمود و اینها به اضافه‌ی تشدید دشمنی‌های خارجی بود.

ب - در عین حال، دولت با عزمی راسخ ایستاد و کار کرد و انصافاً خوب هم کار کرد. در هیچ عرصه‌ای نیست که کارکرد دولت‌های نهم و دهم، از ۳۰٪ تا ۳۰۰٪ (سه برابر) هشت سال قبلی یا حتی طول مدت انقلاب و گاه نیم قرن گذشته بیشتر نشده باشد. صعود رتبه‌ی ایران در عرصه‌های علمی و اقتصادی در جداول جهانی خود بهترین گواه است. از کارهای زیرساختی چون فناوری در بخش‌های هسته‌ای، نانو، هوا - فضا، نفت و گاز، داروسازی و صنایع نظامی گرفته تا جاده، برق، آب، سد ... و توزیع آبادانی (ثروت) بین شهرها و روستاها و تا ورزش یا تولید فیلم و سریال و حضور موفق همه‌ی رشته‌ها در رقابت‌های علمی و عملی بین‌المللی.

هنوز یادمان نرفته که در دولت‌های هفتم و هشتم (آقای خاتمی) به رغم همه‌ی لیخندها، گفتمان‌ها، تسامح و تساهل‌ها و ...، در اغلب عرصه‌ها عقب‌نشینی کردیم یا دست کم پیشرفتی ننمودیم. جایگاه سیاسی خود در جهان و به ویژه اذهان عمومی مسلمانان و منطقه را از دست دادیم و ...، تا آنجا که امریکا زمینه را برای حمله‌ی نظامی مساعد دید و ناوهای خود را در مرزهای آبی ما در خلیج فارس مستقر کرد و تهدید به حمله ظرف دو ماه یا حتی پانزده روز و هفته‌ی دیگر کرد. و هنوز یادمان نرفته که در این مملکت سیم کارت تا دو میلیون تومان قیمت یافت و به یک تجارت مبدل گردید و بنزین مصرف روزانه نیز از خارج وارد می‌شد و دولت زیر بار تولید بنزین در داخل نمی‌رفت.

ج - در هر حال دولت‌های نهم و دهم به ریاست آقای احمدی‌نژاد خدمات بسیار و بی‌بدیلی نمودند و یقیناً به همین دلیل بیشتر موجب دشمنی خارج و خوارج و حسادت‌ها قرار گرفت.

البته کار دولت فقط صنعت و کشاورزی نیست، بلکه سیاست‌ها و مواضع، تأثیرات مستقیمی بر همه‌ی امور و سرنوشت یک نظام دارند که در رأس آنها باور انقلاب اسلامی، اهداف و آرمان‌ها و شعارهای انقلاب است. باوری که نه با تهدیدی متزلزل شود و نه با وعده‌ی لیخند احتمالی دشمن در آینده سست گردد. در این عرصه همین بس که مقام معظم رهبری فرمودند:

«این دولت این شعارها را مطرح کرد، برجسته کرد، سر دست گرفت، به آنها افتخار کرد؛ در مجامع جهانی، احساس شرم از انگیزه‌های انقلابی و از اهداف انقلابی و از شیوه‌های انقلابی نکرد؛ این خیلی کار بزرگی بود.»

حجم بالای کار نسبت به همه‌ی دولت‌های گذشته، کنار گذاشتن رویکردهای متداولی چون پرداختن به تفریح و امتیاز گرفتن، کم رنگ نکردن مرزها با دشمن، شرم نکردن از بیان مواضع و اهداف انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران در مجامع بین‌المللی، کوتاه نیامدن مقابل دشمنان، برخوردار بودن از روحیه‌ی تهاجمی که لازمه‌ی ثبات و بقا در مقابل دشمنان است و ... همه از ویژگی‌های دولت‌های نهم و دهم بود.

د - البته آقای احمدی‌نژاد و دولتش ضعف‌هایی هم داشتند که از جمله‌ی آنها می‌توان به کم توجهی به امور فرهنگی، عدم نظم لازم در هماهنگی‌ها، تغییر سریع در برخی تصمیمات و مهمتر از همه مرید و مریدبازی با آقای مشائی اشاره کرد که سبب بروز برخی مشکلات گردید. مقام معظم رهبری در همان آغاز به ایشان فرمودند که انتصاب آقای مشائی سبب دور شدن بسیاری از دوستان و نزدیکان شما می‌گردد و همین‌طور هم شد.

البته در این موضوع نیز جو سازی علیه وی بیشتر از واقعیت امر بود. لازم به ذکر است که رؤسای جمهور قبلی نیز بی مشایبی‌ها نبودند. بالاخره مهدی، فائزه، محسن و محمود هاشمی و نیز همسر و سایر بستگان آقای هاشمی نیز مشایبی آقای هاشمی بودند. آقایان ابطحی، حجاریان، عطریانفر، موسوی لاری و ... نیز دور آقای خاتمی را بسته بودند. کار آقای ابطحی که فقط یک رئیس دفتر بود به جایی رسید که گفت: «آقای خاتمی را ما خودمان سوار بر قطار اصلاحات کردیم و هر وقت ببینیم همراه نیست پیاده‌اش می‌کنیم» (مضمون).

در هر حال وظیفه‌ی ما (مردم) این است که نگران خودمان و سرنوشتمان و آینده‌ی کشور باشیم. لذا باید به دور از تعصبات پوچ، حزب‌گرایی، بی‌بصیرتی، اسارت در بند شعارها و جنجال‌ها و هیاهوها، عملکرد انتخاب قبلی خود را خوب بدانیم. **باید کارنامه‌ی دولت‌های نهم و دهم را در دست بگیریم و از دولت یازدهم انتظار داشته باشیم که با برخورداری از امتیازات آن دولت، منهای ضعف‌هایش، کارنامه‌ی بهتری ارائه کند. در تمامی عرصه‌ها رشدی بیشتر نشان دهد و نه این که خدایی ناکرده عقب‌گرد داشته باشد.**

اما این که ممکن است آقای احمدی‌نژاد دوباره بیاید یا نیاید، به آرای عمومی بستگی دارد. بالاخره در هر چهار سال و هر هشت سال نسل عوض می‌شود.

مقام معظم رهبری: «گفتیم بعضی‌ها از پیشرفت ملت ایران غمگین و ناراحت می‌شوند. اینها چه کسانی هستند؟ این را بعد عرض خواهم کرد. دشمنانی که مایل نیستند پیشرفت و ترقی و رشد همه جانبه‌ی ملت ایران را ببینند، دو کار عمده در برنامه‌ی آنها وجود دارد: یکی این که تا آنجائی که بتوانند، مانع‌تراشی کنند که ملت نتواند به این پیشرفت‌ها و رشد دست پیدا کند؛ با تحریم، با تهدید، با مشغول کردن مدیران به کارهای درجه‌ی دو و فرعی، به منعطف کردن حواس ملت بزرگ ایران و نخبگان کشور به کارهایی که در فهرست کارهای اصلی آنها قرار ندارد؛ یعنی مانع شدن عملی.

کار دوم این است که در تبلیغات خودشان پیشرفت‌ها را انکار کنند. امروز يك شبکه‌ی تبلیغاتی بسیار عظیم با هزاران رسانه از انواع گوناگون رسانه‌ها در دنیا مشغول به کار است، برای این که اثبات کند که در ملت ایران، در کشور ایران پیشرفتی صورت نمی‌گیرد؛ پیروزی‌های ملت را انکار کنند؛ اگر ضعف‌هایی وجود دارد، این ضعف‌ها را بزرگ و عمده کنند و در مقابل چشم همه قرار دهند؛ اما قوتها و نقاط جوشش را - که در سراسر کشور و در هر گوشه و کنار، خود را به انسان‌های منصف نشان می‌دهند - از چشم‌ها پنهان کنند.»

(حتماً با دقت بخوانید): [نقاط قوت و ضعف دولت آقای احمدی‌نژاد در بیان مقام معظم رهبری](#)

سوال ۱۷: در یکی از دعاهای ماه مبارک رمضان آمده است «اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ أَسِيرٍ - خدایا همه اسرا را آزاد بگردان!»؛ اما در جامعه اسلامی که افراد به خاطر هر بهانه‌ای، اعم از سیاسی، اقتصادی و ... گرفتار ابزار قوه قضاییه می‌شوند، این دعاها فقط لفظ است؟! پاسخ به این دلایل چیست؟ (۳ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن سؤال طولانی بود که به صورت خلاصه در این بخش ذکر شد. همه‌ی این جملات و صغری و کبری‌ها را بافته‌اند تا بگویند جمهوری اسلامی چنین است یا چنان است و البته دعا، نقش و تأثیر دعا را نیز زیر سؤال ببرند. البته که جملات دعا لفظ است، کلماتی است که معانی خود را دارد و بیانگر مفاهیمی می‌باشد (مثل هر جمله‌ی دیگری که بیان شود یا به تحریر درآید)، منتهی دعا لفظی است که از خواست قلبی برخاسته و پس از نزول به ذهن در قالب کلمه و سپس صوت بیان می‌شود و صد البته که چنانچه امام رضا (علیه‌السلام) فرمودند: کسی که دعا کند و به دنبال تحقق آن نرود، خودش را مسخره کرده است. پس اگر کسی گمان می‌کند که به صرف بیان کلمات یا به قولی «ورد» خواندن، اتفاقی می‌افتد، بسیار خطا کرده است، بلکه این نیت، خواستن واقعی و فهمانه از عمق جان، عمل و توکل و دعای واقعی است که مؤثر واقع می‌شود. نظام خلقت که جادو و جنبل نیست تا با اوراد کاری محقق و پیدا شود. بله، در دعای ماه مبارک رمضان که منسوب به شخص پیامبر رحمت، حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله) می‌باشد، آمده است: «... اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ أَسِيرٍ اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ قَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ ...» (مفاتیح الجنان، ادعیه‌ی ماه مبارک رمضان)

خواننده‌ی منتقد این دعا باید دست کم به دو نکته‌ی مهم دقت می‌نمود:

الف - در این دعا نفرموده است «اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ مُجْرِمٍ»-خدایا همه‌ی مجرمان بازداشتی را آزاد کن! و بدیهی است که هیچ فرد عاقل و حکیمی آزادی مجرمین را برای افساد بیشتر در زمین از خدا طلب نمی‌نماید؛ بلکه ایشان آزادی کل اسیران را درخواست نموده‌اند و تعریف مجرم بازداشتی با اسیر متفاوت است.

حالا اگر کسی مواضع سیاسی خاصی دارد و هوادار مجرمانی است که به زندان افتاده‌اند و دوست دارد که آنها را اسیر بپندارد و بنامد و شعار ژورنالیستی بدهد، ربطی به این دعای ایشان (ص) ندارد. روشن و میرهن است که مقصود ایشان آزادی تمامی بازداشتی‌های عالم، اعم از جانیان، فتنه‌گران، مفسدین و فساق، به ویژه علیه اسلام و مسلمین نمی‌باشد، چنانچه بلافاصله در فراز بعدی دعا می‌فرمایند: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ قَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ» - خدایا هر فساد و تباهی در امور مسلمین را اصلاح بفرما.

و پرواضح است که اگر فقط «اسیر جنگی» را منظور کنیم نیز آزادی با فرار فرق دارد و این آزادی کلیه‌ی اسرای جنگی، فقط در سایه‌ی صلح جهانی و پایان یافتن طمع‌ها، عداوت‌ها و زیاده‌خواهی‌ها و برپایی عدل جهانی محقق می‌گردد.

ب - اسیر فقط آن مجرم سیاسی و یا اقتصادی، یا بزه‌کار، فاسد و فاسقی نیست که به زندان افتاده است، حتی فقط آن اسیر جنگی نیز نمی‌باشد که در معرکه‌ی جنگ به اسارت درآمده است، بلکه اسیر نفس، اسیر شهوات، اسیر جهالت، اسیر حرص، بخل، طمع، لجاجت و عناد، به ویژه علیه اسلام و مسلمین، همه از انواع اسارت می‌باشند، که باید برای رهاییشان دعا کرد.

صدها میلیون مردم مسلمانی که در زندان نیستند، اما اسیر استکبار و کفر جهانی، توطئه، ناامنی، جنگ سخت و نرم، تحریم و... هستند، همه اسیر قلمداد می‌شوند و باید برای نجاتشان دعا کرد.

میلیاردها انسانی که در زندان نیستند، اما مغلوب و اسیر سلطه‌ی صهیونیسم بین‌الملل و فراماسون شیطان‌پرست و در رأسشان امریکا، انگلیس و اسرائیل هستند، و مرعوب قلدری‌های آنان هستند، و محکوم به پذیرش اختیاری و اجباری اراده‌ی آنها در تمامی عرصه‌ها و شئون زندگی فردی و اجتماعی می‌باشند، همه اسیرایی هستند که باید برای آزادیشان دعا کرد. دعایی توأم با خواست قلبی و پیگیری عملی.

پس، با بصیرت عقلی و خواست قلبی، به گونه‌ای که آن خواست در عمل ما تجلی یابد، به ایشان (ص) تأسی نموده و دعا می‌کنیم:

«... اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ أَسِيرٍ اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ قَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ ...»

سوال ۱۸: با توجه به شایعه‌ها و شائبه‌ها، چه تضمینی وجود دارد که در دولت آقای روحانی از مواضع عقب‌نشینی نکنیم، دست‌آورها را از دست ندهیم، مقابل امریکا کوتاه نیایم و باج ندهیم؟ (۵ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

امید است چنین نشود و خود ایشان نیز مکرر شعار و وعده داده است که در دولت «تدبیر و امید»، پیشرفت و رشد بیشتری حاصل خواهد شد و عقب‌گردی صورت نخواهد گرفت. اما در عین حال هیچ تضمینی وجود ندارد، البته برای هیچ کس تضمینی وجود ندارد.

دقت شود که همیشه بخش اعظم «تضمین» در هر امری و به ویژه در امور سیاسی و اجتماعی، در همان انتخاب اولیه تأمین می‌گردد و بخش بعدی به چگونگی ثبات، ایستادگی، تلاش و تداوم موکول می‌شود.

مردم در زندگی خود تصمیم می‌گیرند و با اراده‌ی خود «انتخاب» می‌کنند. اگر درست و متکی به عقل، بصیرت و تقوا انتخاب کردند، فایده‌اش را می‌برند و اگر خدایی ناکرده متکی به نفس یا اسیر امواج و جریان‌ها کاذب و به خاطر اندکی چرب و شیرین دنیا انتخاب غلطی کردند، ضررش را می‌بینند. خداوند حکیم نه تنها تضمین نکرده است که ما هر کاری و هر انتخابی که کردیم، حتماً نتیجه‌ی خوبی می‌دهد، بلکه فرموده است، هر چه می‌کنید به له یا علیه خود می‌کنید. پس دقت کنید که چه می‌کنید؟

یک درس و عبرت تاریخی:

مردمی که با تکیه بر گرایشات قومی خود، تصمیم سقیفه را بر حکم و انتصاب الهی ترجیح داده بودند و با بیعت شکنی خود علی (علیه‌السلام) را خانه نشین کرده بودند، بالاخره از آنچه بر سرشان آمد خسته شدند و درب خانه‌ی علی (ع) تجمع کردند و با اصرار و التماس از او خواستند که حکومت کند. البته کار سخت شد و دشمنان خاموش ننشستند. مکرها و توطئه‌های معاویه از یک سو، خوارج از سوی دیگر، سرمایه‌داران و رانت‌خواهان از جبهه‌ای دیگر، طماعان به نوعی دیگر، حسودان به شکلی دیگر و ... توطئه کردند، سه جنگ بزرگ را نیز تحمیل کردند و بالاخره ایشان را ترور کرده و به شهادت رساندند.

در دوره‌ی امام حسن (ع)، مردم خسته شده بودند و متوجه مکرها و توطئه‌ها نبودند، دلشان آرامش و متاع دنیوی می‌خواست، لذا وقتی معاویه تصمیم جنگ گرفت، امام حسن (علیه‌السلام) به مردم فرمود (مضمون):

«... شما کسانی هستید که در صفین دین را بر دنیای خود مقدم می‌داشتید و در نتیجه موفق بودید؛ ولی امروزه منافع خود را بر دین مقدم می‌دارید. ما همان گونه هستیم که بوده‌ایم، ولی شما این چنین نیستید؛ وضع و روحیه‌ی شما تغییر یافته است. گروهی از شما کسان خود را در جنگ از دست داده‌اید و بر کشتگان خود اشک می‌ریزید و یا خون کشته شدگان خود را از ما طلب می‌کنید! گروهی دیگر از فرمان ما سرپیچی می‌کنید و این وضع و موقعیتی است که شما دارید.

... اکنون، معاویه پیشنهادی دارد که برخلاف اهداف و عزت ماست (در آن عزت و انصافی نیست). اگر آماده‌ی سرمایه‌گذاری از خون خود در راه خدا هستید، بیایم و با او بجنگیم، و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، پیشنهاد صلح او را بپذیریم.»

وقتی سخن به اینجا رسید، گویی مردم منتظر همین پیشنهاد بودند و فریاد زدند: «البقیه، البقیه» یعنی ما زندگی می‌خواهیم، یعنی می‌خواهیم زنده بمانیم و بقیه‌ی عمر را درک کنیم و جنگ نمی‌خواهیم، اگرچه به قیمت کنار رفتن امام و سلطنت معاویه‌ی ظالم باشد.

البته امام باز هم به این مردم متذکر شدند که معاویه به هیچ تعهدی پایبند نیست و شما به هیچ آرزویی دست نخواهید یافت و فرمودند: «اگر شما زیر چتر معاویه بروید، روز خوش و راحت نخواهید دید و او انواع آزارها را درباره‌ی شما معمول خواهد داشت. و هم اکنون گویا می‌بینم که فرزندان شما در آستانه‌ی در آنان ایستاده و از آنان آب و نان طلب می‌کنند (به التماس و گدایی جرعه‌ی آبی و لقمه‌ی نانی می‌خواهند) و بنی امیه آنان را پس می‌زنند» (جلاء العیون، ص ۲۸۲ - کامل بن اثیر، ج ۲، ص ۲۰۲ و ۴۰۶)

و دیدیم چنین هم شد. و در طول تاریخ هر گاه مسلمانان از ایستادگی و حفظ عزّت خود خسته شدند و دل به لبخند و وعده‌ی دشمنان خوش کردند، چنین شد. لذا مردم باید در انتخاب خود دقت کنند و انتخاب باید متناسب با اهداف، شرایط، ضروریات، عزّت و منافع معقول باشد.

البته دولت‌ها و سران نیز باید از تاریخ عبرت بگیرند. چه تاریخ اسلام در گذشته و چه تاریخ این کشور در طی قرون و چه تجربه‌ی چگونگی تعامل با دشمنانی چون امریکا، انگلیس و اسرائیل. و نباید فریب اوهام خوش خود و یا لبخند و وعده‌های پوچ دشمنان را بخورند و باید با بصیرت، با تقوا و محکم در مقابل دشمنان، کشور را اداره کنند.

امید است که انتخاب ملت درست بوده باشد و این دولت محکمتر و قویتر از دولت‌های گذشته عمل نماید. چنانچه مکرر وعده داده است. پس بخش عمده‌ی تضمین، در انتخاب اولیه تأمین می‌گردد. تضمین بعدی نیز مجدداً به مردم برمی‌گردد. چنانچه مقام معظم رهبری مکرر فرمودند: مردم باید همیشه، به موقع و با بصیرت در صحنه باشند و حقوق خود را از دولت، نهادها و مسئولین مطالبه کنند. بدیهی است که در چنین شرایطی دولت‌ها مقتدرتر می‌شوند، اگر خطایی کنند متوجه می‌شوند و اگر عمدی داشته باشند نیز ناتوان در تحقق آن می‌گردند.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۹: چرا با این که عوامل فتنه در جلسات خصوصی شان می گویند تقلبی رخ نداده بود، از ملت عذرخواهی نمی کنند؟ (دکتر علوم دامی/شهر گُرد) (۱۱ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در متن سؤال نوشته شده با توجه به بیانات اخیر مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان (۱۳۹۲/۵/۶) که بخشی از آن به شرح ذیل است:

«در انتخابات سال ۸۸، آن کسانی که فکر میکردند در انتخابات تقلب شده، چرا برای مواجهه با تقلب، اردوکنشی خیابانی کردند؟ چرا این را جواب نمی دهند؟ صد بار ما سؤال کردیم؛ نه در مجامع عمومی، نخیر، به شکلی که قابل جواب دادن بوده؛ اما جواب ندارند. خب، چرا عذرخواهی نمی کنند؟!»

الف - «فتنه» معانی و کاربردهای متفاوتی دارد. در لغت به معنای «آزمون» است، آزمایشی که سره را از ناسره جدا می کند. در عرصه سیاست و حکومت، اصطلاحاً به جریانی گفته می شود که در جهت براندازی، ایجاد چالشی جدی، آشوب، اغتشاش، درگیری، بی نظمی، جریان سازی و ... رخ می نماید (که البته ریشه در همان معنای نخست دارد و در فتنه سره از ناسره جدا می شوند). بدیهی است که چنین فتنه ای در عرصه سیاست، اتفاقی رخ نمی دهد، بلکه دارای استراتژی، برنامه ریزی و سازماندهی هدفدار می باشد، پس آنچه مثلاً در سال ۸۸ اتفاق افتاد، از نظر ما فتنه است، از نظر فتنه گران خارجی، داخلی و عوامل آگاه آن، یک «عملیات» است، عملیاتی هدفدار و برنامه ریزی شده. لذا مقام معظم رهبری در همان دیدار (و البته بارها) تصریح نمودند در بررسی فتنه ۸۸، اهداف و عملکردها فراموش نشود، اصل این است و مابقی حواشی:

«... من خواهش می کنم اگر چنانچه مسائل سال ۸۸ را مطرح می کنید، مسئله اصلی و عمده را در این قضایا مورد نظر و در مدّ نگاهتان قرار دهید؛ آن مسئله اصلی این است که يك جماعتی در مقابل جریان قانونی کشور، به شکل غیرقانونی و به شکل غیرنخبه ایستادگی کردند و به کشور لطمه و ضربه وارد کردند؛ این را چرا فراموش می کنید؟ ... در جلسات خصوصی می گویند ما اعتراف می کنیم که تقلب اتفاق نیفتاده بود. خب، اگر تقلب اتفاق نیفتاده بود، چرا کشور را دچار این ضایعات کردید؟ چرا برای کشور هزینه درست کردید؟ اگر خدای متعال به این ملت کمک نمی کرد، گروه های مردم به جان هم می افتادند، می دانید چه اتفاقی می افتاد؟ می بینید امروز در کشورهای منطقه، آنجائهایی که گروه های مردم مقابل هم قرار می گیرند، چه اتفاقی دارد می افتد؟ کشور را لب يك چنین پرتگاهی بردند؛ خداوند نگذاشت، ملت هم بصیرت به خرج دادند.»

ب - عذرخواهی وقتی است که کسی عملی مرتکب شود و سپس ضمن آن که به خطا بودن عمل خود واقف شده است، احساس ندامت و پشیمانی کند و ضمن احساس ندامت، حقوق (حق الله و حق الناس) را بشناسد و محترم بشمارد و اگر نمی تواند جبران کند، دست کم «عذرخواهی» نماید. دقت شود که تلاش برای براندازی یا ایجاد تغییرات بنیادین در این نظام، نه تنها انواع و اقسام داشته و دارد، بلکه جدید نیست و از همان ابتدای انقلاب وجود داشته است. البته اراده ها و بر اساس آن، نگاه ها و راه کارها متفاوت بوده و هست، از ضدانقلاب و ضدنظام جمهوری اسلامی ایران و ضداستقلال سیاسی و تمامیت ارضی مملکت گرفته، تا کسانی که می خواهند شکل ظاهر حفظ شود، اما مبانی اساسی و بنیادین نظام تغییر یابد. (رجوع شود به [مبحث: اهداف و مواضع امریکا و جریان های داخلی در انتخابات - بخش اول: اصلاح طلب ها - حجت الاسلام سالک](#))

پس، برای این جریانات، این گروه ها و این افراد، فتنه ۸۸ یک تاکتیک و عملیات قلمداد می شود و نه یک «فتنه» و نه تنها از اهداف و عملکرد خود نیز نادم و پشیمان نشده اند که توبه کرده و از مردم عذرخواهی کنند، بلکه مترصدند تا به حیل متفاوت به آملشان جامه عمل بپوشانند.

سوال ۲۰: چرا نمی‌توانیم از هر چیزی سؤال کنیم؟ چرا نمی‌توانیم انتقاد کنیم، چرا مسئولین بی‌سواد و بی‌تعهد داریم؟ چرا در مقابل آنها رهبر کاری نمی‌کند و...؟ (کارشناس/قزوین) (۱۳ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اول اثبات آنچه به صورت شعاری و ژورنالیستی ادعا شده لازم است و سپس بحث از «چرایی» آنها. همین که الان سؤال کردید، معلوم می‌شود که در مورد هر چیزی می‌توانید سؤال کنید، همین که ما نیز به راحتی و بدون واژه سؤال بدون اسم و نشانی ارسال کننده را خواندیم و درج نمودیم و پاسخ می‌دهیم، یعنی آزادیم که چنین بنماییم. البته مردم فرق حرف زدن، انتقاد و حتی مخالف بودن با توطئه، خیانت، جریان‌سازی، جوسازی و ... را نیز به خوبی می‌دانند.

همین که هر کسی هر چه دلش می‌خواهد می‌گوید و در انتها اضافه می‌کند که نمی‌شود حرف زد، معلوم می‌گردد که می‌شود حرف زد و در دنیا هیچ ملتی اینقدر حضور مستقیم و تعیین کننده در نظام حکومتی، اجتماعی و سیاسی ندارد و این قدر هم حرف نمی‌زند و نمی‌تواند بزند. همین که همه‌ی مسئولین را با بدبینی کامل به یک چوب می‌رانیم و بدون دیدن و لحاظ هیچ خدمت و زحمتی از انسان‌های درستکار، سیاه‌نمایی می‌کنیم و بعد همه‌ی ایرادهای خود را گردن رهبری می‌اندازیم، نشان می‌دهد که هر کس هر چه دلش می‌خواهد می‌گوید و انجام می‌دهد و حساب و کتاب و نظم کاملی هم در کار نیست، چه رسد به ممانعت از گفتن یا اختناق. وگرنه اگر کسی حرف بی‌خودی زد، تهمت ناروایی زد، ادعای بی‌سندی کرد، جوسازی و شانتاژ نمود و ...، باید سریعاً محاکمه و مجازات شود (مثل امریکا و اروپا).

همین که مسئولین را از بد و خوب، خودمان انتخاب می‌کنیم و وقتی فهمیدیم انتخاب ما غلط بوده است گنااهش را گردن رهبری می‌اندازیم، یا عده‌ای در جامعه کم کاری و بدکاری می‌کنند، پارتی‌بازی می‌کنند، رشوه می‌دهند و می‌گیرند، گران‌فروشی می‌کنند، بی‌نظمی می‌کنند ... و بعد که کار خراب شد می‌گویند چرا رهبری کاری نمی‌کند؟ حاکی از آن است که از هر چیزی به هر شکلی (حتی غلط) می‌توانند سؤال و انتقاد کنند و حتی جوسازی و ضدتبلیغ کنند.

چنانچه وقتی خودشان انتخاب و کار خطا کردند، می‌گویند: چرا رهبری در مقابل آنها یا مشکلات کاری نمی‌کند که گویا قرار است ایشان با قشونی از ملائک آسمان بیایند و کاری بکنند.

رهبر، هادی است و نه یک نیروی اجرایی و بازوان رهبری‌اش نیز همین ساختار نظام کشور و مردم هستند که در عرصه‌ها و مسئولیت‌های گوناگون کار می‌کنند. حال اگر شهرداری درست کار نکرد، مأمور بانک رشوه گرفت، وزیر پسرخاله‌ی بی‌سوادش را مدیر کل کرد، تولید کننده، توزیع کننده یا دلال کم‌فروشی و گران‌فروشی کرد، پزشک جراح زیرمیزی گرفت و...، رهبر چه کند؟ آیا بیاید در میدان تره‌بار بایستد و کاری بکند؟ یا اتحادیه‌ها، سندیکاها، بیمارستان‌ها و سازمان‌های بازرسی را تعطیل کند و خودش کارهای محوله را انجام دهد، یا دولت و مجلس را تعطیل کند و خودش قانون بگذارد و سپس دقیقه‌ای در وزارت مسکن و دقیقه‌ای در وزارت علوم و دقیقه‌ای در شهرداری کار کند و اگر دید پرسنل نیز درست عمل نمی‌کنند، همه‌ی آنها را نیز اخراج کند و شخصاً به جای آنها کار کند، یا گروهی از ملائک یا از ما به‌ترون را از آسمان بیاورد و جایگزین نماید؟!!

مملکت ساختار دارد، دولت، کابینه، وزارتخانه، سازمان و نهاد اجرایی دارد، مجلس و قوه‌ی مقننه دارد، دادگستری و قوه‌ی قضاییه دارد، شهرداری و بانک بیمه و ... دارد، در اجرای امور نیز همه‌ی آنها خود مردم و یا منتخبین آنها هستند.

پس به جای ختم هر خلافتی به «چرا رهبر در مقابل اینها کاری نمی‌کند» باید با بصیرت، جدیت و پشتکار ببینیم ایشان چه رهنمود و راه‌کاری را تبیین می‌کنند و به آن عمل کنیم، ببینیم در کجا قرار گرفتیم و چه مسئولیت‌های شخصی و اجتماعی را بر عهده داریم و درست انجام دهیم. اگر ما درست کار کنیم، اگر خودمان خلاف نکنیم، اگر خلاف‌کار را به خاطر اندکی چرب و شیرین دنیا حمایت ننماییم، اگر چنانچه رهبر فرمود حقوق خود را از مسئولین مطالبه کنیم؟ اگر همه با هم امر به معروف و نهی از منکر کنیم و ...، همه چیز درست می‌شود و حتی در ظهور حضرتش (ع) نیز تعجیل می‌شود.

سوال ۲۱: شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی نیز در نظر و عمل به «ولایت فقیه» اعتقاد داشت، اما آیا تفاوت‌های بنیانی در تقریرات ایشان و تقریرات امروزی وجود دارد؟ (۲۲ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اصل «ولایت فقیه» یک نظریه یا یک تئوری سیاسی شخصی نیست که اصول و فروعش مبتنی بر نظریه‌ی اشخاص باشد. لذا تعاریف و احکام مطروحه توسط علما، فقها و دانشمندان اسلامی نیز مبتنی بر مبانی اعتقادی و فقهی اسلام می‌باشد. لذا اصل «ولایت فقیه» را باید از دو منظر اعتقادی و فقهی مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

الف - در بُعد نظری و اعتقادی که شاید منظور شما از تقریرات همان باشد، باید دقت شود که اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه به آن اعتقاد داشته و دارند و اساساً مرجعیتی که در تشیع مطرح می‌شود، همان ولایت فقیه است که ریشه در «ولایت فقه» دارد.

ولایت فقه و بالتبع ولایت فقیه، همیشه در اسلام (چه تشیع و چه تسنن) تسری داشته و یک اصل اجتناب ناپذیر می‌باشد، چرا که «فقه» همان احکام حقوقی در شئون متفاوت زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد و هر شخصی قوانین، احکام، حقوق یا شریعتی را بر خود پذیرفته است که یا مبتنی بر قوانین وضع شده توسط انسان‌هاست و یا خدا؛ و مسلمان قوانین الهی را می‌پذیرد.

بدیهی است که احکام و حقوق اسلامی به طهارت، غسل، وضو، نماز، روزه و ... محدود و منحصر نمی‌باشد، بلکه قوانین اقتصادی، جزایی (قضا)، حکومتی، جنگ، صلح و ... را نیز شامل می‌گردد.

پس، «فقه» و «فقیه» تمامی موضوعات را شامل می‌گردد و اگر در کشوری، ایالتی، حتی یک دهستان کوچکی، حکومت اسلامی استقرار یافت، زمینه و امکان اجرای قوانین اجتماعی مساعد و لازم الاجراء می‌گردد و دامنه‌ی نمود «ولایت فقه» و بالتبع «ولایت فقیه»، عرصه‌ی سیاست و حکومت را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد.

پس، «ولایت فقه» و «ولایت فقیه»، موضوع جدیدی نیست و از وقتی اسلام آمده وجود داشته است و هرگاه دسترسی به شخص امام معصوم^(علیه‌السلام) (حتی در زمان حیاتشان)، مشکل یا ناممکن بوده، دستور رجوع به «فقیه» داده شده است. همین یعنی «ولایت فقیه».

ب - اما «ولایت فقیه» در بُعد «فقهی» که شامل احکام آن می‌باشد و بیشتر حدود اختیارات فقیه غیرمعصوم^(ع) را شامل می‌گردد نیز از دیرباز در فقه تشیع و تسنن مطرح بوده است و دست کم از زمان مرحوم شیخ مفید^(ه) به بعد، به صورت رسمی و تدوین شده در فقه شیعی مطرح بوده و هست. در مباحث فقهی اختلافات کمی در موضوع «ولایت مطلقه» یا «ولایت مقیده» مطرح است که آن نیز تعاریف فقهی خود را دارد و «مطلقه یا مقیده» نیز با تعریف فقهی مطرح می‌شود و نه معانی و تعاریف رایج و مصطلح در محاوره و یا تعاریف ژورنالیستی.

ج - اما این که آیا احکام و یا به قول شما تقریرات (اسلام که علما و فقها بیان می‌دارند) عیناً در حکومت اسلامی ما، یعنی جمهوری اسلامی ایران رعایت و اجرا می‌شود یا خیر؟! مقوله‌ی دیگری است و باید توجه داشت که هیچ یک از احکام اسلامی، آن گونه که هست و باید باشد اجرا نمی‌گردد. چرا که اجرای کامل هر حکم یا قانونی، حتی هر طرح، پروژه و مصوبه‌ای، زمینه‌ها، شرایط و امکانات خود را می‌طلبد که اگر فراهم و مساعد نگردد، به صورت کامل اجرا نخواهد شد. به عنوان مثال، به ویژه در مقوله‌ی ولایت، فقه و ولایت فقیه، شناخت، درک، فهم، پذیرش و ایمان و پایبندی مردم است.

مرتبط:

[ولی فقیه که معصوم نیست، پس ولایت مطلقه و ضرورت اطاعت همه جانبه از ایشان یعنی چه؟ چرا برخی از مراجع به ولایت مطلقه معتقد نیستند؟](#)

سوال ۲۲: معنی و منظور از «اعتدال» که شعار رییس جمهور منتخب در دولت تدبیر و امید قرار گرفته چیست؟ (۲۶ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یک موقع سؤال می‌شود که «عدل، عدالت، تعادل و اعتدال» در تعریف حکمت، فلسفه، ادبیات سیاسی و در مقام اجرا در عرصه‌ی حکومت چگونه است؟ این یک مقوله‌ی قابل بحث است؛ اما یک موقع سؤال می‌شود که منظور رییس جمهور، آقای دکتر حسن روحانی از شعار «اعتدال» چیست و چگونه می‌خواهد آن را محقق نماید؟ آن مقوله‌ی دیگری است که باید از خود ایشان سؤال نمود. مشابه همین سؤال در دیدار دانشجویان (۱۳۹۲.۵.۶)، از مقام معظم رهبری شد و ایشان فرمودند:

«یکی از دوستان به مسئله‌ی اعتدال اشاره کردند و از من خواستند که «اعتدال» را معنا کنم؛ چون دولت منتخب، شعار اعتدال می‌دهد. به نظر من این تکلیف من نیست که اعتدال را معنا کنم. بالاخره هر کسی يك نیتی، يك فکری پشت سر حرف و شعارش هست. رئیس جمهور منتخب محترم حتماً این کار را خواهد کرد و اعتدال را معنا خواهد کرد و عرصه برای قضاوت‌ها باز است؛ ما هیچ کس را از قضاوت کردن درباره‌ی مطالبی که گفته می‌شود، منع نمی‌کنیم.»

الف - باید به بیان شیوا و ژرف مقام معظم رهبری دقت شود، چرا که به ما دانایی و بصیرت می‌دهند، وگرنه ایشان به عنوان یک عالم، یک دانشمند، یک حکیم، یک فقیه، یک سیاستمدار و یک «ولی‌فقیه»، به خوبی و بهتر از بسیاری دیگر می‌دانند که معنا و مفهوم عدل، عدالت و اعتدال چیست؟

اما می‌فرمایند: هر کسی پشت حرف و شعارش نیتی دارد و در ضمن تأکید می‌نمایند که «رئیس جمهور منتخب محترم حتماً این کار را خواهد کرد و اعتدال را معنا خواهد کرد»؛ یعنی باید که این کار را انجام دهد، این مطالبه‌ی به حق ملت است، رییس جمهور شعاری داده است تا اعتماد مردم را جلب کند و حال باید معنا کند و در «نظر و عمل» نحوه‌ی تحقق آن را بیان نماید.

نکته: ما [مردم] نباید اجازه دهیم که با شعارها و کلمات، آن هم بدون بیان معنا و مفهوم و منظور، ما را اداره کنند.

در زمان آقای خاتمی شعار «قانونمندی» داده شد، خُب شعار خوبی هم بود، اما هر چه فریاد زدیم که مجلس قوه‌ی مقننه است و رییس جمهور و دولت نیز قوه‌ی مجریه هستند، خُب این شما هستید که باید طبق قانون عمل کنید، پس چرا شعارش را به ما (مردم) می‌دهید، هیچ کس پاسخی نداد و فقط با شعار «قانونمندی»، جو و جریان ایجاد نموده و هر چه خواستند کردند.

همچنین شعار «آزادی» سر داده شد؛ این هم شعار خوبی است، اما هر چه سؤال شد که حالا این «آزادی» کلمه‌ی بسیطی است و در جهان و مکاتب و سیاست‌های متفاوت، تعاریف مختلفی از آن ارائه شده است که گاه متضاد و متناقض یکدیگر نیز هستند، حالا این «آزادی» که شما می‌گویید یعنی چه؟ و شما می‌خواهید کدام آزادی که مردم محروم از آن هستند را بدهید و ...؟ کسی پاسخ نداد و با این دو شعار «قانونمندی و آزادی» آن کردند که دیدیم.

حالا بحث از شعار «اعتدال» است. خُب مقامی که این واژه‌ی عمیق و مقدس را شعار خود قرار داده است، باید تعریف کند که حالا این «اعتدال» یعنی چه و چگونه می‌خواهد آن را محقق نماید؟

ب - اما به لحاظ معنا و مفهوم واژه و تبلور آن در عرصه‌های متفاوت فردی، اجتماعی، سیاسی و...، باید دقت داشت که «عدالت»، نه مساوات است و نه تشابه است و نه ترکیب است. بلکه «قرار دادن هر چیزی در جای خودش»، معنا و مفهوم عدالت است.

ب/۱ - در شئون متفاوت زندگی اجتماعی و به ویژه در عرصه‌ی سیاست، معنای «اعتدال» این نیست که اگر یک مرد آمد، حتماً یک زن هم بیاید - یا اگر یکی از این گروه وزیر شد، حتماً یکی دیگر هم از گروه مقابل

وزیر شود! یا اگر هجده وزارتخانه داشتیم، حتماً بین چهار دین رسمی و یا اقوام متفاوت (آذری، لر، گیلک و...) تقسیم گردد - یا اگر مقامی حزب‌اللهی، پایبند به نظام و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ولایت فقیه بود، حتماً یک مقام دیگر کم تقید یا مخالف با اصول این نظام یا حتی اهل فتنه و خیانت باشد...؛ نام این رفتارها «تساوی، تشابه یا ترکیب» است که معمولاً تحت لوای «عدالت و اعتدال» به اذهان عمومی القا و به جامعه تحمیل می‌گردد.

ب/۲ - اگر دقت داشته باشیم، در عرصه‌ی سیاست و حکومت (چه داخلی و چه خارجی)، هر گاه لفظ «اعتدال» به کار می‌رود، فوری در مقابل «تندروی» قرار می‌گیرد و گروهی به نام و یا متهم به «تندروها» هدف حذف قرار می‌گیرند و متأسفانه کسی هم نمی‌پرسد که حالا مگر «کُندروی» خروج از اعتدال نمی‌باشد؟! وزیری گفت: تندروها، جایی در این وزارتخانه ندارند. حُب خوب است، اما سؤال این است که «کُندروها» چگونه؟

در اسلام و عقل سلیم، افراط یا تفریط، هر دو محکوم و باطل هستند. امیرالمؤمنین، امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «آدم احمق، یا افراط می‌کند و یا تفریط»؛ پس کُندروی همانقدر خروج از اعتدال است که تندروی خروج از آن می‌باشد.

اعتدال در اسلام که منطبق با عقل است، به معنای میانه‌روی نیست و روی خط و مرزی بین حق و باطل راه رفتن، یا مثل پاندول ساعت «مذبذبین بین ذلک» بودن، [که حتماً به انحراف و سقوط می‌انجامد]، اعتدال نمی‌باشد.

ج - اعتدال در اسلام، عقل سلیم، اندیشه‌ی حکیم و عمل صالح، یعنی شناخت حق، تشخیص مصلحت و عمل صالح. یعنی آن جایی که باید روحیه‌ی تهاجمی داشت، به نام اسلام و اعتدال لبخند بی‌مورد بر لب ننشیند - آنجا که باید تسامح و تساهلی داشت، تندروی به کار نرود - آنجا که باید کلیات در اولویت قرار گیرد، فکر و ذهن مقامات و مردم متوجه جزئیات و حواشی نگردد - آنجا که دشمن واحد همه وجود و هستی را نشانه رفته است، نه تنها توان‌ها صرف خودزنی نگردد، بلکه نیروها با تشدید اختلافات تضعیف نشود ...، اعتدال در یک جمله یعنی:

«مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد [صلوات الله عليه و آله] فرستاده‌ی الله (جل جلاله) است و کسانی که با او هستند (مسلمان و تابع او هستند)، با کافران سخت و با خود مهربانند ...

البته چنانچه بیان شد، این نگاهی به تعریف اعتدال در این عرصه بود، اما منظور رییس جمهور محترم از شعار «اعتدال» چیست؟ باید خودشان بیان نمایند و حتماً باید این تعریف را هر چه سریعتر و به صورتی واضح اعلام نمایند تا فضاوت نیز انجام پذیرد.

مرتبط:

■ یادداشت: مگر پیام انتخابات ۲۴ خرداد چه بوده که همه باید ...؟!...

سوال ۲۳: اگر آقایان موسوی و کروبی خلافکار و مجرم هستند، چرا محاکمه نمی‌شوند و چرا بدون محاکمه حصر یا حبس خانگی شده‌اند، آیا رژیم واهمه دارد؟ (۵ شهریور ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این سؤال که مدت‌ها مطرح بود و پس از انتخابات نیز مجدداً توسط برخی رسانه‌ها و سایت‌ها مطرح می‌شود، با توجه به آنچه در فتنه‌ی ۸۸ گذشت، پاسخ‌های روشنی دارد، منتهی روش تبلیغی در سیاست‌های انحرافی و نیز وابسته این است که بسیار متکبرانه و متوقعانه، بدون این که به رویشان بیایند که اصلاً قضیه چه بوده، چه شده و چه کرده‌اند، طلب‌کارانه «اگر و مگر» به راه بیان‌دازند؛ و شما عزیزان باید متوجه و بصیر باشید که فریب شعارها، کیدها و فتنه‌ها را نخورید.

این سیاست به فراموشی سپردن اهداف، عملکرد و خیانت سران و اصحاب فتنه تا آنجا رخنه کرده و فرافکنی شده و می‌شود که مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان بدان متذکر شده و فرمودند:

«من خواهش می‌کنم اگر چنانچه مسائل سال ۸۸ را مطرح می‌کنید، مسئله‌ی اصلی و عمده را در این قضایا مورد نظر و در مدّ نگاهتان قرار دهید؛ آن مسئله‌ی اصلی این است که يك جماعتی در مقابل جریان قانونی کشور، به شکل غیرقانونی و به شکل غیرنخبه‌ای ایستادگی کردند و به کشور لطمه و ضربه وارد کردند؛ این را چرا فراموش می‌کنید؟ البته ممکن است در گوشه و کنار يك حادثه‌ی بزرگ زد و خورد‌هایی انجام بگیرد که انسان نتواند ظالم را از مظلوم تشخیص دهد؛ یا يك نفر در موردی ظالم، در موردی مظلوم باشد؛ این کاملاً امکان‌پذیر است؛ اما در این قضایا، مسئله‌ی اصلی گم نشود. خب، در انتخابات سال ۸۸، آن کسانی که فکر می‌کردند در انتخابات تقلب شده، چرا برای مواجهه‌ی با تقلب، اردوکنشی خیابانی کردند؟ چرا این را جواب نمی‌دهند؟ صد بار ما سؤال کردیم؛ نه در مجامع عمومی، نه در جلسات خصوصی می‌گویند ما اعتراف می‌کنیم که تقلب اتفاق نیفتاده بود. خب، اگر تقلب اتفاق نیفتاده بود، چرا کشور را دچار این ضایعات کردید؟ چرا برای کشور هزینه درست کردید؟ اگر خدای متعال به این ملت کمک نمی‌کرد، گروه‌های مردم به جان هم می‌افتادند، می‌دانید چه اتفاقی می‌افتاد؟ می‌بینید امروز در کشورهای منطقه، آنجاهایی که گروه‌های مردم مقابل هم قرار می‌گیرند، چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ کشور را لب يك چنین پرتگاهی بردند؛ خداوند نگذاشت، ملت هم بصیرت به خرج دادند. در قضایای سال ۸۸، این مسئله‌ی اصلی است؛ این را چرا فراموش می‌کنید؟ درباره‌ی حادثه‌ی سال ۷۸ هم ما حرف زیاد داریم؛ آن هم داستان دیگری است.» (۱۳۹۲.۵.۶)

الف - پس با توجه به اهداف و آنچه که کردند، از اردوکنشی خیابانی و غیرقانونی به ادعای واهی تقلب در انتخابات و کشاندن نظام به پرتگاه گرفته تا همسویی و همکاری با تمامی جناح‌های ضداسلام، ضدانقلاب، ضدکشور و ضدملت، چون منافقین، سلطنت‌طلب‌ها، بهایی‌ها، کومله ... و تا مساعد نمودن زمینه و ایجاد امید برای دشمنان خارجی چون اوپاما، نتانیاهو، کوردن، مرکل، سارکوزی... (که همه پیام فرستادند و کسی هم اظهار برائت نکرد) و خلاصه تا آدم‌کشی و به آتش کشیدن مساجد و معابر و اموال مردم و... مجرم بودن آقایان موسوی، کروبی و تمامی همسویان و حامیان مستقیم و غیرمستقیم [هر کدام به تناسب خود] چنان واضح، مبرهن، روشن و مستند است که دیگر «اگر و مگر» ندارد، مگر این که کسی بگوید من در آن زمان کودکی ده ساله یا کمتر بودم و نمی‌دانم چه شده است و پس از آن نیز هیچ اخبار یا گزارشی را ندیده، نشنیده و نخوانده‌ام؟

ب - حصر یا حبس خانگی نیز مجازات جرم نیست که کسی مدعی شود چرا بدون محاکمه مجازات می‌شوند؟! بلکه یک اقدام مرسوم امنیتی در تمامی قوانین و کشورهاست، برای جلوگیری از ایجاد ناامنی، اختلال، تداوم ارتباط با سفارتخانه‌های خارجی و جاسوسان خارجی و داخلی و کلاً ایجاد درگیری و فساد بیشتر. این اقدام حتی علیه «متهمین مورد سوء ظن» مرسوم است، چه رسد به محکومین و مجرمین علنی.

ج - تردیدی نیست که رژیم واهمه دارد، اما نه آن واهمه‌ای که شانتاژ می‌کنند، اگر قرار بود این رژیمی که همچنان متکی بر رأی، خواست و حمایت مردمش است از دو تا پیرمرد بی‌بصیرت و بداخلاق واهمه داشته

باشد، از دشمنانی چون امریکا، انگلیس و اسرائیل با اذتاب داخلی اش و گروهک های وابسته با آن همه تروری که کردند واهمه می داشت. بلکه واهمه، یک واهمه ی منطقی است و باید هم باشد. واهمه از توطئه، واهمه از ایجاد اغتشاش، واهمه از جاده صاف کنی برای بیگانگان، واهمه از امنیت مردم، واهمه از تبدیل شدن ایران به سوریه و افغانستان و لبنان، که کم مانده بود این آقایان بی بصیرت، مملکت را بدان سو بکشانند و اسباب شادی و سلطه ی ددمنشان جنایت پیشه و آدمخوار را فراهم کنند و ... لذا اصراری به محاکمه ندارد. لجبازی برای انتقام ندارد، اصراری به مجازات اعدام برای این همه جرم و جنایت ندارد و در نهایت حفظ آرامش در شرایط کنونی را به مصلحت کشور و نظام می داند.

دقت کنید که ایجاد ناآرامی، با اندک جمعیتی ممکن است و این دلیل بر طرفدار داشتن مخالفین نمی باشد. حتی اگر یک میلیون نفر به خیابان بریزند و از آنها فقط ده هزار نفر گروهکی باشند و مابقی یا فریب خورده، یا سطحی بین و زودباور و یا به مقاصد دیگری آمده باشند، اغتشاش ایجاد می شود. حتی اگر ۵ میلیون طرفدار داشته باشند، تازه یک دهم جمعیت ۵۰ میلیونی است که در انتخابات شرکت می کنند. پس نباید فریب این ضدتبلیغ ها را خورد و البته نباید تعارف داشت.

د - ممکن است برخی از رجال سیاسی، در فرصت های مناسب، به خاطر بی بصیرتی، در دست گرفتن مقطعی اذهان عمومی، یا حتی منافع شخصی و سیاسی و حزبی، یا خدایی نکرده از روی غرض و مرض قلبی علیه این نظام، مردم و کشور، شیطنتهایی بکنند، اما شک نداشته باشید که مردم با کسی تعارف و شوخی ندارند و اگر لازم باشد، ۹ دی دیگری و البته شدیدتر خلق می کنند.

سوال ۲۴: این که امام خمینی (ره) فرمودند: حفظ جمهوری اسلامی از حفظ يك نفر ولو امام عصر باشد، اهمیتش بیشتر است، یعنی چه؟ آیا ما در حدی هستیم که بتوانیم بگوییم امام عصر را فدای نظام می‌کنیم؟ (۲۵ شهریور ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

سؤال کننده‌ی محترم، خود تمام جمله را به شرح ذیل ارسال نموده است:

«امروز ما مواجه با همه‌ی قدرت‌ها هستیم و آنها در خارج و داخل دارند طرح ریزی می‌کنند برای این که این انقلاب را بشکنند و این نهضت اسلامی و جمهوری اسلامی را شکست بدهند و نابود کنند و این يك تکلیف الهی است برای همه؛ که اهم تکلیف‌هائی است که خدا دارد، یعنی حفظ جمهوری اسلامی از حفظ يك نفر ولو امام عصر باشد، اهمیتش بیشتر است، برای این که امام عصر هم خودش را فدا می‌کند برای اسلام. همه‌ی انبیا از صدر عالم تا حالا که آمدند، برای کلمه‌ی حق و برای دین خدا مجاهده کردند و خودشان را فدا کردند. (صحیفه نور/جلده ۱/در دیدار با مسئولین بنیاد شهید)»

به هر سخنی باید با دقت توجه نمود، به ویژه اگر بیان کننده، یک حکیم باشد. خواه آیات قرآن کریم باشد که کلام خداوند علیم و حکیم است، خواه سخنان معصومین (علیهم‌السلام) باشد که همه معدن علم، مترجم وحی و تجلی اسم حکیم خداوند متعال هستند و خواه هر حکیم دیگری؛ به ویژه اگر خود اسلام‌شناس، فقیه، فیلسوف، مفسر، سیاستمدار و عارف باشد از معارف و احکام اسلام بگوید.

الف - در بیان فوق ابتدا متذکر شده که قدرت‌ها در داخل و خارج برای شکستن انقلاب اسلامی و فروپاشی نظام جمهوری اسلامی در حال طراحی و برنامه‌ریزی هستند، پس نتیجه‌ی منطقی این است که دفاع و حفظ نظام نیز متقابلاً وظیفه‌ی ماست و این یک تکلیف الهی است. یعنی کاری ذوقی، سلیقه‌ای، اختیاری و حاشیه‌ای نیست، بلکه تکلیف است. یعنی بر همگان واجب است.

ب - اما درجه، اهمیت و اولیت این تکلیف چقدر است؟ چرا که تکالیف، بعضی اولی بر بعضی دیگر هستند. مثلاً دفن میّت مسلمان، واجب کفایی است، حفظ جان هم واجب است. اما اگر کسی بداند که در صورت اقدام جهت دفن میّت جاننش به خطر می‌افتد، واجب است از جاننش محافظت کند. یا حکمی ساده‌تر: روزه در ایام ماه مبارک رمضان واجب است، اما اگر کسی علم داشته باشد که بر او ضرر دارد، نه تنها واجب نیست، بلکه اگر روزه بگیرد اشکال دارد و باید وقت بهبود قضایش را به جا آورد یا کفاره بدهد.

حالا، اهمیت و اولیت این تکلیف چقدر است و چگونه باید تبیین شود؟

بدیهی است تکالیفی که صبغی جهادی دارند، با سرمایه‌گذاری از «جان و مال» محق می‌گردند و در این میان جان مهمتر و گران‌قیمتتر از مال است. حال سؤال می‌شود که به فرض همه‌ی مال را در راه جهاد هزینه کردیم، میزان گذشت از جان چقدر است؟ می‌فرماید تا شهادت پیش برو، خدا هم مالت را می‌خرد و هم جانت را. سؤال بعدی پیش می‌آید: فرض کنیم که از جان خودمان گذشتیم، اما وقتی پای جان دیگری وسط می‌آید، چه باید کرد؟ آیا اگر امر واقع شد بین دفاع از جانی دیگر [که عزیز و محترم است]، یا دفاع از انقلاب، حکومت اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران، کدام اولی می‌باشند؟ خب پاسخ عقل و شرع روشن است که دفاع از اسلام و نظام اسلامی اولی است.

اما مقام، درجه، رتبه و قیمت جان‌ها نیز متفاوت است، جان بنده و پدر و مادر و همسایه‌ام [به لحاظ نقش در کارگاه هستی و اثر وجود] در رتبه و مقامی است، جان عالم، دانشمند، استاد، یک مسئول، یک وزیر، یک رییس جمهور و یک رهبر، در رتبه‌های دیگری قرار دارد؛ حال تا چه رتبه‌ای جان باید فدای دفاع از اسلام و حکومت و نظام اسلامی شود؟ و اگر امر واقع شد بین حفظ جان و حفظ حکومت اسلامی، کدام اولی است؟

پاسخ این است که حفظ نظام از حفظ همه‌ی جان‌ها بالاتر است، حتی تا جان «امام معصوم (علیه‌السلام)». و دلیل روشن آن که معصومین (ع) نیز همه‌ی جان خود را فدای حفظ اسلام، حفظ قرآن، بقای اسلام و دفاع از

ولایت و حکومت اسلامی نمودند. بدیهی است که اهل بیت (علیهم السلام) را به خاطر اختلاف فقهی بر سر شکل وضو یا غسل و طهارت ترور نکرده اند، بلکه بحث ولایت و حکومت بوده است.

ج - پس، یک دفعه بحث برنگردد به این که «مگر ما در حدی هستیم که جان امام را فدا کنیم؟!»، چرا که اصلاً چنین موضوعی مطرح نشد. قرار نبود ما کسی را «فدا» کنیم. بلکه موضوع این بود که «این تکلیف الهی، از تکلیف حفظ جان خود و دیگری اولی تر است، حتی حفظ جان امام معصوم^(ع)، چنانچه آنان خود جانشان را در راه حفظ اسلام فدا کردند». مگر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای حفظ اسلام از جان زهرا^(علیها السلام) و جان خود نگذشتند؟ مگر امام حسن (علیه السلام) چنین نمودند؟ آیا نمی شد که با سیاسی کاری، اسلام را خرج کنند و جان خود را که امام عصر بودند محافظت کنند؟ مگر امام حسین (علیه السلام) از جان خود و برادری چون حضرت ابوالفضل العباس و فرزندان او چون حضرت علی اکبر و ... علیهم السلام نگذشتند؟! بدیهی است که اول مخاطب کلیه آیات جهادی و آیاتی که دستور داده شده مال و جان را فدای اسلام و حفظ اسلام و استقرار حکومت اسلامی و برپایی قسط و عدل کنید، خود امام عصر^(ع) در هر زمانی می باشد. لذا آن بزرگواران بر این عقیده استوار بودند که حفظ حکومت اسلامی، از حفظ جان امام عصر (علیه السلام) [که خودشان بودند] واجبتر است، که همه ی جان خود را فدا کردند.

پس به تعبیر دیگر: اگر اولویت واجبات را طبقه بندی کنیم، حفظ نظام از اوجب واجبات است. چنانچه فرمودند:

امام خمینی^(ره): «من به همه ی شما عرض می کنم که اگر - خدای ناخواسته - اسلام در ایران سیلی بخورد، در همه ی دنیا سیلی خواهد خورد و بدانید که به این زودی دیگر نمی تواند سرش را بلند کند. این الان یک تکلیف بسیار بزرگی است که از همه ی تکالیف بالاتر است. **حفظ نظام اسلامی از اوجب واجبات است**، اگر اسلام را می خواهیم باید این جمهوری را حفظش کنیم.»

سوال ۲۵: می‌گویند نوجوانان بین ۱۳ تا ۱۵ سال که به جبهه رفته‌اند، از روی احساس بوده است و نه تعقل، چون عقل در این سن کامل نیست و حکومت از احساس آنان سوء استفاده کرده است.

(ارشد علوم سیاسی/رشت) (۳۳ شهریور ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که باید چنین بگویند و انتظار دیگری از آنها نمی‌رود. بالاخره ضدتبلیغ، جنگ روانی، جنگ نرم و ... یعنی همین. یعنی دائم تخریب کردن، دائم سیاه‌نمایی کردن، دائم ایجاد شک و شبهه نمودن، دائم یأس و ناامیدی را القاء نمودن و ...! آیا تا به حال دیده‌اید که یک جمله‌ی مثبت راجع به «حکومت» و ارکان آن و به ویژه رکن اصلی آن که مردم بوده و هستند و در صحنه‌هایی چون جنگ به شکل «بسیجی» ظهور و حضور یافته و می‌یابند، حرف مثبتی نیز بزنند؟!

الف - وقتی دشمن متخاصم جان، مال، نوامیس معنوی و مادی و خاک کشور را مورد تهاجم قرار می‌دهد، بر هر مرد، زن، نوجوان و بزرگسال با شرفی دفاع واجب می‌شود و اتفاقاً همین نگاه، همین غیرت و ایمان سبب شکست دشمنان گردید و امروز از آن ناراحت هستند؛ وگرنه وضع ایران کنونی بهتر از سوریه، بحرین و مصر کنونی نبود. چرا وقت بمباران‌های شیمیایی شهرها و شلیک موشک‌های ۹ متری به داخل شهرهای بزرگی چون تهران یا شهرهای کوچکی چون دزفول (که حدود ۲۰۰ موشک یا بیشتر را تحمل کرد) نمی‌گفتند که در آنها زنان و نیز کودکان زندگی می‌کنند؟ پای دفاع جانانه که وسط آمد، حکومت سوءاستفاده از احساسات کرده است؟!

ب - در عین حال مگر چند نفر نوجوان بین ۱۳ تا ۱۵ سال به جبهه رفته‌اند؟ در ثانی مگر از حضور آنان توسط نهادهای حکومتی (ارتش، سپاه، بسیج و ...) جلوگیری نمی‌شد؟ مگر بسیاری با دستکاری در شناسنامه رفته‌اند؟ مگر وقتی به شهرهای جنوبی و شرقی کشور حمله کردند، می‌شد که مردم برای دفاع گزینش شوند و ...؟!

ج - مگر گویندگان این ادعا، در عقل و قلب آن نوجوانان بودند که بفهمند با «عقل» تصمیم گرفته‌اند یا با احساس؟! هر چند که احساس نیز نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌ها دارد، به ویژه احساس وظیفه، احساس غیرت دینی و ملی، احساس آدم بودن و احساس عاطفه‌ی انسانی داشتن.

پس اگر تصمیم این عده‌ی قلیل برای حضور در جبهه‌ها از روی احساس نیز بوده باشد، احساسی خوب، ممدوح و ستودنی است. خوب است این احساسات در تمامی نوجوانان تقویت شود و جایگزین احساساتی که فقط متوجه «غریزه‌ی جنسی در ابتدای سنین بلوغ است بگردد»؛ احساسات انسان کامل، جامع است و یک بُعدی نمی‌باشد.

آیا امروز که نوجوانان را برای کشاندن به انواع فسادها و آلودگی‌ها هدف قرار داده‌اند، می‌گویند که این سوءاستفاده از احساسات آنان است و عقلشان هنوز کامل نشده است؟! یا فقط هنگام دفاع از خود در مقابل دشمنان خونخوار و مهاجم، عقلشان کامل نیست؟!

د - عملکردهای همین عده‌ی قلیل در جبهه‌ها یا پشت جبهه نیز حاکی از عقلانیت آنها بود. مگر با احساسات می‌شد ارتش دشمنی چون صدام، با حمایت آمریکا، شوروی، انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، کشورهای عربی، منافقین و ... را از خاک این کشور بیرون کرد. قطعاً عقل، درایت، بصیرت، شجاعت، طرح، برنامه و جسارت لازم داشت که همه از عقل و نیز احساسات ممدوح عاقلانه نشأت می‌گیرد.

و - سنّ تکامل عقلی نیز حتماً آن نیست که غربی‌ها بگویند. اگرچه بسیاری عقلشان تا ۸۰ سالگی هم بروز و ظهوری ندارد، چه رسد به رشد و تکامل، و از ابتدا یا مانند گیاهان فقط رشد نباتی دارند و یا تا نهایت پا از رشد حیوانی فراتر نمی‌گذارند، اما وقتی خداوند متعال سنّ ۱۵ سالگی را سنّ تکلیف می‌فرماید، یعنی انسان در این سنّ قابلیت مخاطب وحی قرار گرفتن را یافته است و می‌تواند شناخت عقلانی حاصل کند و بد و خوب را تشخیص دهد، بر هوای نفس غلبه کند و به جای طواغیت و فراعنه‌ی زمان، بندگی خدا را بنماید.

در غرب نیز سن ۱۸ سالگی، فقط سنّ قانونی برای رانندگی، حساب شخصی بانکی، سربازی، رأی دادن و مسئولیت در قبال سایر قوانین مدنی است، اما اگر نوجوانی در این سنّ آن قدر آبجو و شراب بخورد که مست کند، آن قدر مواد مخدر مصرف کند که مغزش متلاشی شود، آن قدر زنا کند که بچه سقط کند یا به انواع بیماری‌ها دچار شود و ... می‌گویند: سنّش رسیده است و به خودش مربوط است و حتی پدر و مادر حق دخالت ندارند، وگرنه پلیس، دادگاه‌ها، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی و... همه دخالت می‌کنند.

ز - در هر حال جنگ تحمیلی ۸ ساله و دفاع همه جانبه‌ی تمامی مردم، از کودک گرفته تا نوجوان و میانسال و سالخورده، تمامی اهداف امریکا، انگلیس و صهیونیسم بین‌الملل را خنثی کرد و تمامی معادلات استکباری منطقه و حتی سرتاسر جهان را به هم ریخت و سبب حفظ تمامیت ارضی ایران، استقلال نظام جمهوری اسلامی ایران و ثبات رو به رشد کشور طی دهه‌های بعدی شد و همین نتیجه، موجب خشم و عصبیت دشمنان گردیده است. لذا از ضدتبلیغ، آن هم توسط عوامل داخلی که همیشه بوده و هستند، دریغ نمی‌کنند.

پس اگر حضور این عده‌ی قلیل، از روی احساس نیز بوده باشد، ستودنی است و حال آن که چنین نیست، بلکه عقل آنها در همان سنین نوجوانی به حدی از رشد رسیده بود که عقل این مدعیان، به رغم سنین بالاتر، هنوز نرسیده است.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۲۶: در پیگیری اخبار سوریه، ما به واژها و اصطلاحاتی نظیر سلفی، تکفیری، القاعده و ارتش آزاد و ... بر می‌خوریم که عمدتاً آشنا ولی نوظهور هستند. اینها کیانند و به کجا وصل‌اند؟ (۳ مهر ۱۳۹۲)

متن سؤال، هر چند مهم، اما طولانی بود که چکیده‌ی آن درج گردید، از جمله افزوده است: «چگونه در این کشور (سوریه) بنا به قول وزیر امور خارجه افرادی از ۸۳ کشور دنیابه این کشور رفته و با بدست گرفتن سلاح‌های گوناگون مبادرت به جنگ و خونریزی می‌کنند؟»

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر چند پاسخ کمی طولانی خواهد شد، اما لازم است عزیزان حتماً بخوانند و مطلع باشند.

ساده‌انگارانه‌ترین تعریف و تحلیل، همان است که امریکا القا می‌کند و جهان می‌پذیرد و تبلیغ می‌کند و متأسفانه برخی از سیاسیون و کارشناسان ما نیز بر همین تعاریف و تحلیل‌ها تکیه می‌کنند. این تعریف و تحلیل فقط بر پایه‌ی اعتقادات دینی و اختلافات مذهبی تکیه دارد و ریشه‌ی همه‌ی درگیری‌ها را نیز به اختلافات مذهبی و قومی برمی‌گرداند و مسائلی چون (فقر، تبعیض، اختناق حکومتی و ...) را چاشنی توجیهی آن قرار می‌دهند. چنانچه حتی یک شخصیت سیاسی چون آقای هاشمی رفسنجانی نیز موضوع را از دیدگاه اعتقادی بررسی کرده و می‌گوید:

«شانس بقای حکومت علوی‌ها را در سوریه بسیار کم می‌بینم و ادامه‌ی کشتار مردم این اوضاع را سختتر هم می‌کند» و سپس به سرسختی سلفی‌ها و نیز مسلح شدن آنان تأکید می‌نماید. (لینک)

الف - ریشه‌ی اعتقادی:

در تعریف اعتقادی، سلفی‌ها مدعی هستند که آموزه‌های خود را از احمد بن حنبل (متولد ۲۴۱)، احمد بن تیمیه (متولد ۷۲۸)، ابن القیم الجوزیه (متولد ۷۵۱) و محمد بن عبدالوهاب تمیمی نجدی (متولد ۱۱۱۵-۱۲۰۶) می‌گیرند. از انحرافات اعتقادی و از جمله جسمیت بخشیدن به خداوند در اندیشه‌های «ابن تیمیه» که بگذریم، محمد بن عبدالوهاب، به اصطلاح بنیانگذار یک مذهب جدید در مذهب حنبلی گردید به پس از دستیابی به قدرت سیاسی، به مذهب «وهابی» موسوم شد.

ب - ریشه‌ی سیاسی:

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵ هجری در شهر عیینه از توابع نجد عربستان به دنیا آمد، «پدر بزرگ محمد بن عبدالوهاب، یک یهودی به نام «سلیمان قرقوزی» بود که از خانواده‌ی یهودیان معروف «دونمه» به شمار می‌رفت. او ناگهان اظهار مسلمانی کرد و به ترکیه و از آنجا به دمشق رفت و سپس به حجاز مهاجرت کرد.

محمد بن عبدالوهاب که از طریق حکومت فراماسونی انگلیس شناخته و برگزیده شده بود، پس از نشر افکار انحرافی خود و نیز کشتارهای فراوان از مسلمانان اهل سنت (به بهانه‌ی دین و مذهب)، به درعیه بازگشت. در آنجا محمد بن سعود از قبیله‌ی عنزه حکومت می‌کرد که نیای او به فردی یهودی به نام مردخای بن ابراهیم بن موسی (از یهودیان بصره) می‌رسید.

عبدالوهاب به سفارش و وساطت انگلیس با ابن سعود پیمان بست و برای گستره‌ی قدرت سعودی وهابی به نجد و احساء حمله کرد و با کشتارهایی (که نمونه‌اش را در سوریه‌ی کنونی می‌بینیم)، وحشت عجیبی ایجاد کرد تا همگان از روی ناآگاهی و یا ترس، با او و ابن سعود بیعت کنند...

عبدالوهاب پس از چند سال از دنیا رفت و مذهب انگلیسی او که برای نابودی اسلام و مسلمین بنا شده بود، ابزار سلطه و قدرت آل سعود گردید.

ج - تکفیری‌ها:

تکفیری‌ها، تشکیلات افراطی همان سلفی‌های افراطی هستند. ظاهر شعارشان در ابتدای پیدایش و ظهور تشکیلاتی، «ضرورت تشکیل جبهه‌ی جهانی اسلام برای جهاد با یهودیان و صلیبی‌ها یا همان مسیحیان بود». رهبری این گروه را «بن لادن» که یکی از سرمایه‌داران بزرگ عربستان بود و هنوز هم خاندان بن لادن از سرمایه‌داران بزرگ آن سرزمین هستند، بر عهده گرفت.

ظهور و بروز جهانی این گروه، نه حمله‌ی مسیحیان عربستان در فاجعه‌ی مسلمان کشی در بوسنی بود و نه حمله به یهودیان صهیونیست در اسرائیل، بلکه ایفای نقش در سناریوی ۱۱ سپتامبر بود که زمینه را برای حضور و سلطه‌ی نظامی امریکا در افغانستان فراهم نماید.

طالبان، القاعده، ارتش آزاد و ... نیز تشکیلات‌های شبه‌نظامی و تروریستی متفاوت همین جریان هستند.

د - حضور در حوادث اخیر:

اگر به حوادث دو دهه‌ی اخیر نگاهی اجمالی شود، روشن است که «بن لادن» این به اصطلاح ژورنالیستی «سرمایه‌دار معترض»، هیچ وقت و اصلاً با عربستان سعودی که زادگاه و وطنش بود، تعارضی نداشت.

اولین ظهور تشکیلاتی و شبه نظامی این گروهک تروریستی در «سودان» بود که جهت تجزیه‌ی آن کشور نقش‌آفرینی کرد.

همزمان، گروهی به نام «طالبان» در افغانستانی که پس از سال‌ها شوروی‌ها را بیرون کرده بودند، ظاهر شده و با قتل‌عام‌های وحشتناک، مناطق استراتژیک [به ویژه مناطق مرزی با ایران] را تحت اشغال خود درآوردند تا ارتباط جمهوری اسلامی ایران با جریان‌های حاکم و اسلامی منقطع گردد.

پس از فروکش نمودن فائله‌ی سودان، گروهک امریکایی «القاعده»، به رهبری و پول بن لادن، به چچن اعزام شدند تا به درگیری چچنی‌ها با روس‌ها، رنگ دینی و اسلامی ببخشند.

پس از فروکش نمودن درگیری‌های چچن و انجام عملیات تروریستی به نام مسلمانان چچن در مسکو و چند شهر دیگر روسیه، آنها نیز به افغانستان سرازیر شدند و سناریوی ۱۱ سپتامبر به نمایش درآمد تا مثلاً القاعده و بن لادن و سپس طالبان، هدف توجیهی حمله، حضور و سلطه‌ی نظامی افغانستان باشد.

دامنه‌ی عملیات‌های تروریستی این گروهک فراماسون صهیونیستی به رهبری سازمان‌هایی چون سیا و موساد و آنتلی جنت سرویس، به سرعت در کشورهای پاکستان، عراق، مصر و چند کشور دیگر گسترانیده شد، تا منطقه کاملاً به آشوب کشیده شده و زمینه برای حضور نظامی امریکا در کلیه‌ی این کشورها فراهم گردد.

و - در سوریه چه خبر است:

تجزیه‌ی خاک سوریه، طرح دیرینه‌ی امریکا در تشکیل خاورمیانه‌ی جدید به مرکزیت اسرائیل بود که با توجه به موج بیداری اسلامی و تحولاتی که در تونس، مصر، لیبی، بحرین و ...، پیش آمد، اقدام عاجل جهت تحقق آن را به جلو انداخت.

طرح جداسازی کردستان‌های ایران، عراق، ترکیه و سوریه و تبدیل آن به اسرائیل دوم در این سوی خاورمیانه، تنها راه نجات اسرائیل و گسترش سلطه‌ی آنان از نیل تا فرات از یک سو و ایجاد آشوب، جنگ داخلی و سپس داعیه‌های ارضی از سوی دیگر بود و بدیهی بود که برخورد هر کشوری با تجربه‌طلبان، جنگ و قتل عام در پی داشته و دارد که زمینه‌ساز بین‌المللی کردن فائله، کشاندن موضوع به شورای امنیت و صدور مجوز برای حضور نظامی ناتو گردد و اگر تصویب نشد، امریکا به عنوان منجی یک سوپه تصمیم به حمله‌ی نظامی بگیرد.

اقدام جهت تحقق این طرح، با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، از طریق متحد کردن گروهک‌های تروریستی اشرف، کومله (که بیشتر به بهائیت وابسته است)، منافقین و ... در منطقه کردستان ایران آغاز شد.

در ایران نتیجه نگرفتند، اما به محض حمله‌ی نظامی آمریکا به عراق به بهانه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی صدام (که اگر چیزی داشت، آن را نیز خودشان فروخته بودند)، ابتدا و قبل از هر چیز کردستان عراق مستقل شد.

پس از آن سوریه که بزرگترین حامی لبنان و دشمن جدی اسرائیل به شمار می‌رفت، هدف قرار گرفت. لذا تمامی گروهک‌های تروریستی سازماندهی شده، چون القاعده، طالبان، پ.ک.ک و ... که هیچ کدام سوری نبودند، به آن کشور اعزام شدند و عملیات تروریستی آغاز شد.

امریکا به این درگیری‌ها، رنگ دینی داد تا چندین بهره‌بردار: اول آن که اختلافات دینی و مذهبی را تشدید و حتی به جنگ بکشاند - دوم آن که می‌داند در هر کشور اسلامی، جمعیت قابل توجهی از مذاهب مختلف وجود دارد و می‌تواند به بهانه‌ی اختلافات مذهبی آنها را به جان هم اندازد - سوم آن که جذب نیرو فقط با پول ممکن نبود، لذا نام «سلفی و تکفیری» به عنوان مذهب را زنده کردند تا علمایشان فتوا دهند و جوانان به انگیزه‌ی مذهبی جذب شوند - چهارم آن که این جنایات هولناک بنا بر انگیزه‌ی دینی و فتاوا انجام پذیرد تا کسی دچار عذاب وجدان نشود - پنجم آن که مسلمانان منطقه را چون همان اسلافشان (عبدالوهاب و بن سعود)، به وحشت و تسلیم بکشانند - ششم آن که در عین به بیگاری کشیدن این نیروها، موج اسلام هراسی در غرب را تشدید کنند و چهره‌ی تروریستی و وحشتناک از مسلمانان بسازند و به موقع اعلام کنند که هدف اینها از همان ابتدا کشتار مسیحیان و یهودیان بوده است و

لازم به ذکر است که آمریکا و متحدان اروپایی نیز افراد شرور، ولی سازماندهی شده‌ی خود را به سوریه اعزام کردند تا از سویی به تروریست‌ها کمک کنند و از سویی کشور و ملت خود را از شر آنها در امان بدارند. [\(لینک - متحدین اروپایی، شیوخ عرب و ترکیه، بازندگان اصلی جنگ «سیاسی - شیمیایی» آمریکا در سوریه\)](#)

نکته: فتاوی اخیر علمای وهابی سعودی مبنی بر حلال کردن نوامیس مخالفین - جهاد نکاح - حلال کردن متعه و دست آخر حلال کردن محارم (مثل مادر و خواهر) برای رفع مشکل جنسی تروریست‌های سوریه، به خوبی نشان از دوری از اسلام و فراماسون بودن این تشکیلات دارد.

البته آنچه بیان شد، فقط اشاره‌ای گذرا به این ماجراها، جهت تقریب ذهن کاربران گرامی بود. بدیهی است که تحلیل مستند این جریان‌ها، کاری لازم و ضروری است و آگاه نمودن اذهان عمومی مسلمانان جهان از این توطئه‌های صهیونیستی واجب است، که وظیفه، تکلیف و رسالت آن بر عهده‌ی محققان، اساتید دانشگاه‌ها، مبلغان و رسانه‌ها می‌باشد.

سوال ۲۷: اساتید دکترای علوم سیاسی می‌گویند: در شأن یک دانشجوی دکترای علوم سیاسی نیست که موضعی را با قاطعیت بیان نماید، بلکه اندیشه نوین سیاسی (چنان چه در رسانه‌ها شاهدید) این است که هیچ گاه نباید در آخر جمله نقطه گذاشت، بلکه همیشه باید با علامت سؤال تمام شود؟ چقدر صحیح است؟ با علوم قرآنی چقدر تطبیق دارد؟ (دانشجوی دکترا/اصفهان) (۶ مهر ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان گونه که مطلع هستید، این مواضع، ریشه در اندیشه و ادبیات «پست مدرن» و «فراپست مدرن» دارد. با قطعیت و حتمیت تمام می‌گویند: «مفهوم کلی نداریم ... پس چیزی خودش نیست و می‌تواند غیر آن باشد!» و هیچ کس هم سؤال نمی‌کند (یا اجازه ندارد سؤال کند) که اگر چنین است، پس چطور همین ادعا را با حتمیت و کلیت بیان می‌دارید؟ شاید این گونه نباشد که شما می‌گویید و غیر از این باشد؟!

الف - امروزه جنگ، جنگ «ادبیات و کلام» است که تحت عناوینی چون: «جنگ نرم، جنگ فرهنگی، جنگ تبلیغی، جنگ روانی و ...» مطرح می‌شود. چرا که می‌دانند با توجه به رشد علمی و نیز تکنولوژی، گسترش و سهولت ارتباطات، «عقل» مجدداً حجت قرار می‌گیرد و هر رفتاری را نمی‌پسندد. لذا به قطعیت می‌دانند که اذهان عمومی قبل از هر اقدامی [که معمولاً متجاوزانه است] باید توجیه شوند و این توجیه نیز فقط توسط «کلام» که تبیین و ظهور اندیشه است صورت می‌پذیرد. از این رو در پیشبرد سیاست‌هایشان، «نظریه‌ها» و «رسانه‌ها» به مراتب بیشتر از «پول» و «اسلحه» ایفای نقش می‌کنند.

البته همین مهم نشان می‌دهد که چرا معجزه‌ی پیامبر آخرالزمان، یعنی حضرت محمد مصطفی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، مانند گذشتگان از نوع کشتی در طوفان، گلستان در آتش، شکافتن در دریا و ... نیست، بلکه از نوع «کتاب و کلام» است. لذا نام‌هایش «کتاب مبین»، «قرآن»، «فرقان» و «کلام الله مجید» می‌باشد.

ب - هر انسان عاقلی، به ویژه استاد یا دانشجوی سطح دکترا و آن هم در رشته‌های علوم سیاسی، باید بداند که گام اول در ایجاد تغییر در مواضع افراد و ملت‌ها، رد دانسته‌ها، باورها، یقین‌ها، فرهنگ‌ها و اندیشه‌های موجود نمی‌باشد، بلکه آغاز با ایجاد تزلزل، با حربه‌ی «تشکیک» است. لذا مفاهیم کلی، قطعیت، حتمیت، عینیت و حتی عقلانیت را (با همان قطعیت و حتمیتی که منکرش هستند) رد می‌کنند! و برای آن که جاهلانه بودن این ذهنیت و ادعا معلوم نشود، ژست و پژوهش‌های روشنفکری را به آن چسبانده و می‌گویند: «در شأن یک دکترا، یک دانشجوی دکترا، یک استاد دانشگاه، یک کارشناس علوم سیاسی و ... نیست که به موضوعی حتمیت بخشد و از مواضع قاطع برخوردار باشد! و همیشه باید ختم سخن یا اعلام مواضعش به جای نقطه با علامت سؤال تمام شود!» یعنی در جهل مرکب بماند.

ج - به علامت سؤال (؟)، تشخیص و حتی قداست می‌بخشند! البته سؤال نه تنها خوب، بلکه لازم است، اما باید بدانیم که اولاً سؤال برای کیست؟ و ثانیاً برای چیست (چرا سؤال مطرح می‌شود)؟ بدیهی است که سؤال برای کسی است که نمی‌داند و سؤال می‌کند تا مجهول او معلوم شود و بداند. حال پس از این که دانست، چرا باید نقطه نگذارد و به دنبال علمش و مطلبی که بر او معلوم شده، علامت سؤال بگذارد؟! چرا باید قبل از طرح هر سؤالی و گرفتن هر پاسخی، به ذهن خود القا کند که پاسخ هر چه باشد، علامت سؤال من باید همچنان باقی بماند؟! آیا مفهومش این نیست که «باید هیچ وقت ندانم و همیشه در ابهام باقی بمانم؟»

د - به یک کودک دبستانی، حساب می‌آموزند و از او می‌پرسند: $(2+2=?)$ و سپس می‌گویند، هر موقع دانستی، به جای علامت سؤال، بنویس ۴، و نمی‌شود به او گفت که ولی با قاطعیت بنویس و یک علامت سؤال نیز آخرش بگذار.

مثال سیاسی:

جناب دکتر ... استاد علوم سیاسی با دانشجویان محترم این رشته در سطح دکترا، تشریف ببرند به دورترین مناطق جهان از علم و تمدن و نزد عقب افتاده‌ترین قبایل که نه تنها رسانه ندارند، بلکه اصلاً خواندن و نوشتن نیز نمی‌دانند. بعد چنین سؤال کنند:

«در نقطه‌ای از جهان به نام میانمار، یک عده‌ای، ده‌ها هزار نفر را کشتند! نظر شما چیست؟» قاعدتاً او با تمامی بی‌سوادی‌اش، به عقلش مراجعه کرده و خواهد گفت: «نمی‌دانم؛ چرا که اصلاً نمی‌دانم میانمار کجا هست؟ آن یک عده که کشتند کیان بودند؟ آن عده که کشته شدند کیان بودند؟ و اصلاً چرا این کشتار انجام گرفت؟ آیا جنگی در گرفته بود؟ آیا خصومت قبیله‌ای داشتند؟ آیا مقتولین خودشان متجاوز بودند، اما شکست خوردند...؟ پس نمی‌دانم.»

سپس کاملاً برای او توضیح دهید که میانمار کجاست؟ آنجا یک عده بودایی و عده‌ای مسلمان زندگی می‌کنند. این بودایی‌ها، ده‌ها هزار زن، مرد، کودک، جوان و پیر از مسلمانان را کشتند، آتش زدند، مَثله کردند و ... آیا باز هم می‌گوید: «نمی‌دانم»؟ یا با قاطعیت محکوم می‌کند و آخرش نقطه هم می‌گذارد؟

همین‌طور است در مورد تجاوزات، کشورگشایی‌ها، نسل‌کشی‌ها، بچه‌کشی‌ها و سایر جنایات جنگ نرم و سخت آمریکا، انگلیس، اسرائیل و کلاً صهیونیسم بین‌الملل در سرتاسر جهان.

این اساتید می‌خواهند مواضع قاطع مبتنی بر معلومات را ابتدا به تزلزل بکشند و سپس مواضع خود را با حتمیت، قاطعیت و تمامیت القا کنند! می‌خواهند اگر گفته شد: آمریکا در عراق و افغانستان و سایر کشورها؟ بگویند: نمی‌دانم - اگر گفته شد: انگلیس یا فرانسه در آفریقا؟ بگویند: نمی‌دانم - اگر گفته شد اسرائیل در سرزمین فلسطین و تجاوز به لبنان و سایر کشورهای منطقه؟ بگویند: نمی‌دانم - اگر گفته شد که نزدیک به ۳۰ هزار تروریست جگر خوار و بچه‌کش در سوریه و آن هم از ده‌ها کشور دنیا و با حمایت مدعیان دمکراسی و حقوق بشر؟ بگویند: نمی‌دانم، و در مقابل هر خبر، اطلاعات و معلومات متقن، مستدل و روشنی نیز یک علامت سؤال بگذارید و به خود القا کنید که شاید غیر از این است که من مطلع و با خبر شدم و علم یافته‌ام(!؟)

بدیهی است که چنین شخصی، کاملاً متزلزل، بی‌موضع، بی‌هدف، بی‌جهت و بی‌شخصیت خواهد شد و به راحتی به استثمار کشانده خواهد شد.

آموزه‌های اسلام:

در آموزه‌های مکتب و کلام اسلام، درست نقطه‌ی مقابل را مشاهده می‌کنیم. اگر کسی بگوید: نمی‌دانم، به او می‌گویند: بی‌خود نمی‌دانی، مگر انسان نیستی؟! برو بدان، چنان که بتوانی آخرش نقطه هم بگذاری.

اسلام می‌فرماید که اولاً سؤال داشتن بسیار خوب است و نشانه‌ی حیات معقول است و ثانیاً سؤال را مطرح نکردن و از مجهول به معلوم نرسیدن بسیار بد و موجب عقب‌افتادگی می‌باشد.

***- کلام اسلام می‌فرماید: هیچ گاه کسی که می‌داند، با کسی که نمی‌داند، یکسان نمی‌باشد و این یک تذکر مهم برای کسانی است که تعقل و اندیشه دارند؛ تذکری است برای مغزهای زنده و متفکر:**

«... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹)

ترجمه: ... بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ جز این نیست که تنها صاحبان خرد ناب متذکر (این نکته‌ی مهم) می‌شوند.

***- در آموزه‌های معجزه‌ی آخرالزمان (کلام الله مجید)، تصریح و تدریس شده است که اگر فکر را به کار بیاورید، خودتان می‌فهمید که هیچ گاه ظلمت جهل با نور علم و بینایی و بصیرت با نور علم با کوری یکسان نمی‌باشد، چه رسد به این که «ندانستن و سؤال و تشکیک مجدد پس از دانستن»، امتیاز داشته باشد و موجب تفاخر اساتید یا دانشجویان سطح دکترا نیز باشد:**

«... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (الأنعام، ۵۰)

ترجمه: آیا نابینا و بینا یکسانند؟ پس چرا فکر نمی‌کنید؟

***- در کلام وحی تأکید دارد که اولاً باید بدانید و صاحب علم شوید، ثانیاً این علم باید آن قدر متقن باشد که به یقین برسید و ثالثاً آن قدر باید بر آن علم یقینی اشراف داشته باشید که گویا با چشم می‌بینید و با**

قاطعت نقطه می‌گذارید؛ و تصریح دارد که بالاخره چنین خواهد، اگر دنیا به این درجه نرسید و دائم خود را در جهل، ابهام و تشکیک نگه‌دارید، به محض این که وارد قبر و جهان دیگر شدید، وارد جهانی شدید که دیگر این بازی‌ها و لفاظی‌ها در آن نیست، پرده‌ها مرحله به مرحله کنار می‌رود و به حقایق عالم هستی کاملاً آگاه می‌شوید و به یقین کامل رسیده و می‌فهمید که این است و غیر این نیست. نقطه.

البته دانستن و به یقین رسیدن، پس از دیدن آتش جهل و جاهل، دیر است، لذا از آنها سؤال می‌شود که آیا به شما، نعمت عقل، شعور، فهم، فکر، علم، وحی، پیامبر، امام، کتاب، کلام و ... نداده بودم؟!

به آیات ذیل کاملاً دقت نموده و در آن تأمل، تدبر، تفکر و تعمق نمایید:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ * ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّجِيمِ» (سوره التكاثر)

ترجمه: شما را کثرت‌گرایی به خود مشغول ساخت (لذا از یاد خدا و شناخت حقایق عالم هستی غافل شدید) * تا آن که گورستان‌ها را زیارت کردید (مردید و وارد قبر شدید) * چنین نیست [که می‌پندارید]، بزودی خواهید دانست * آری (باز هم) چنین نیست، به زودی خواهید دانست * چنین نیست اگر (حقیقت امر را) به علم الیقین (علم غیرقابل تشکیک) می‌دانستید * به یقین دوزخ را خواهید دید * سپس آن را به چشم یقین (عین الیقین) خواهید دید.

اسناد کیست؟

کلام و منطق قرآن می‌آموزد که اسناد کسی است که علم یقین دارد و نقطه می‌گذارد، نه آن که خودش هم در شک و شبهه و تردید است و این حالت را به دیگران القا کرده و انتقال می‌دهد:

«أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (الملك، ۲۲)

ترجمه: پس آیا آن که (از روی جهل و نادانی) نگونسار بر صورت خویش می‌رود هدایت یافته‌تر است یا آن کسی که راست قامت بر راه راست می‌رود؟

تذکری به دانشجویان محترم (به ویژه سطح دکترا):

چگونه کسی که خودش نمی‌داند و هر سخن را با علامت سؤال به پایان می‌رساند، می‌تواند پاسخ سؤال دانش‌پژوه را داده و به او علمی بیاموزد؟! اکتفا به آموزش «سؤال» که «علم‌آموزی» نیست؛ سؤال پاسخ می‌خواهد، پاسخی قطعی که آخرش نقطه باشد، نه علامت سؤال. علم یعنی قطعیت. از این رو، شما دانش‌پژوهان گرامی، سخنان این قبیل اساتید را بشنوید و فراگیرید، اما به جهت آن که با روش‌ها و تاکتیک‌های آنها در ایجاد تشکیک و تزلزلشان آشنا شوید، نه این که قبول کنید.

چنان کسب علم کنید که بتوانید آخرش نقطه بگذارید و به آنها بگویید که تنها جایی که آخرش علامت سؤال می‌گذارم، همین مجهولات و موهوماتی است که تحت عنوان «علم» به ما منتقل می‌نمایند. و در نهایت آن که علم را از کسی بیاموزید که می‌داند، نه کسی که خودش هم نمی‌داند و نام این ندانستن را «علم نوین» می‌گذارد و بر آن افتخار هم می‌کند!

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس، ۲۵)

ترجمه: بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: تنها خداست که به سوی حق هدایت می‌کند (هر موجودی را به سوی مقصد طبیعی هدایت تکوینی، و هر قابل ارشادی را به سوی هدف صالح خود هدایت تشریحی می‌کند) پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا آن کس که خودش را هم تا هدایت نکنند هدایت نمی‌یابد؟ شما را چیست (چه می‌شود)؟ چگونه قضاوت می‌کنید؟

سوال ۲۸: در تقابل تمدن غرب با تمدن اسلام می‌گویند: حاکمیت علمی به بهتر از حاکمیت دینی است. پاسخ با توجه به مبانی حاکمیت دینی- اسلامی چیست؟ (ارشد مدیریت استراتژیک/ساری) (۷ مهر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این شعایر در تقابل «علم با مسیحیت کلیسا» مطرح بود که می‌خواهند هر طور که شده به اسلام نیز تعمیم دهند؛ در صورتی که اسلام با مسیحیت کلیسا به هیچ وجه یکسان نیستند. دست کم در اندیشه‌ی مسیحیت کلیسایی، عقل و خرد از شیطان است و دشمن ایمان و جان آدمی می‌باشد و در اندیشه‌ی اسلامی عقل نبی درونی است و حتی خدا و حقانیت اصول دین نیز با عقل شناخته می‌شود. لذا در اسلام اصول دین تحقیقی است و تقلید در آن جایز نمی‌باشد، برعکس مسیحیت که تحقیق دینی را معصیت برمی‌شمرد.

در مسیحیت کلیسایی علم نه تنها جایگاهی ندارد، بلکه با باورهای دینی کلیسایی منافات دارد و در اسلام، «علم»، تجلی خالق علیم است و «جاهل و عالم» در یک سطح شناخته نمی‌شوند و شاخص انسان‌های برتر، همان علم حقیقی آنهاست.

در پاسخ مستقیم این سؤال، به نکات ذیل دقت نمایید:

الف - کلّ صورت مسئله غلط و القایی است و باید مراقب این زیرکی‌ها بود. «غرب» یک منطقه‌ی جغرافیایی است و «اسلام» یک دین، یک اعتقاد و یک فرهنگ اعتقادی است، حال چگونه تمدن این دو را با هم مقایسه می‌کنند؟! می‌شود تمدن غرب را با شرق مقایسه کرد، یا تمدن مبانی و معارف مسیحیت را با اسلام مقایسه نمود، اما مقایسه «غرب» با «اسلام» یعنی چه؟! مثل این است که بگویید: تقابل تمدن یونان با بودیسم - یا تقابل تمدن فارسی با نیویورک!

و اگر منظور کشورهای اسلامی است، از وقتی از اسلام فقط نامش را نگه داشتند و وابسته به غرب شدند، رشد نزولی خود را آغاز کردند و اکنون که می‌خواهند پس از چند قرن مستقل شوند، توسط غرب مورد هجوم قرار گرفته و نسل‌کشی می‌شوند. ما کشور مسلمان نشین داریم، اما کشور اسلامی نداریم، به جز همین سه دهه در جمهوری اسلامی ایران که شاهد پیشرفت‌هایش [به رغم دشمنی‌ها هستیم]. حکومت به اصطلاح علمی غرب، مایل نیست تا کشوری اسلامی مانند ایران نیز رشد علمی پیدا کند!

***-** در طرح چنین سؤالاتی بسیار مهم است که ابتدا تعاریف طرفین از شاخصه‌ها و محورهای بحث یکسان باشد. مثل تعریف از «حاکمیت»، «دین» و «علم».

ب - حاکمیت و حکومت:

ب/۱: در فرهنگ غنی اسلام، «حاکمیت» با «حکومت» متفاوت است. حاکمیت به تعبیری (بر اساس لغوی) به معنای تفوق و برتری کامل و فرمانروایی بی‌چون و چرا بر تمامی افراد می‌باشد و طبعاً در بُعد حقوقی، حق صدور اوامر و نواهی با اوست. لذا در اندیشه و باورهای عقلانی اسلام، چنین حاکمیتی فقط از آن خداوند متعال است که خالق، إله و رب (صاحب اختیار و مدبر و تربیت کننده امور) است و نه شخص، حق حاکمیت مطلق بر دیگران را دارد، نه حزب یا گروه، نه اکثریت و نه هیچ احد دیگری. اما فرهنگ سیاسی امروز غرب، برای امریکا حق حاکمیت قائل است؟ امریکا ابرقدرت و رب النوع بشر است و فریاد «انا ربکم الاعلی - من ربّ برتر شما هستیم» می‌زند.

حال با این تفاوت فاحش در تعریف «حاکمیت» در فرهنگ اسلام و فرهنگ سیاسی غرب، چگونه طرفین می‌خواهند با یکدیگر بحث و تبادل نظر نمایند؟!

ب/۲: در تعریف حکومت نیز گفته‌اند: «حکومت یعنی، تشکیلات سیاسی و اداری کشور و چگونگی روش اداره‌ی یک کشور یا واحد سیاسی. تشکیلات دولت که علاوه بر نمایندگی‌های اجرایی، معمولاً از سه بخش

مجریه، مقننه و قضائیه تشکیل می‌شود. مجموعه‌ی بنیادهای سیاسی، قوانین و آداب و رسومی که حاکمیت از طریق آنها اعلام می‌شود.» (فرهنگ علوم سیاسی، ۱۱۵ - علی آقا بخشی)

بر اساس این تعریف، حکومت یک ارگان رسمی است که بر رفتارهای اجتماعی افراد نظارت دارد و سعی دارد به آنها جهت ببخشد. اگر مردم از راه مسالمت‌آمیز جهت را پذیرفتند، مقصود حاصل شده است، اما اگر نپذیرفتند، حکومت می‌تواند با توسل به قوه‌ی قهریه‌ای که در اختیار دارد و بر اساس مقررات وضع شده، خواست خود را اعمال نماید.

حال اگر این تعریف را برای «حکومت» بپذیریم، سؤال ایجاد می‌شود که «مشروعیت» این حکومت، از کجا به دست می‌آید؟ زور سلطان دیکتاتور؟ ثروت زراندوزان حیل‌گر و چپاولگر؟ رأی اکثریت مردم که ممکن است اکثراً ندانند و حتی خیر و ضرر خویش را تشخیص ندهند؟ مضافاً بر این که اگر قانون حاکم باشد، آن قوانین و مقررات که ابزار اعمال قدرت است را چگونه به دست آورده‌اند؟ با حکم حاکم دیکتاتور؟ با پول ثروتمندان در تعیین نمایندگان مجلس و تصویب قوانین دلخواه؟ با رأی نمایندگان که به دنبال منافع شخصی و حزبی هستند و...؟ کدام یک از این گزینه‌ها «علمی» هستند؟!

در اندیشه‌ی اسلامی، اهداف، تعاریف و چارچوب‌های کلی و مقررات اساسی در کلیه‌ی شئون زندگی فردی و اجتماعی را باید همان «حاکمیت مطلق = خدا» تعریف، تبیین، تشریح و ابلاغ کند، نه افراد متغیر و آن با حالات چرخشی به تناسب خواست‌های مقطعی! و البته آنچه او تبیین نموده و به واسطه‌ی وحی ابلاغ می‌کند، منطبق با حقایق نظام هستی است و با نور «عقل» شناخته می‌شود و با نور «علم» روشن می‌شود.

ج - دین و حاکمیت دینی:

برخلاف آنچه با تبلیغ القا می‌کنند، دین اختصاص به اسلام، مسیحیت و یهودیت ندارد، بلکه دین مجموعه‌ی عقاید (باورها)، اخلاق (مواضع) و قوانین و مقرراتی است که برای پرورش انسان و اداره‌ی جامعه‌ی انسانی به سوی هدفی معین، تبیین شده است. خواه این دین الهی باشد و خواه غیرالهی. خواه حق باشد و خواه باطل. خواه اسلام یا مسیحیت باشد و خواه مارکسیسم یا لیبرال دموکراسی. از این رو واژه‌ی «دین» عمومیت و جامعیت دارد، لذا هیچ شخصی نیز در عالم پیدا نمی‌شود که دین «مجموعه‌ای از جهان‌بینی و ایدئولوژی و یا بهتر بگوییم، بایدها و نبایدها = برنامه‌ی زندگی برای رسیدن به هدف» نداشته باشد. چنانچه خداوند متعال به پیامبرش (صلوات الله علیه و آله) می‌فرماید که به کفار بگو: دین شما برای خودتان و دین من نیز برای خودم (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ). یعنی هر دو دین دارند.

پس از یک سو نمی‌شود فقط یهودیت، مسیحیت و اسلام را دین نامید و همه را در ذیل این واژه قرار داد و محکوم کرد و از سوی دیگر باید دید که بودیسم، مارکسیسم، فرویدیسم، کاپیتالیسم، لیبرالیسم و سایر ایسم‌ها چگونه دینی هستند و انسان را مطابق با چه اهدافی و چگونه می‌سازند و به کدام سو جهت می‌دهند؟

پس، تعریفمان از «دین» نیز یکسان نمی‌باشد.

د - علم:

شاید در این مباحث از همه مهمتر، مقوله‌ی «علم» باشد. علم یعنی چه که آنها گمان می‌کنند که خالقش هستند و اصرار دارند آن را مقابل مطلق «دین» قرار دهند؟!

در فرهنگ غنی اسلام، مطلق دانایی (knowledge) «علم» است. چه علم حضوری باشد و چه حصولی؟ چه نظری باشد و چه تجربی؛ چه علم به ماده باشد و از طریق تجربه به دست آید و چه علم به غیرماده باشد و از طریق استدلال عقلی «معلوم» شود. آیا در فرهنگ حاکم بر غرب نیز همین معنا بر «علم» اطلاق می‌شود و یا آن که علم منحصر به علوم تجربی (science) شده است و مابقی علوم [بدون هیچ دلیل عقلی و علمی] رد و تکذیب می‌شود؟ لذا در این بحث لازم است که به چند نکته‌ی بسیار مهم توجه شود:

د/۱: اسلام علم را محدود نمی‌کند و انحصار آن به علم تجربی را غیرعقلانی و غیرعلمی می‌داند.

۲/د: اسلام، انسان را خالق علم نمی‌داند، بلکه کاشف علم می‌داند. عالم، تجلی علم علیم است و انسان در تلاش علمی باید سعی کند این «علامات» را بر خود «معلوم» نماید و هر چه بیشتر عالم شود، آن قدر که «وحدت علم، عالم و معلوم» را درک نماید.

۳/د: اسلام متفاوت با فرهنگ مسیحیت کلیسا که با عقل و علم دشمن بود؛ و نیز متفاوت با فرهنگ حاکم بر غرب که عقلانیت را تعطیل کرده و علم را نیز مُثله می‌کند و فقط نام سهم اندکی که به خودش رسیده است را «علم» می‌گذارد، بر «عقل و علم» تأکید دارد و این دو را ملاک شناخت و تمیز حق و باطل و وسیله‌ی رشد برمی‌شمرد، لذا در اغلب آیات قرآن کریم و نیز آموزه‌های اهل عصمت (علیهم‌السلام)، بر تعقل، تدبیر، تفکر، تعلیم و تعلم تصریح و تأکید شده است و یکی از علل ارسال انبیا را نیز «تعلیم» برمی‌شمرد. لذا حاکمیت دینی اسلامی با حاکمیت علمی (به معنای اعم آن) نه تنها منافاتی ندارند، بلکه اصلاً قابل تفکیک نیستند.

حاکمیت علمی غرب(؟!):

اما نکته‌ی انحرافی، همین شعار است. چه کسی گفته که حاکمیت غرب علمی است؟! و چه کسی گفته که حاکمیت دینی اسلامی، علمی نیست؟! این دو شعار ژورنالیستی و تبلیغاتی، با کدام منطقی به اثبات رسیده است؟ آیا دلیل عقلی بر آن اقامه شده است یا دلیل علمی؟ آن دلایل کدام است که هیچ‌گاه اقامه نشده و فقط شعار داده می‌شود؟!

اکنون ما سؤال می‌کنیم:

***- آیا نظریات غربی که در همان قالب نظریه می‌مانند، چون صادره از غرب است، باید «علم» قلمداد شوند؟ به کدام دلیل عقلی و علمی؟ و اگر چنین است، چرا در هر دهه، نظریات قبلی رد و تکذیب می‌شود و نظریات جدید ارائه می‌گردد؟**

***- آیا حکومت تکنولوژی، یعنی حکومت علمی؟ اگر چنین باشد، چه فرقی با دیکتاتوری و یا حکومت حیوانی در جنگل دارد؟ بر اساس این قاعده‌ی غیرعقلی، غیرعلمی و غیرانسانی، هر کس ابزار قدرتش بیشتر باشد، او حاکم خواهد شد!**

***- چه کسی گفته که در غرب حاکمیت علمی است؟ به فرض آن که «علم» منحصر در علوم تجربی و تکنولوژی باشد و آن نیز در اختیار غرب باشد، چه کسی گفته که در غرب حکومت بر اساس تکنولوژی است؟ آیا حکومت‌های امریکایی و اروپایی در اختیار و ظلّ تکنولوژی هستند و یا آن که اشخاص قدرتمند، سرمایه‌داران، صاحبان زر و زور تزویر ... و خلاصه فراماسون و صهیونیسم بین‌المللی، تکنولوژی را برای تحقق اهدافشان در خدمت گرفته‌اند؟ کشورگشایی، حمله‌نظامی، تروریسم دولتی، جنگ، تجاوز، نسل‌کشی و ...، ایجاب «علم» است، یا تکنولوژی در این راستا به کار گرفته می‌شود. آیا به این می‌گویند: حکومت علمی؟ و سپس با حکومت دینی مقایسه‌اش می‌کنند و می‌گویند: حکومت علمی بهتر از حکومت دینی است؟!**

پس:

- اولاً سؤال غلط است و محیط جغرافیایی (غرب)، با دین (اسلام) از یک سنخ و قابل تطابق نیستند که در مقابل هم باشند یا نباشند و این تقابل شعاری، فقط یک حقه‌ی تبلیغاتی است و نه یک بحث علمی.

- ثانیاً تعاریف ما از حکومت، دین و علم متفاوت است و باید به تعریف مشترک برسیم.

- ثالثاً نظریه تا به اثبات عقلی و علمی نرسد، علم قلمداد نمی‌شود.

- رابعاً علم محدود به علوم تجربی و تکنولوژی نمی‌باشد.

- خامساً حکومت‌های غربی علمی نیستند.

- و بالاخره آن که اسلام با علم دو مقوله‌ی متفاوت نیستند.

سوال ۲۹: استاد علوم سیاسی: عصر روشنگری در غرب، با کنار گذاشتن احساسات و رو کردن به عقلانیت شروع شد. در آلمان اگر کسی به دیگر فحش ناموس نیز بدهد، او عکس العملی ندارد، اما در جهان اسلام، از ایران گرفته تا کشورهای عربی، ممکن است کار به درگیری خونین نیز بکشد! پاسخ چیست؟ (دانشجوی دکتری/تهران) (۷ مهر ۱۳۹۳)

در متن سؤال آمده که استاد بیان داشته: من در آلمان تحصیل می‌کردم. در دانشگاه یکی با دیگری دعوا پیش شد و به او فحش خواهر داد و او با خونسردی گفت: «او را به روانپزشک ببرید، چرا که اولاً من خواهر ندارم، ثانیاً او با خواهرم چه کرده، به من چه؟» استاد پس از نقل این خاطره گفته است که انسان دارای دو بُعد عقل و احساس می‌باشد و غربی‌ها احساس را کنار گذاشتند و با عقلانیت جلو رفتند، اما ما مسلمانان از ایران گرفته تا کشورهای عربی، بیشتر با احساسات کار می‌کنیم(!؟)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این به اصطلاح اساتید برای ایجاد انحراف در تفکر دانشجویان و اساتید آینده‌ی این کشور، به چه شیوه‌های سبکی متوسل می‌شوند؟ آیا برای تبیین علل و عوامل عصر روشنگری در غرب، هیچ حرف علمی یا مثالی به جز تحلیل چگونگی انفعال در مقابل فحش خواهر و مادر ندارند؟! و اسفا بر این وزارت علوم، دانشگاه و دکترهای فعلی و آینده‌ی این کشور.

در مقام پاسخ و تحلیل این دروس دانشگاهی(!؟) لازم است ابتدا به چند نکته اشاره شود و سپس به نقش عقل و احساس در پیشرفت و تحلیل چرایی این افاضات پرداخته شود.

الف - ابتدا لازم است از کاربران محترم عذرخواهی شود که وقتشان با این سخنان سبک اشغال می‌شود، اما وقتی این بحث به عنوان یک دلیل علمی برای سیر به سوی «عصر روشنگری»، از سوی استاد برای دانشجوی سطح دکترا مطرح می‌شود، لابد خیلی آکادمیک است و باید پاسخ داد. این آقا در مدت تحصیلش در آلمان، یا چیزی از فرهنگ و اخلاق آنها نفهمیده و یا عمداً چنین مثال‌های سبکی را بیان می‌دارد، که اگر بخواهیم دور از احساسات باشیم، دومی به عقل نزدیکتر است [که در تحلیل بیان خواهد شد].

بدیهی است که فرهنگ‌ها و حساسیت‌های هر دو کشوری و حتی هر دو استان، شهر یا قبیله‌ای با یکدیگر متفاوت است و این هیچ ربطی به «عقل، احساس و یا عصر روشنگری در غرب ندارد». چنان که عکس‌العمل‌هایشان در مقابل فحش و آن هم فحش ناموسی متفاوت است. اگر باور ندارند، این فحش را در محله‌ی هارلم به کسی بدهند، به ویژه اگر سیاه‌پوست باشد.

بی‌تردید اگر این استاد در جنوب ایتالیا (ایالت سیسیل) به کسی چنین فحشی بدهد، نه تنها باید نگران جان خود باشد، بلکه باید نگران نوامیس خود و جانشان نیز باشد - اگر این فحش را در مرکز ایتالیا بدهد (رم، پروجا و ...) ، با او مقابله‌ای مثل مقابله‌ی شرقی‌ها و از جمله ایرانی‌ها خواهد شد، یعنی حتماً چند فحش رکیکتر به اضافه‌ی مشمت و لگد مخاطب و اطرافیان حواله‌ی گوینده خواهد شد و اگر در شمال ایتالیا (میلان و ...) بدهد، شاید کسی محل نگذارد.

اگر همین فحش را در جنوب فرانسه بدهد، شاید از او فاصله بگیرند و بگویند یا مست است یا دیوانه، اما اگر در مارسی که مرکز فرهنگی اروپا نیز معرفی شده چنین فحشی بدهد، کمتر از ۴۸ ساعت یا ترور می‌شود یا زیر ماشین می‌رود (چون مرکز سرمایه‌داران و باندهای مافیایی فرانسه است) و اگر در پاریس یا نانسی بدهد، به پلیس معرفی خواهد شد و اگر خارجی باشد، آن مشمت و لگدها را پلیس مؤدب فرانسه در کلانتری نصیبش خواهد کرد.

آلمانی‌ها هم حساسیت‌های خود را دارند. اگر به جای فحش خواهر و مادر، به آنها خوک (Schwein) گفته شود و یا (loch ...) گفته شود، برخورد دیگری دارند.

و بالاخره اگر این فحش در کشور هلند و در شهر لاهه گفته شود، سر و کار با پلیس و دادگاه و چند یورو جریمه است، اما اگر در آمستردام به کسی چنین فحشی بدهد، او اول یک بطری آبجو می‌خرد، سپس آبجویش را می‌نوشد که گرم شود و سپس با همان بطری به سر فحاش می‌کوبد و هیچ نگران زخمی یا کشته شدن فحاش و عواقبش نخواهد بود.

ب - در کشورهای اسلامی و از جمله ایران نیز برخوردها متفاوت است. اساساً فحاشی در اسلام حرام است، پیامبر اکرم (ص) فرمود: «فحاش به بهشت نمی‌رود» و از جدل با جاهل نیز طبق آیهی کریمه‌ی قرآن، منع شده است. پس برخورد کسی که به آموزه‌های اسلامی علم و باور دارد و متخلق به اخلاق اسلامی است، بسیار متفاوت است.

شخص به اصطلاح روشنفکری به یکی از علمای معروف نوشته بود: «تو مثل سگ هستی!» وی نیز در یک پاسخ علمی و اخلاقی نوشته بود: «به نظرم در تشخیص اشتباه کردی. چون سگ چهار دست و پا راه می‌رود و من روی دو پا راه می‌روم - سگ واقواق می‌کند و من حرف می‌زنم و ...». اما بدیهی است که اگر چنین فحشی در خیابان به کسی داده شود، هر عکس‌العملی ممکن است و البته عکس‌العمل محله به محله در هر شهری فرق می‌کند.

بحث سیاسی و علمی:

بهرتر است بحث را از سطح دانشگاهی و آن هم مقطع دکترا فراتر ببریم و بحث «سیاسی و علمی» در این خصوص را مطرح نماییم:

ج - این تحلیل‌ها [که به هیچ وجه در دانشگاه‌های غربی تحت عنوان علل پیدایش عصر روشنگری مطرح نمی‌شود]، پس از مشاهده‌ی برخورد مسلمانان با اهانت‌هایی چون: کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی - آتش زدن قرآن در وسط شهر نیویورک - آتش زدن قرآن در پادگان‌های آمریکا در افغانستان و پاکستان - ترسیم کاریکاتور از پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) در مطبوعات کشورهای اروپایی و ...، مطرح شد و جزو متون و استدلال‌ات علمی قرار گرفت! بدیهی است که مطالعه‌ی غرب روی برخورد شدید اذهان عمومی مسلمین و نتیجه‌گیری در میزان محبوبیت و قداست اسلام در میان مسلمین و ...، با این اساتید فرق دارد. لذا سعی در غیرعقلانی نشان دادن آن دارند و تلاش خود را از طریق همین اساتید و در محیط دانشگاهی گسترده می‌کنند تا رنگ و بوی آکادمیک داشته باشد و کسی نفهمد.

د - آری، انسان هم عقل دارد و هم احساس و البته منظور از احساس در این مباحث، حواس پنجگانه نمی‌باشد. بلکه احساساتی چون محبت، غضب، دوستی، دشمنی، لطف، بی‌مهری و ... می‌باشد.

بدیهی است که اگر انسان «عقل و احساس» دارد، لابد به هر دو نیاز دارد و رشد او مستلزم برخورداری از هر دو بال برای این پرواز است. پس نه تعطیل و مدفون کردن عقل و عقلانیت «نظریات جدید غرب» درست است و نه شکستن بال احساسات.

د - از جمله‌ی این احساسات، احساس آدم بودن، شخصیت داشتن، مستقل بودن، محترم شمرده شدن... و بالاخره احساس «غیرت» است.

بدیهی است که نه تنها هیچ یک از این احساسات طبیعی آدمی، با باورهای شیطان‌پرستانه و اهداف سلطه‌گرانه و سیاست‌های استعماری و استثمارگری غرب، تطبیق و هماهنگی ندارد، بلکه کاملاً مغایر بوده و مزاحم آنهاست.

بی‌رنگ کردن نقش خانواده در تئوری، عمل و حتی چگونگی وضع قوانین در غرب، لازمه‌ی «ابزاری» کردن انسان است، لذا شاهدیم به رغم آن که فرویدیسم، مارکسیسم، کاپیتالیسم، لیبرالیسم، فمینیسم و سایر ایسم‌های تولید شده در غرب، با یکدیگر تفاوت‌های اساسی دارند، در این فصل انهدام خانواده و حرمت‌ها و قداست‌های آن مشترک می‌باشند.

آری، امروزه اگر در آمریکا، آلمان، انگلیس و ...، مردی به دادگاه مراجعه کند و بگوید همسرم با دیگری زنا می‌کند، به او می‌گویند: «به تو چه، دلش می‌خواهد و می‌کند؛ اگر تو نمی‌پسندی جدا شو». از این رو

شاهدیم که طبق آمار خودشان بالای ۵۰٪ از دختران و زنان اروپایی و امریکایی، تجاوز را تجربه کرده اند و باز طبق آمار خودشان، بیش از ۶۰٪ تجاوزگران، اعضای خانواده ی اول می باشند و ۱۵٪ نزدیکان محرم و نامحرم (مثل عمو و پسر عمو یا عمه و خاله) و ۱۵٪ دوستان خانوادگی و در نهایت ۱۰٪ سهم غریبه هاست.

پس غرب، به این فرهنگ احتیاج دارد و آن را نهادینه می کند و احساس همسری، مادری، فرزندی، ناموس، خانواده و ... مزاحم است و احساس «غیرت» مشکل ساز است.

ه - همین مقوله را در کانون اجتماعی بزرگتر، یعنی یک کشور در نظر بگیرید. آنها به ما القا می کنند: «مسائلی چون: حب وطن، عرق ملی، گرایش اعتقادی، پایبندی های ارزشی و ... همه احساسی است، پس عقلانی نیست»، البته اگر به خودشان علیه «هلوکاست» کلمه ای بگویید، به زندان می افتید و تمامی حقوق مدنی شما سلب می گردد.

آنها می خواهند با این مباحث تلفین کنند که دشمنی با تجاوزگر [چه تجاوز به فرهنگ باشد، یا سرمایه های مادی و معنوی یک ملت و چه خاک آنها]، کاملاً احساسی است و به دور از عقلانیت می باشد. اگر دشمن، جان، مال، نوامیس و کشور شما را هدف گرفت، حتی اگر نسل کشی کرد و بخشی از سرزمین شما را به اشغال نظامی درآورد... شما باید بلیخند بزنید و دعوت به گفتمان و مذاکره نکنید، نه این که بریزید در خیابان و «الله اکبر» و «مرگ بر امریکا بگویید»، نه این که مشت ها را گره کرده و بگویید: «حسین حسین شعار ماست، شهادت افتخار ماست» و در نهایت با تهییج این احساسات، در جبهه های جنگ سخت و جنگ نرم به مقابله و مقاومت برخیزید، اینها همه غیرعقلانی است! آرام بنشینید و آرزومندانہ التماس مذاکره و گفتمان نمایید.

و - خوب است بدانیم که «غیرت» در آدمی، از تجلیات الهی است و یکی از نامهای خداوند متعال «غیور» است و البته خداوند متعال، حکیم، علیم، خبیر و بصیر نیز هست. پس با هم منافاتی ندارد. لذا نه تنها احساس غیرت در مقابل عقل و حکمت قرار نمی گیرد، بلکه در ذات الهی عین هم و در ما اگر عین هم و عین ذات نباشند، لازم و ملزوم یکدیگر هستند.

غیرت، نپذیرفتن «غیر» است. خداوند متعال می فرماید: «هر گناهی قابل بخشش است به غیر از شرک و یأس از رحمت من»؛ چرا که شرک، یعنی وارد کردن «غیر» به عرصه ی الوهیت و ربوبیت که خاص اوست.

غیرت لازمه ی عشق است؛ معشوق هدف و عشق انگیزه ی حرکت است و بدیهی است که «غیر» راه رسیدن عاشق به معشوق، یا انسان به هدف را سد می کند. و اینها می خواهند ما غیرت نداشته باشیم و احساس غیرت نکنیم.

پس، این حرف های سبک از سوی برخی از به اصطلاح اساتید، بی دلیل بیان نمی شود، بلکه در راستای گشتن احساسات معقول، برای فشل، بی رنگ، بی هدف، بی جهت، بی احساس و در نهایت بی شعور و بی بصیرت کردن ملت هاست، تا با تضعیف قدرت و عوامل مقابله و استقامت، زمینه برای سلطه مساعدتر گردد.

سوال ۲۰: چرا اسلام به خود حق تبلیغ می‌دهد و به دیگران نمی‌دهد. شهید مطهری گفت: حکومت اسلامی عین آزادی است، اما در جمهوری اسلامی ایران سایر ادیان حق تبلیغ ندارند؟
(علوم سیاسی/تهران) (۱۰ مهر ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در تاکسی بودم و راننده هر چه دلش خواست علیه اسلام، جمهوری اسلامی، امام^(ره) و سایر مسئولین و... گفت و وقتی به مقصد رسید افزود: متأسفانه اختناق شدید است و کسی نمی‌تواند حرف بزند! و با دست گردن خود را نشان داد.

حالا این حکایت تمامی کسانی است که ضمن تبلیغ گسترده‌ی دین، مذهب و حتی انحرافات خود از یک سو و ضدتبلیغ علیه اسلام، تشیع و جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر، مدعی می‌شوند که اجازه‌ی تبلیغ ندارند؟!!

این که اسلام چه کاری را اجازه می‌دهد و چه کاری را اجازه نمی‌دهد، یک مقوله است و این که اکنون در نظام جمهوری اسلامی ایران چگونه است و چه می‌گذرد، مطلب دیگری است، چرا که هنوز نتوانستیم مسلمانان کاملی باشیم. لذا خداوند متعال است که تبلیغ به اسلام را اجازه می‌دهد و تبلیغ به کفر، شرک، نفاق، فساد، فسق و هر گونه انحرافی را اجازه نمی‌دهد. لذا هر چند که دعوت به حق به حکم عقل، فطرت، شرع و قانون نظام جمهوری اسلامی ایران مقبول و مجاز است و دعوت به باطل نیز به حکم عقل و فطرت مذموم است، اما متأسفانه دعوت به باطل در کشور ما بسیار راحتتر و بیشتر از دعوت به حق صورت می‌گیرد. کلیساهای مسیحیان، کنیسه‌های یهودیان و معابد زرتشتیان که تا دلشان می‌خواهد تبلیغ و ضدتبلیغ می‌کنند و گاه از بیرون نیز کاملاً حمایت می‌شوند. بهائیت هم که دین یا حتی اندیشه نیست، بلکه یک سازمان و شبکه‌ی جاسوسی انگلیس به مرکزیت حیفا در اسرائیل است و در هیچ کشوری فعالیت جاسوسی مجاز نیست، هر چند که در ایران اغماض شده و آنها فعالیت گستاخانه نیز دارند.

افکار، اندیشه‌ها، نظریات اثبات نشده و مکاتب غربی، از لیبرال دموکراسی گرفته تا پست مدرن و حتی فمینیسم نیز نه تنها در سطح گسترده تبلیغ می‌گردند، بلکه به صورت رسمی و به عنوان درس اصلی در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. البته مانعی ندارد، دانشجو باید بشناسد، اما نقطه‌ی مقابلش نه تنها تدریس نمی‌گردد و نه تنها کسی حق انتقاد هم ندارد، بلکه دانشجو اگر فهم و موافقت خود را نشان ندهد که اصلاً نمره نمی‌آورد. دست کم دانشجویان سطوح متفاوت علوم سیاسی از کارشناسی گرفته تا دکترا، بیش از دیگران با این واقعیت مواجه هستند. (مباحث اخیر مندرج در بخش سیاسی را مطالعه نمایند).

ضدتبلیغ علیه «ولایت فقیه» که عین دین و مذهب و قانون اساسی ماست و نیز علیه جمهوری اسلامی ایران که نظام مشروع، مقبول و متکی به رأی اکثریت مردم است نیز که الا ماشاء الله رایج است و در نهایت عرصه‌ی اینترنت و فضای مجازی هم که فرصت را برای صدها سایت و وبلاگ جهت تبلیغ هر نوع اندیشه و رفتاری و ضدتبلیغ علیه اسلام و مسلمین گسترده‌تر نموده است.

مضافاً بر این که برخورداران از اندیشه‌ی اعتقادی و سیاسی اسلامی نیز راه چندان‌ی به میدان «فیلم، سریال، رومان، داستان، قصه‌ی کودکان و...» ندارند و این جبهه کاملاً به انحصار درآمده است...!

تبلیغ اندیشه‌های فاسد و رفتارهای ناهنجار اعتقادی و اخلاقی، از شیطان‌پرستی گرفته تا روابط محرم و نامحرم، تا بدحجابی و تا کلاس‌های رسمی رقص و آواز (که رسماً از مهد کودک‌ها آغاز می‌شود) و تا اعتیاد و... نیز که دیگر قابل کنترل نیست، پس چگونه اجازه‌ی تبلیغ ندارند و اگر می‌داشتند، می‌خواستند چه کنند که اکنون نمی‌کنند؟!!

آیا آنان که به این جمله‌ی شهید مطهری استناد می‌کنند، همه‌ی اندیشه‌های او را خوانده و مطلع هستند و قبول دارند، یا فقط همین یک جمله را خوانده و به نفع خود تفسیر به رأی می‌کنند؟! مثل آنان که از قرآن کریم فقط یک نصف آیه را یاد گرفته و با تفسیر به رأی مدعی می‌شوند که طبق آیه‌ی صریح قرآن ما باید مجاز باشیم تا هر چه خواستیم بکنیم، چون آمده است «لا اکره فی الدین» و البته قبل و بعد آیه را نیز نمی‌خوانند تا معنایش را بفهمند.